# حقوق زن در اسلام و اروپا

تألیف:

حسن صدر



مهرماه ۱۱۲۷ خورشیدی

تهران

چاپ دوم

تهران - شرکت چاپ [illegible]

## اهداء

بروان پاک فقید سعید دانشمند بزرگوار

برادر ناکامم صدرالمحدثین اصفهانی

تقدیم میکنم

حسن صدر

# فصل دوم

## مذهب و خانواده در رم قدیم

اساس وسازمان خانواده دررم قدیم تابع اصول مذهبی بوده، اهمیت خانواده و پدر فامیلی [1] وقدرت فوق العاده او نتیجه اهمیت و نفوذ مذهب بوده است. مذهب در رم قدیم مذهب داخلی [2] وخصوصی بوده، باین توضیح که هر خانواده‌ای خدایان بخصوصی داشته که افراد خانواده دیگر نسبت بآنها بی اطلاع ودر نتیجه بی عقیده بودند. بنابراین مذهب رومیان دارای دوخصوصیت است: یکی تعدد خدایان [3] یکی محدود بودن آن بحدود خانواده. هرخانواده نیاکان خود رامیپرستید، هرپدر خانواده تازنده بود اسمان، وبمحض اینکه میمرد در ردیف خدایان ومورد پرستش بازماندگان قرارمیگرفت. هرخانواده خدایان بخصوص خود را پرستش میکرد (اجاق خانوادگی) [4] واگر اتفاقا برحسب اشتباه یا منظور خاصی خدایان خانواده دیگری را عبادت میکرد مشرك وکافر میشد.

پدر رئیس وفرمانفرمای مطلق خانواده ودرعین حال پیشوا ورئیس مذهبی بوده نفوذ فوق العاده وقدرت بلا مانع پدر از لحاظ ریاست مذهبی بوده است. از اینجا نتیجه میگیریم که خانواده رومی بر اساس مذهب تشکیل یافته. افراد خانواده اعم از پسر و دختر ومادرطوری تحت اطاعت پدر قرار گرفته بودند که تعیین کلیه مقدرات حتی مرك وزندگی آنها بدست

---

Polytheisme -۳ Domestique -۲ Pater Familias -۱

Foyer -٤

پدر بوده پدر میتوانسته تصمیم بگیرد که فرزند جدیدالولاده باید بمیرد؛ البته وقتی این تصمیم رامیگرفته که ورود طفل را در ردیف اعضای خانواده صلاح نبیند؛ مثلا طفل را نتیجه هم بستری نامشروعی بداند ، یا احتمال بدهد که از پدر اجنبی (غیر رومی) بوجود آمده ؛ در این صورت بقای کودک در کانون خانواده اهانت و بی حرمتی بخدایان تلقی میشده . همچنین پدر حق داشته به حیات هریك از اعضای خانواده مخصوصاً زن خود خاتمه دهد، در هر صورت ناچار نبوده بهیچیك از مقامات رسمی عمومی درخصوص تصمیمی که گرفته توضیحی داده یا دلیلی ذکر کند .

**اعضای خانواده**

خانواده تشکیل میشده از زن ، پسران و دختران بهر سنی که باشند مگر پسریکه بدست پدر آزاد ودارای شخصیت حقوقی شده ، ودختریکه بشوهر رفته وعضو خانواده دیگری شده باشد . دوعضو دیگر هم در تشکیلات خانواده داخل بوده است :

یکی غلامان و دیگر بندگانی که تحت شرایط مخصوصی بدست رئیس خانواده آزاد شده و تاحدی بنفع مولای سابق خود در خارج کار میکنند . رئیس خانواده حق داشته هرگونه تعهداتیکه بخواهد بنفع خود بربندگان آزاد شده در ازای آزادی تحمیل نماید .

آزاد [1] کسی است که تمام مدت عمر آزاد بوده و آزاد خواهد ماند . بعکس آزادشده کسی است که مدتی بنده بوده وبعد آزاد شده است [2] پسر آزاد شده آزاد است .

**قرابت حقوقی وخویشاوندی طبیعی**

نکته قابل توجه در خانواده های رومی اینست که قرابت و خویشاوندی رسمی و حقوقی [3] جز بین مرد بامرد معنی ندارد . بین زن بامرد وزن با زن

---

۱- Ingénu ۲- Affranchis ۳- Agnatio

خویشاوندی حقوقی وجود ندارد، بلکه فقط یك نوع خویشی طبیعی [1] از لحاظ همخونی یافت میشود دو نفر ممکن است با یکدیگر خویشاوندی حقوقی ودرعین حال طبیعی هم داشته باشند: مثل دوبرادری که هر دو تحت تسلط پدر یك خانواده هستند. همچنین ممکن است فقط خویشاوندی حقوقی داشته باشند مثل فرزند خواندهٔ کسی با پسر او. ممکن است فقط قرابت طبیعی داشته باشند بدون اینکه از لحاظ حقوقی نسبتی بین آنها وجود داشته باشد مثل دوبرادری که یکی هنوز تحت حکومت ونفوذ پدر بوده ودیگری که آزاد وواجد شخصیت حقوقی شده است، یا بین برادر وخواهر، وخواهر وخواهر، ومادر ودختر.

قرابت حقوقی رشته‌ای است که بین افراد ذکوری را که تحت اطاعت یك پدر خانواده [2] بسر میبرند وصل میکند. بنا بر این بین دختر و پدر دختر و مادر، خواهر و برادر، خواهر و خواهر، پسر و مادر، زن و شوهر مطلقاً قرابت حقوقی وجود ندارد همچنین بین دو برادری که یکی از آنها از خانواده اخراج یا آزاد شده است نیز قرابت حقوقی نیست. بعکس بین افرادیکه فعلا تحت حکومت پدر واحدی نیستند لیکن اگر پدرشان زنده بود تحت تسلط او بسر میبردند خویشاوندی حقوقی موجود است. از اینجا میتوان پی‌برد که مبنای تشکیل خانواده و انتساب افراد بآن براساس مذهب متکی بوده است. تأثیر مهم خویشاوندی حقوقی درموضوع ارث دیده میشود. ورثه متوفی فقط خویشان قانونی او هستند، ترکه پدر فقط به‌پسرانی میرسد که فرزند حقوقی او هستند عموم دختران و پسرانیکه اخراج یا آزاد شده اند، وزن متوفی، حقی بمیراث

---

۱ - Cognatio ۲- Patria potestas

ندارند. بعکس فرزندخوانده مانند فرزند ارث میبرد. تکامل و تطور تاریخی حقوق دررم موجب این شد که تدریجاً از اهمیت قرابت حقوقی کاسته و بهمان نسبت بتأثیر خویشی واقعی و طبیعی افزوده شود؛ تا اینکه دراواخر دوره امپراطوری خویشاوندی طبیعی جایگیر قرابت تصنعی گردید.

**آزادی و شخصیت حقوقی پسران**

چنانکه ذکر شد دختران وزنان در حقوق روم قدیم مطلقا دارای شخصیت حقوقی نیستند. پسر هم تا روزیکه پدر خانواده حیات دارد شخص حقوقی نیست و بنا بر این حق مالکیت و معاملات حقوقی ندارد. روزیکه پدر مرد پسر بزرگتر پدر خانواده ودارای کلیه اختیارات سلف خود میشود.

پسران دیگر میتوانند جداگانه خانواده تشکیل دهند و میتوانند تحت تسلط پدر جدید در همان خانواده بمانند. اختیار رفتن یا ماندن مشروط باینست که صغیر نباشد سن بلوغ بدواً برای دختر دوازده و پسر چهارده سال که منقسم به دو دوره هفت ساله بوده تعیین شده بعداً بتدریج تا بیست و پنج سال بالارفت.

درعین حال ممکن است پدر درزمان حیات خود بفرزندان ذکورش آزادی و شخصیت حقوقی اعطا کند. آزادی بر دو قسم است: مطلق و نسبی. آزادی مطلق موجب این میشود که پسر از تحت الکفاله بودن پدر خارج وبرای خود جداگانه خانواده تشکیل داده وباداشتن کلیه اختیارات مدنی وحقوقی زندگی و کار کند. البته در این صورت عیال او هم دیگر تابع پدر شوهر نخواهد بود. آزادی نسبی در بدو امرصورت قانونی نداشت و در نتیجه تمایل آداب ورسوم من غیر رسم بوجود آمد و تدریجاً بروسعت دائره خود افزود تاصورت قانونی پیدا کرد.

برخلاف اصل کلی که پسران یك خانواده حق تملك هیچ مالی را ندارند پدر درصورت اطمینان بلیاقت فرزندش مبلغ مختصری [1] باو سرمایه میداد که با آن کار کرده اندوخته ای تهیه کند، بعداً قرار شد غنائمی [2] که پسران جنگجو از میدانهای جنك بدست میآورند متعلق بپدر نباشد و مالك واقعی اختیار تام نسبت بآن داشته باشد. چندی بعد مقرر شد پسرانیکه مستخدم دولت یا کلیسا (مسیحی‌ها) هستند نیز نسبت به حقوقی [3] که دریافت میکنند مالك و مختار باشند. باضافه در صورتیکه خویشان مادری پسری در نتیجه نداشتن اولاد ذکور ارثی از خود بگذارند وارث و مالك واقعی آن مال [4] پسر مزبور خواهد بود. لکن حق اداره و استفاده از منابع آن مخصوص پدر میباشد.

آنچه راجع به آزادی مطلق یانسبی پسران گفته شد عیناً راجع به پسر خوانده هم صدق میکند پسریکه در خانواده خود بهیچ گونه آزادی قبل از فوت پدر نائل نمیشد ممکن بود در نتیجه تشبثات و اقداماتی پسر خوانده خانواده دیگری شده و از تحت نفوذ پدر خود و پرستش خدایان خانواده خود خارج و درردیف اعضای خانواده دیگری محسوب و بعد با موافقت پدر جدید به آزادی مطلق یانسبی موفق گردد.

نکته قابل ذکر اینکه دخول درحلقه نفوذ خانواده دیگر اختصاص به پسران نداشته بلکه ممکن بود پدریك خانواده‌ای روی مصالح اجتماعی بوسیله عقد قرار داد مخصوصی [5] سلب شخصیت حقوقی از خود کرده تحت اطاعت و نفوذ پدر خانواده دیگری قرار گیرد. البته در این صورت کلیه

---

۱- Peculium Profectis  ۲- Peculium militaris
۳- Peculium Quasi-Militaris  ٤- Pécule adventice
۵- Adrogation

افراد خانواده آن شخص هم تحت تبعیت پدر جدید واقع میشوند لیکن از لحاظ اهمیت این موضوع ونتایجی که از حیث حذف شخصیت یك خانواده و سقوط یك عده از خدایان داشته انجام این امر محتاج به تشریفات خاص اجتماعی و مذهبی بوده وانجمن مخصوصی (کومیس کوری‌ها) کمتر اجازه انعقاد آن را میداده است

# فصل سوم

## « زن در خانوادهٔ رومی - ازدواج »

در حقوق روم قدیم زن در مقابل پدر خانواده (شوهر یا پدر شوهر خود) حکم دختر او را دارد، و بالنتیجه خواهر فرزندان خود محسوب می‌شود. باصطلاح فقهای رومی عروسی برای دختر تولد دیگر بود، و از این جهت دختر شوی خود ۱ میشد، و درصورتیکه پدر شوهر حیات داشت دختر او و خواهر شوهر خود شمرده میشد. بطوری که در فصل گذشته گفته شد کلیه افراد خانواده خاصه زن ودختر، دارای هیچگونه شخصیت و اختیاری نبودند. پسران چون بعداً براثر آزادی خود یا فوت پدر مستقل و رئیس خانواده میشدند در مدت تبعیت و تحت الکفاله بودن هم زیاد فشار نمیدیدند ولی بعکس دختران وزنان برای همیشه مانند شیئی مملوك ومورد معامله واقع میشدند. زن ودختر در مقابل شوهر وپدر حق مالکیت، معاشرت، رفت و آمد، وحتی حق حیات نداشتند. پدر هر وقت صلاح میدانست میتوانست آنها را بفروشد، قرض وکرایه دهد یا بکشد. بدیهی است وقتی عنوان انسان اجتماعی برزن اطلاق نشود طبعاً ازکلیه حقوق وامتیازاتی که مخصوص انسان است محروم خواهد ماند: ارث نمیتواند ببرد، در امور خانواده کوچکترین مداخله‌ای نمیتواند داشته باشد، حتی بسی از اوقات مادر نسبت بفرزند خود که رئیس جدید خانواده شده همین موقعیت را دارد. جای تعجب نیست زیرا از لحاظ حقوقی واجتماعی اصولا رابطه خویشاوندی بین

---

Filialoca - ۱

پسر و مادر موجود نیست پسریکه رئیس خانواده شده مادر و خواهر را خویشاوندان رسمی خود نمیداند؛ فقط خویشاوندی طبیعی از لحاظ همخون بودن بایکدیگر دارند •

**زناشوئی دررم** ازدواج در حقوق رم بر دو قسم است : « ازدواج رسمی » و « ازدواج غیررسمی » « زناشوئی غیررسمی »

صورت قانونی و بالنتیجه صورت مذهبی نداشته ، وعلقه زوجیت بین زن و شوهر برسمیت شناخته نمیشده ، و پدر خانواده حتی الامکان از چنین ازدواجی که بدون انجام تشریفات مذهبی و روی میل طرفین صورت می گرفته جلوگیری میکرده و بهیچوجه بچنین زنی اجازه نمیداده بسر رموز مذهبی خانواده خود واقف شده وخدایان اختصاصی شوهر را بپرستد • و اگر فرزندی ازاین قبیل مزاوجتها بعمل میآمد صالح برای بقاء وورود در کانون خانواده نمیدانسته واورا محکوم بمرگ میکرده است .

**زناشوئی رسمی** بیکی ازسه طریق ذیل انجام میگرفته است :

١ ـ انتقال زوجه از خانواده پدری بخانواده شوهر : این طریقه را « منوس » [١] مینامند . در این طریقه زن ازتحت نفوذ رئیس خانواده خود خارج و درحلقهٔ تبعیت خانواده شوهر تحت ریاست شوهر یاپدر شوهر داخل میشود. این طرز ازدواج مستلزم انجام تشریفات وآداب خاصی است که برای عملی شدن این انتقال باید معمول گردد .

پدر دختر و پدر شوهر ( و در صورت وفات او شخص شوهر ) در محضر قاضی یاقضات مخصوصی حاضرشده ادعیه واوراد معینی خوانده

---

١ - Manus

میشود وبلافاصله دختر تغییر مذهب و باالنتیجه تغییرخانواده میدهد . از این ببعد مطیع رئیس خانواده جدید بوده و خدایان آن خانواده را پرستش می کنند .

۲ـ انتقال حقوق واختیارات پدری : این طریقه «کوئم سیو» ۱ نامیده میشود . در این ازدواج معاملهٔ خاصی صورت میگیرد : پدر دختر و شوهر یا پدر شوهر طرفین معامله ، ودختر مورد معامله واقع میشوند . پدردختر کلیهٔ حقوق و اختیاراتی راکه تاکنون نسبت بدختر خود داشته بشوهر یا پدر شوهر انتقال میدهد . این انتقال ممکن است مجانی (بصورت هبه) ، یا در مقابل دریافت مبلغی (بصورت فروش) انجام یابد . تفاوت مهم بین این دو طریقه اینست که در ازدواج دومی دختر از خانوادهٔ خود بخانوادهٔ شوهر منتقل نشده تغییر مذهب نمیدهد و باالنتیجه تحت تبعیت رئیس خانوادهٔ جدید درنمیآید. این وضعیت که مخالف اصل کلی ازدواج مشروع بنظر میرسد از موقعی درعادات ورسوم رومیان وارد وقبول عامه یافت که تطور اجتماعی وحقوقی بتدریج از نفوذ مذهبی رئیس واهمیت عنوان خانواده کاسته بود .

۳ـ تصرف ومرور زمان : این طریقه را «اوزوس» ۲ گویند. اگر مرد بتواند زنی را بهرعنوان بخانه خود برده بااو همبستر شده اورا لااقل تا یکسال درخانه خود نگاهدارد زن او محسوب میشود؛ انقطاع این مرور زمان بدین نحو حاصل میشود که زن بتواند اقلا سه شب متوالی از همبستری سر بپیچد . در این صورت مرور زمان منقطع و مرد را دیگر بآن زن حقی نمیماند .

---

۱ـ Coemptio ۲ـ Usus

محتاج ذکر نیست که بااین وضعیت وبا موقعیت وحیثیتی که برای زن قائل بودند در انتخاب شوهر بهیچوجه نظر زن دخیل نبوده و بهرچه پدر یا ولی او اراده میکرده بدون چون وچرا باید تسلیم شود. این ضعف وزبونی نه‌فقط‌برای‌دختران وزنان‌جوانی‌بوده که بتوان‌این‌وضعیت را معلول کم‌سنی وبی‌تجربگی آنها دانست وبالنتیجه یک‌روزی برشد عقلی‌واجتماعی آنها امیدوار بود، بلکه چون اصلا از اطلاق عنوان انسان بر ایشان دریغ میداشتند در تمام ادوار عمرتا سن کهولت وپیری در جمیع مظاهر و شئون حیاتی از ازدواج گرفته تا هرگونه معاملهٔ حقوقی و حتی امور اختصاصی خانه داری زنان را فاقد صلاحیت وقابلیت تلقی میکردند.

این‌وضعیت عجیب وغیر عادلانه درتمام شئون حقوق رومیهامشهود است مثلا: بدهکاری که از عهدهٔ ادای دین خود بر نمیآمد و طلبکار سند لازم‌الاجرا دردست داشت (حکم قطعی محکمه ۱ که پس از تشریفات خاصی شبیه بتشریفات دیوان کشور امروزه (تمیز) صادر میشود یا سند ثبت اسنادی که در محضر رئیس دفتر رسمی تنظیم شده باشد)می‌توانست بطریقه‌اجرائی خاصی که‌منوس انژکسیو ۲ یاتقابل ایادی نامیده میشد متوسل گردد.

در این طریقه اجرائی فرض میشودکه رابطه حقوقی‌بده و بستان

---

۱ - در این رسیدگی دو نفر قاضی در دومرحله مداخله میکنند: اول یکنفر قاضی فنی بنحوهٔ دعوی وصحت اسناد رسیدگی کرده اگر دعوی‌صحیح و قابل رسیدگی بود خلاصه گزارشی تهیه میکند. قاضی دومی که لازم‌نیست از فنون خاصه قضائی آگاه باشد ومانند حکم از بین افرادمعتبر وخوش‌سابقه باموافقت طرفین انتخاب میشود بماهیت دعوی رسیدگی کرده حکم میدهد. قاضی‌اول‌را «ماژیسترا» وقاضی دوم را «ژوژ» میخوانند.

۲ — Manusinjectio

بین شخص و جسد دائن و مدیون وجود دارد؛ این است که طلب کار حق داشته بدهکاری را که نمی خواهد یا نمیتواند دین خود را بپردازد در زندان خصوصی خود در منزل حبس کرده اورا با زنجیر هائی که چندان سنگین نباشد ببندد . . . این حبس تا شصت روز ممکن بود طول بکشد. طلبکار باید غذای مختصر وقوت لایموتی بزندانی خودبدهد.

اگر در ظرف این شصت روزکسان و دوستان زندانی بدهی او را نمیپرداختند طلبکار حق داشت بدهکار رابباز ارآورده بعنوان غلامی بفروشد (مشروط باین که خریدار او را از رم خارج کند) و از قیمت فروش او حق خود را استیفا کند. اگر مدیون از لحاظ پیری و ازکار افتادگی قابل فروش نبود و مشتری پیدا نمیکرد طلبکار میتوانست اورا بکشد واگر طلب کاران متعدد بودند جسد اورا قطعه قطعه کرده هریك بنسبت طلب خود حصه‌ای برمیداشتند.

امروزدربیشترقوانین اروپائی مخصوصاً قانون فرانسه حبس در امور حقوقی جز درمورد طلب دولت وجودندارد وفقط مختص بامورجزائی است

# فصل چهارم

## مذهب ـ خانواده ـ ازدواج در یونان قدیم

تمدن معروف یونان، این خمیر مایهٔ هوش بشری، برروی خرابه های بربریت و وحشی گری اقوام جاهل یونان قدیم بنا گردیده است. مذهب در یونان، مانند روم قدیم، داخلی و خصوصی بوده وعیناً مانند روم، هر خانواده روح نیاکان خودرا نیایش میکردند. هرصبح وشام افراد خانواده گرد آتشگاه مقدس خانوادگی جمع شده باذکر ادعیهٔ مخصوص طعام وشراب نثارآتش کرده تصاویر ونقوش پدران خود را که گرد اگرد کانون خانوادگی چیده بودند پرستش میکردند. هر خانواده مجاور خانه خود مزرعه‌ای، و در میان مزرعه قبرستان خصوصی، برای افراد خانواده داشتند.

بقیهٔ خصوصیات مذهبی عیناً مانند آن‌چه راجع بروم قدیم گفته‌شد وجود داشته است.

**خانواده**

خانواده، ایجاد و بقای آن، تابع مذهب و سلطه پدر خانواده نیز ناشی از عنوان ریاست مذهبی بوده است. مبنای پیدایش خانواده بهیچ وجه به نسبت علقه وعاطفه‌متکی نبوده، بلکه پرستش اجداد و نیاکان واحد، هر خانواده‌ای را ایجاد و ازخانواده‌های‌دیگر ممتاز میکرد. ازدواج امرمذهبی ومقدسی بود، زیرا شوهر اجازه میدادکه زن بی‌گانه‌ای بر اسرار مذهبی اختصاصی‌اوواقف شده خدایان مخصوص او را بپرستد. تشریفات ازدواج فقط با حضور خدایان خانگی انجام میگرفت، وبه‌خدایان عمومی مثل «ژوپیتر» وغیره

مربوط نبود.

لزوم بقای خانواده، وبالملازمه وجوب ازدواج ومنع تجرد، برای این بوده که اخلاف برای اسلاف خود به آتشگاه خانوادگی طعام و شراب بفرستند تا اجدادشان خدای بمانند؛ وگرنه از آن مقام تنزل کرده در ردیف اشقیا قرار میگرفتند.از همین نظر ازدواج و تولید نسل برای جوانان واجب بوده . قوانین لیکورك [1] تجرد را منع و برای آن مجازات وضع کرده است . چون منظور از ازدواج بقاء نسل خانواده بوسیلهٔ فرزندان ذکور بوده طلاق دادن زنان عقیم، یا زنانیکه پسر نیاورند، مانعی نداشته «هرودوت» مورخ دونفر از سلاطین اسپارت را نقل کرده که زنان سترون خود را طلاق داده اند، در یونان، و همچنین در هندوستان، اگر مرد موجب سترونی بود برادر یا نزدیك ترین خویش او میتوانستند زنرا آبستن کنند . در اینصورت اولاد، اولاد شوهر اصلی بشمار میرفت، تولد دختر چون آتشگاه پدر را ترك ومطیع مذهب خانواده شوی میشد نتیجه نداشت، زیرا اقوام خانواده بوسیله اولاد ذکور بوده است . تبنی برای جبران این نقیصهٔ طبیعی است، و باالنتیجه مخصوص کسانی بوده که پسر نداشتند ودر تمام اقواميكه بقای خانواده را فقط در وجود اولاد ذکور میدانسته اند تبنی بمعنای کامل خود وجود داشته است ( از قبیل روم، یونان، هند، ایران وعربستان ) . قرابت حقوقی عیناً مانند روم بین افراد ذکور وجود داشته . افلاطون وپلوتارك میگویند قرابت رسمی حقوقی بین افراد ذکوری وجود دارد که اشتراك در پرستش یك مذهب و خدا داشته باشند هرگاه

---

۱ - Lycurgue

دونفر درپرستش بجد مشترکی برسند قرابت حقوقی باهم دارند [1]

**ازدواج** برحسب روایات موجود ، قبل از زمان سکوپ [2] هفده قرن قبل از مسیح ، در یونان عقد ازدواج وجود نداشته ویونانیان درحال اختلاط مطلق زیست میکرده اند.اطفال جز مادر خودنمیشناختند وچون تشخیص پدر برای آنهامشکل بوده فقط بنام خانوادگی مادرنامیده میشدند گرچه این موضوع افسانه بنظر میرسد لیکن وجود اختلاط مطلق بجای ازدواج در سایر نقاط دنیا وحتی هنوز در بعضی قبایل وحشی افریقا و اقیانوسیه از طرفی ، و آثاربعدی نویسندگان یونانی وغیر یونانی ازطرف دیگر ، صحت آنرا تأیید میتماید . بعداً بتدریج در نتیجه تحولات اجتماعی بجـای اختلاط ، ازدواج مشروع ورسمی وجودیافته خوردخوردعمومیت یافت .ازدواج از سه قسمت تشریفاتی مرکب بود :

اول : تشریفاتی که بایستی جلو آتشگاه خانوادهٔپدری انجام میگرفت که در طی آن پدرحقوقی را که بردختر خودداشت درمقابل پول نقد یاهدیه ای که از داماد خودگرفته بود بمشارالیه انتقال میداد (ممکن بود بجای پول یا هدیه داماد تعهدکند خدمات مخصوصی را برای پدر زن خـود انجام دهد) .

دوم : تشریفاتی که در فاصله بین خـانهٔ عروس وداماد در معبر عام انجام میبافت : عروس لباس سفیدی داشت ، برعرابه‌ای مینشست ، تاجی از

---

۱ ـ بطوریکه میدانیم در تمدن‌های قدیم پرستش مردگان رایج و آئین عمده این پرستش عبارت بوده است از گذاشتن مقداری طعام روی مقابر آنها. اخلاف میتوانستند تا شش پشت از نیاکان خود را بدین ترتیب ستایش نمایند. بنابر این قرابت حقوقی بین اشخاصی بود که حداکثر تا شش پشت ششم جد مشترکی میداشتند.

۲- Cécops

گل برسر میزد (لباس سفید حکایت میکرد که این امر مذهبی است) •
کاهنان خاصی جلو عروس مشعلی میکشیدند وسرودی میخواندند باسم
هیمنه ۱ این کلمه بعداً برکلیهٔ تشریفات عروسی اطلاق میشد. در مدخل
خانه داماد ، عروس چنین تظاهر میکرد که بدخول درخانه داماد رغبت ندارد
بایستی دامادبربودن ووارد ساختن او بخانه بعنف تظاهر کند. دختربایستی
فریاد کرده از همراهانش استمداد نماید. همراهان عروس ظاهراً از اودفاع
میکردند ، بالاخره داماد موفق میشد •

بامطالعهٔ در آثار کلیه تمدن های قدیم عمومیت این رسم معلوم می‌شود. ظاهراً مأخذو مبنای ظهوراینگونه آداب و رسوم اثبات لیاقت داماد بوده. بعبارة اخری جوانی را برای داماد شدن لایق میدانستند که قادر باشد باقبیله یا خانواده عروس جنگیده علی رغم آنها دخترشان را برباید، در بعضی قبائل وحشی این مبارزه وربودن بمعنای واقعی خود وجودداشته وهنوز هم وجود دارد •

قسمت سوم از تشریفات درخانهٔ داماد باحضور زوجین و سایرافراد خانواده در جلو آتشگاه مقدس خانوادگی انجام میگرفت. در این موقع قربانی میکردند وادعیهٔ مخصوصی میخواندند •

آثار ازدواج قهری و تصرفی تا مدتها در اسپارت وجود داشت و معمولا دختران را قبل از اینکه رسیده ومستعد برای حامله شدن باشند بشوهر نمیدادند •

ظاهرا در یونان وهمچنین دررم تعدد زوجات معمول نبوده ومردان بیش از یك زن رسمی نداشتند ، لیکن هرمردی بنسبت تمکن و ثروت خود

---

۱- Hymenée

معشوقه های چندی در خانه نگاهمیداشته اولادیکه از زن رسمی و معشوقه بوجود میآ مدند با یکدیگر از لحاظ حقوق اجتماعی و فـردی هیچگونه تفاوتی نداشتند . مادر «اولیس» پادشاه معشوقه بوده است •

در یونان زن شخصیت حقوقی و اجتماعی نداشته و شوهر میتوانسته زن خودرا بهر که بخواهد قرض دهد یا بدوستانش هبه کند. پدر «دموستن» خطیب مادر دموستن را بیکی از دوستان خود هبه کرد . «لیکورك» مقنن قرض دادن زن را تجویز کرده لیکن فقط باشخاص صالح ولایق که بتوانند اولاد صالح بعمل آورند . شوهر مسن میبایستی برای زن جوان خود مردجوانی پیدا کند ولی بشرطی کـه آن جوان متقی باشد . افلاطون و سقراط نیز این فلسفه را تعلیم میکردند سقراط زن خود «گزان تیپ» ۱ را به آلیسبیاد خطیب ۲ قرض داد ۳

زن خیانتکار ( که بدون اجازه شوهر بامرد اجنبی رابطه نامشروع داشته باشد ) اگر درجرم مشهود گـرفتار میشد ممکن بود بدست شوهـر کشته شود •

**طلاق**

ازدواج وطلاق بدوا بی اطلاع دختر و بدست ولی او انجام میگرفته ولی متدرجاً این قدرت فوق العاده اولیاء دختران تخفیف پیدا کرد .

طلاق در یونـان ورم اصولا مجاز لیکن موارد وقوع آنها تا مدتها نادر وانجـام آن مشکل بود . این امر مستلزم تشریفات مذهبی نظیر تشریفات

---

۱— xantippe  ۲— Alcibiade

۳ ــ کتاب La Sociologie تالیف شارل لتورنر ص ۳٦۹ چاپ سوم
Daprès l'Ethnographie par le Dr. Charles Letourneau

ازدواج بوده باین ترتیب که زن وشوهر باحضور افراد خانواده‌های طرفین کنار آتشگاه مذهبی خانواده شوهر حاضر شده کلمات خشم آگین بایکدیگر رد وبدل کرده پس ازمدتی که پدران طرفین سکوت میکردند تفریق صورت میگرفت اصل کلی درارث، محرومیت دختر بوده است؛ لیکن بعدا روی عاطفه طرق مخصوصی برای ارث دادن بدختران وزنان جسته اند : مثلا دختر بوارث ذکور پدر خودشوهر میکرد ـ مثل خواهر و برادر ، بشرطیکه ازیك مادر نباشند. طریق دیگر آنکه کسی را بپسرخواندگی قبول میکردند وبعداً دختر خود را باوشوهر میدادند . ممکن بودمتوفی دروصیت نامه‌وارث خود رابمزاوجت بادخترش ملزم سازد.چون عملا زن وشوهر در ثروت خانوادگی شریك بودند در نتیجه دختر از میراث پدر بهره میبرد •

## میراث زن

گاهی از اوقات مردیکه‌دختر یگانه ای داشت اورا شوهر میدادو با دامادقرار میگذاشت و باو میفهماند که منظور تولید پسری است که تابع مذهب جد مادری باشد . دراین صورت فرزند جد مادری خودمحسوب میشد بعداً که زن موقعیت بهتری پیدا کرد در صورت نبودن وارث ذکور بدختران ارث میدادند؛ لیکن دراینصورت بایستی به خویشی شوهر کنند که درصورت نبودن آن دختر حق ارث میداشت . درچنین موردی اگر این دختر دارای شوهر بود ازدواج او باطل وحکم دختر بی شوهری را پیدا میکرد تا بتواند به خویش پدری خود شوهر کند •

در اینجا تذکراین نکته بی مناسبت نیست که‌معمولا میراث در یونان وهمچنین در هندوستان تقسیم ناپذیر بوده چون ارشد اولاد ذکور رئیس ونگاهدارنده مذهب خانواده شمرده میشد؛ املاك واموال غیر منقول و گاهی هم تمام ترکه متعلق به پسر ارشد بود . درزمان « دموستن » گرچه

این رسم منسوخ شده بود ، بازخانه متوفی منحصراً بارشد ذکور داده می شد ۱ یك ضرب المثل یونانی میگوید : «پسر ارشد پسر مذهبی است و دیگران زادگان عشقند» گرچه وارث و مالك قانونی ارشدذکور بوده لیکن بوسائل مختلفه بهپسران دیگر هم که ازارث محروم‌شده بودند کمك می کردند •

نتیجه‌ای که‌از مطالعه وضعیت و موقعیت زن در تمدن هـای قدیم یونان ورم گرفته میشود بطور اجمال اینست که بدواً زن شیئی قابل‌تملك وبعدا عنصر توالدو ارضاء شهوت‌بوده و بهیچوجه اورا شریك زندگی مرد وواجد قوای کامل بشری نمیدانسته اند . اغلب از متفکرین معتقدبوده‌اند که زن دارای روح خالد انسانی نیست وبهمین مناسبت حق ندارد بعد از وفات شوهرزندگی کند . سوختن‌زن‌زنده با جسدشوهرمتوفی درهندوستان وبعضی نقاط دیگر عالم ناشی از همین عقیده است •

درهر صورت وضع رقت آوریکه برای زن ذکر شد تاچندین قرن دوام داشت ، تااینکه‌ظهور مسیح وافکار مذهبی‌پیروان او وپیدایش‌مقننین وعلمای اصلاح طلب وبعداًظهور پیغمبر اسلام درشرق ونفوذ افکاریکه‌بزن آزادی وحق حیات بخشید درمغرب زمین بتدریج وضعیت‌زنانرا از صورت شیئی‌قابل‌تملك بانسان‌دارای‌حق مالکیت تبدیل و آنها را کم وبیش‌دارای حقوق اجتماعی کرد •

پس از اینکه عنوان انسان اجتماعی برزن اطلاق شد ، علمای‌شرق وغرب متوجه‌این‌فکر شدندکه آیا زن‌ازلحاظ خلقت‌وقوای دماغی‌چنانچه

---

۱ ـ مانندحبوه در اسلام . در قانون مدنی فرانسه نیز نظیر این امتیاز برای ارشد اولاد متوفی‌منظورشده است •

مشهود است از مرد ضعیف تر و ناتوان تر است و بالنتیجه باید دارای حقوق کمتری باشد یا این عقب افتادگی نتیجه نقصی است که در تربیت چندهزارساله آنها وجود داشته ، وعدم اعتنا بتعلیم وتربیت کامل ایشان باعث نقص و ضعف آنها گشته، و بنا براین میتوان باتوجه بیشتری به حسن تربیت زنان آنهارا دوش بدوش وهمسر رجال اجتماعی وسیاسی واقتصادی محسوب کرد وبایدآنهارا ازجمیع حقوق بهره‌منددداشت . درفصول آینده شرح نظریات دوطرف و آثاریکه این آراء در امور حقوقی زنها در کشور های مختلف ظاهر ساخته خواهیم دید •

مجملا از چند قرن قبل باین طرف طرفداران تساوی کامل زن ومرد زحمات زیادی کشیده و تاحدی بتأمین این‌نظر موفق شده اند ـ قرن بقرن میبینیم دائره حقوق زنان درکشور های مختلف دنیا خاصهٔ مغرب زمین وسیعتر شده و بهمین نسبت هم قهراً برلیاقت زنان افزوده شده است مثلا درکشور های اسکاندیناوی (سوئد ونروژ و دانمارك) تاسال ۱۲۶۲ مسیحی بدختر مطلقاً ارث نمیدادند فقطموقع عروسی جهیزیه مختصری ازکسی که‌اجازه ازدواج منوط برأی او بود میگرفت و بدون اجازه او (پدر ـ مادر ـ برادر ـ نزدیکترین خویشان‌ذکور ودرنبودن هیچیك :قیم) عروسی‌انجام‌نمیپذیرفت . درسال ۱۲۶۲ دختر ثلث پسرارث‌میبرد . درسال ۱۸۷۱ پسر و دختر درسهم الارث مساوی شدند •

درکشور فرانسه مجامعی برای طرفداری از حقوق زن از علمای اجتماع وحقوق بنام«هیئت طرفدارزن» ۱ تشکیل شده‌وهرسال‌برای‌اعمال منویات خود در تصمیمات پارلمانی فرانسه اقدامات جدی کرده و تا حدی بانجام منظور خودنائل آمده اند •

Campagne Feministe = ۱

# فصل پنجم

## سازمان اجتماعی در ایران قبل از اسلام

**حکومت طبقاتی**

در ایران پیش از ظهور اسلام، حکومت مانند روم قدیم طبقاتی بوده و مردم بچند طبقه متمایز ازهم تقسیم میشدند ومثل تمام حکومتهای اشرافی افراد هرطبقه دارای امتیازات مخصوص بآن طبقه بودند وبرخلاف حکومتهای «دموکراسی» حیثیت اشخاص فقط به تخمه ونژاد و تعلق داشتن بطبقات ممتازه مربوط بوده وبهیچوجه تابع لیاقت وصلاحیت شخصی نبوده است.

در شرق، ظهور اسلام در چهارده قرن پیش، ودرغرب انقلاب فرانسه درسال ۱۷۸۹ با تأسیس ولااقل با احیاء اصول دموکراسی از اهمیت اصل ونسب وحیثیت طبقات ممتازه کاست وبهمان نسبت لیاقت وفضیلت اخلاقی وعلمی اشخاص را مایهٔ رشد ومزیت قرار داد. دین اسلام با اصل ان اکرمکم عندالله اتقیکم سلمان پارسی بی چیزرا برعبدالرحمن عوف توانگر برتری ورجحان داد وانقلاب کبیر فرانسه با اعلامیه حقوق بشر ۱ نیل بمقامات عالیه دولتی وکشوری را در دسترس هر فرد لایق وبا فهم فرانسوی قرار داد.

**تشکیلات اجتماعی**

امتیاز طبقاتی درتمام دوره های مختلف سلطنتی تا قبل از اسلام محفوظ بوده، منتهی طرز طبقه بندی اجتماعی دردوره هخامنشی واشکانی وساسانی با یکدیگر کم وبیش اختلاف

---

۱ـ La Declarationdes Droits de l'Homme et du Citoyen

داشته است :

مثلا درزمان هخامنشیان جامعه ایرانی را بر سه طبقه منقسم میکردند یکی روحانیان ، دیگر جنگیان ، ودیگر کشاورزان . بعداً طبقه دیگری بنام صنعتگران بر آن افزوده شد . نژاد آریائی ، یعنی ایرانیان اصلی ، جز بسه شغل اولی اشتغال نمییافتند وصنعت و تجارت را جزء حرفه‌های پست ودر خور مردم غیر ایرانی میدانستند .

**تشکیلات ساسانیان** تشکیلات جدید زمان ساسانیان نیز مبتنی برچهار طبقه بود با این تفاوت که صنعتگران و کشاورزان را یکجا جزءطبقه چهارم شمرده وبجای طبقه کشاورزان ،دبیران را طبقه سوم قرار دادند . باین ترتیب : روحانیان ـ جنگیان ـ دبیران یامستخدمین ادارات (دیبهران) وتودهٔ ملت ، یعنی فلاحان وصنعتگران وسوداگران و صاحبان حرفه‌های مختلف

پایهٔ ومتکای جامعه ایرانی را پس از مالکیت میتوان اصل ونسب دانست ، نجبا واشرف از توده ملت بوسیله امتیازات مخصوصی جدا میشدند هرطبقه از لحاظ مزایای اجتماعی دارای درجه ثابت ومقام محکمی بود که هیچگاه تغییر نمیکرد . از جمله مقررات اجتماعی این بود که هیچکس نباید خواهان درجه‌ای باشد فوق آنچه که از لحاظ نسب استحقاق دارد . حفظ املاك و اموال غیر منقول و پاکی خون واصل ونسب خانواده ها ، مخصوصاً خانواده های اشراف وجهه همت دولت ونصب‌العین قوای کشوری بوده . نام خانواده‌های بزرك که عنصر مهم تشکیلات کشور بشمار میرفت ، در دفاتر و کتابهای دولتی ثبت وضبط میشد . عامه از خریدن املاك اشراف ممنوع بودند .

**ممنوعیت اختلاط طبقات** افراد طبقات چهار گانه به هیچ روی نمیتوانستند بطبقه بالاتر ارتقا یابند، حتی لیاقت و صلاحیت یا تمول وثروت زیادهم اجازه نمیداد موقعیت اجتماعی اشخاص تغییر کند همچنین درمیان طبقه عامه کسی نمیتوانست به حرفه ای مشغول شود که پدران او مشغول نبوده‌اند و بالنتیجه او برای آن حرفه آفریده نشده است زیرا اگر کسی بکاری مشغول شود که برموز آن واقف نیست آنکار را ضایع کرده ودر نتیجه حسن جریان امور اجتماعی را دچار وقفه میسازد. پادشاهان هیچوقت کار دیوانی را بمردم فرومایه وپست نمیسپردند. حکیم فردوسی درشاهنامه داستانی آورده: راجع به لشگر کشی نوشیروان بروم وحاجت داشتن بسیصد هزار دینار پادشاه مأموری میفرستد که این مبلغ را از یکی از بازرگانان یا دهقانان متمول وام گیرد. مأمور کفشگری را پیدا کرد که حاضر شد چهارصد هزار درهم وام دهد لکن درمقابل خواهش کرد که پسری خیلی لایق و با استعداد ومیل دارد پادشاه اجازه فرماید استثنائاً این پسر را فرهنگیان تربیت وتعلیم کنند مگر در طبقه دبیران داخل شود. مأمور درم ها را گرفت واستدعای کفشگر را بوسیله بوذرجمهر بر پادشاه عرض کرد:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد چرا دیو چشم تورا خیره کرد؟
برو همچنان باز گردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازرگان بچه گردد دبیر هنرمند و با داش و یادگیر
چو فرزند ما بر نشیند بتخت دبیری بباید ش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش
بدست خردمند، مرد نژاد نماند بجز حسرت و سرد باد

بما بر پس مرك نفرین بود     چو آئین این روز گار این بود . .

از این داستان نهایت مراقبت پادشاه در حفظ حدود طبقات معلوم میشود ، که بهیچوجه صلاح نمیدانسته افراد طبقه چهارم معلومات وفنون طبقه بالاتر از خودرا آموخته درردیف آن طبقه محسوب شوند ، زیرا اولا شغل موروثی خردمندان ودبیران را از آنها میگرفته وثانیاً بی‌اصل ونسبی او مانع از این میشده که معلومات خودرا با حسن نیت و بصلاح جامعه صرف کند، گاه گاهی برسبیل استثناء با انجام تشریفات خاصی این ارتقاء رتبه ممکن میشد : از قبیل اینکه کسی هنر ولیاقت فوق العاده ای نشان دهد وبعداً مدتی درتحت تجربه ومراقبت مؤبدان وبزرگان قرار گیرد تا اهلیت اورا تصدیق وموضوع را بر پادشاه عرض کند ، آنوقت با اجازه پادشاه بطبقه بالاتر ملحق گردد، درهرحال قبل از ارتقاء بایستی تعلیمات کافی دیده وصلاحیت او محرز شده باشد .

**مزیت و نقص حکومت طبقاتی**

مزیت این طرز حکومت اینست که هر کسی در فن ووظیفه خودچکیده وماهر شده اصالت ونجابت خون ، متصدیان امور اجتماعی را بخیر وصلاح هدایت میکند ، ولی دو نقص مهم‌دارد یکی آنکه لیاقت وهنرمندی فطری ونبوغ ذاتی دراشخاصی که متعلق بطبقات پائین هستند بحال رکود مانده ومیمیرد ؛ ودیگر آنکه اگر یکی ازاخلاف طبقات بالا فطرتاً پست وشریر آفریده شده باشد فساد او امور اجتماعی را فاسد خواهد کرد .

برای تدارك نقیصهٔ ثانی دولت ساسانی بقدری در حسن تربیت وتعلیم افراد طبقات‌راقیه اهتمام میورزید که‌عادتاً ممتنع بود افراد آن خانواده ها فاسد الاخلاق بار آیند .

قوای جسمی و عقلی و اخلاقی آنهارا ببهترین وجه پرورش میدادند ، ولی معذلك امتیازات فوق العاده طبقات و دوری توده از تعلیم و تربیت صحیح و بی نوائی روستائیان بقدری بنیهٔ اخلاقی ، اجتماعی و ملی را ضعیف کرد که با داشتن قوای مادی کافی در مقابل حملهٔ عرب مقاومت نتوانستند و بالاخره حکومت ساقط شد

بعکس ، حکومتهای دموکراسی میزان و ملاك رشد را فضیلت اخلاقی ، تقوی و هنرمندی قرار دادند ، تعلیمات اسلام با محترم شمردن اصل مالکیت مبنای طبقه بندی اجتماعی را ان اکرمکم عندالله اتقیکم تعیین کرد فرستادهٔ سپاه اسلام برای مذاکره نزد « مقوقس » پادشاه مصر مرد سیاهی بوده وقتی وارد شد مقوقس گفت : این سیاه را از من دور کنید : به عمرو عاص فرمانده سپاه مسلمین گفتند دیگری را بفرستد ، گفت ممکن نیست زیرا این مرد سیاه رنك از همه افراد ما متقی تر ، شجاع تر ، و بزرگوار تر است و برای نمایندگی ما کسی از او صالحتر نیست . یکی از مواد « اعلامیه حقوق بشر » در انقلاب فرانسه اینست که هر کس بتواند بهر شغل و مقامی که لایق آن باشد برسد .

درهرحال ، امتیاز طبقات از یکدیگر در ایران قدیم اصل مسلمی بوده است. برای حفظ وضعیت و جلوگیری از اختلاط خون وضیع و شریف مردان هیچ طبقه نمیتوانستند زنان طبقهٔ بالاتر را تزویج کنند زیرا ازدواج با غیر هم کفو موجب این میشد که از آن توالد و تناسل فرومایگان بوجود آیند و انحطاط خانواده را سبب گردند .

# فصل ششم

## موقعیت وحقوق زن در ایران قبل از اسلام

برای تشریح وضعیت حقوقی وموقعیت اجتماعی زن در ایران‌قدیم باید دونکته مهم را ازنظر دور نداشت :

۱ ـ بطور اجمال میدانیم که‌وضعیت زن از بدو پیدایش قبائل و اجتماعات بشری روز بروز رو به بهبودی رفته وهرچه اوراق تاریخ را رو به‌عقب ورق بزنیم تیرگی وسیاه‌بختی روزگار زن بیشتر و بهتر دیده‌میشود در تاریخ حقوقی زن درکلیهٔ نقاط عالم سه دوره‌متمایز میتوان تشخیص‌داد

**اول** ـ دورهٔ وحشی گری و بربریت و بت پرستی . در این دوره بهیچ وجه عنوان انسان بر زن‌اطلاق‌نمیشود ، و بامنتهای خشونت وسختی با اورفتار میکنند. زن شی‌قابل تملك‌ودر ردیف غلامان و چارپایان‌بارکش وسودمند شمرده شده و بالنتیجه فاقد هرگونه حیثیت و اختیاری است . مرد میتواند زن خودرا بفروشد ، قرض دهد ، کرایهٔ دهد ، هدیه دهد یا بکشد ؛ درمقابل کوچکترین بهانه ای شدیدترین مجازات نسبت باوروااست اغلب زن را بدرخت یا دیرکی بسته شلاق میزنند . زن‌حق ندارد باشوهر خود یکجاسکونت کرده وغذابخورد . مشکل‌ترین‌مشاغل زندگی‌وسنگین ترین تکالیف بعهده اواست . تنها راه نجاتی که برای خود میاندیشد خود کشی است هنوز هم آثار بقایای این‌دوره درافریقا وسرخ پوستان امریکا و اغلب جزایر اقیانوسیه باقی است .

**دوم** : دورهٔ تمدن های یونان و مصر وروم وایران ، که ادیان

توحید و افکارعالیه مصلحین موجب ظهورتمدن شده وعواطف واحساسات بشری ترقیق ودرعین حال بامنطق وعلم تلفیق گردیده است . دراین عصر زن ازلحاظ مادی وفردی واجدعنوان انسانیت وفقط ازهمین نظر وتاهمین اندازه شریك زندگی مرد محسوب میشود . لکن هنوز از نظر معنوی و اجتماعی اورا انسان نمیخوانند ، شخصیت حقوقی پیدا نکرده ، ازهرحیث تابع ومطیع افکار واراده مرداست .

**دوره‌سوم** : ازظهور اسلام باین طرف شروع میشود . بطوریکه بعداً خواهیم دید اسلام باتعلیمات عالیه خود نه‌فقط زن را ازوضعیت فجیع و رقت آور نجات بخشید ، بلکه برای او شخصیت حقوقی قائل گردید . دنباله این‌تحول اجتماعی درغرب کشیده شد تا بامروزکه صحبت‌همدوشی وبرابری اوبامردمیان آمده وکم وبیش ازکلیهٔ مزایای اجتماعی برخوردار شده‌است ۲ ـ چنانچه‌درفصل گذشته گفته شد : وجود طبقات ممتاز درایران قبل از اسلام موجب این شده‌که زنان ازحیث حقوقی و مزایای اجتماعی نیز باهم متفاوت وبطورکلی بر دوقسم باشند : زنان اشراف وبزرگان و زنان طبقه نازله .

بنابر آنچه ذکرشد چون زنان ایران قدیم در دوره دوم از تحول تاریخی‌واقع شده‌اند ، بطورکلی میتوان گفت شخصیت اجتماعی وصلاحیت واقع ساختن معاملات حقوقی نداشته اند . رأی مرد درباره آنها نافذ بوده است . اگرچه ظاهراً ازموضوع امتیازات طبقاتی چنین برمیآید که اسارت یا آزادی زن‌کلیت نداشته ووضعیت زنان طبقات عالیه از زنان طبقه سوم‌و چهارم‌ممتازومتفاوت‌بوده‌است.لکن واقع‌مطلب غیراز این است زیرازنان اشراف درمقابل مردان طبقه خودهمان مقام وموقعیت را داشتندکه زنان طبقه‌پست‌تر نسبت بمردان طبقه خود . درهرصورت زنان حق رأی‌واختیار

و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته و در هر دو طبقه نفوذ و مطلق العنانی مرد طاقت فرسا بوده است. بلی، تنها تفاوتی که بین وضعیت زنان طبقات عالیه و نازله هست در طرز معیشت مادی و آسایش و رفاه و کیفیت التذاذ آنها است که آنهم در حقیقت چون با توقعات و انس و عادت انسان بمشاق و حظوظ متناسب است میتوان گفت هر دو طبقه از آسایش و تعب سهم متساوی داشته‌اند

**ازدواج**

طوریکه از مدارك موجود معلوم میشود تعدد زوجات در ایران قدیم مجاز و عملا دائر مدار تمکن و توانائی مرد بوده، فقرا و بی‌بضاعتان بیش از یك زن نداشتند.

اشخاص متمکن میتوانستند چند زن بگیرند، که یکی از آنها زن اصلی و شریك زندگی مرد محسوب و بنام (شاه زن) خوانده میشد. بقیه که اغلب از کنیزان زرخرید یا اسرای جنگی بودند عنوان خدمتکار داشتند. ظاهراً مرد میتوانسته بیش از یك شاه‌زن داشته‌باشد، در اینصورت هریك دارای خانه جداگانه وزندگی مستقلی بودند. مرد باید شاه‌زن را مادام العمر نفقه دهد. دختر و پسری هم که از شاه‌زن باشند. تاقبل از ازدواج واجب‌النفقه پدرند. لکن از اولاد خدمتکاران فقط پسران درخانه پدری پذیرفته میشدند. معلوم نیست تکلیف دخترانی که از خدمتکار بـه وجود میآمده‌اند چه بوده.

دختر در انتخاب شوهر نفیاً یااثباتاً حق اظهار نظر نداشته بلکه‌باید از رأی پدر که قانوناً این اختیار با او بوده متابعت کند. فقط میتوانسته از قبول شوهریکه پـدر برای او در نظر گرفته امتناع ورزد و تقاضا کند دیگری راکه باز پدر تعیین خواهد کرد درنظر گیرند،

تربیت اخلاقی و تعلیم مذهبی دختر بعهدهٔ مادر بوده و نیز حق اختیار

شوهر هم درصورت فوت پدر بمادر و بعد از او بنزدیکترین خویشان تعلق میگرفته است .

دختران را باید بمحض رسیدن بسن بلوغ شوهر دهند که از تولید مثل جلوگیری نشده باشد . پدر با شوهر دادن دختر خود کلیهٔ حقوقی را که بر دختر و وظائفی راکه در مقابل اوداشت بشوهر انتقال میداد ودرقبال این انتقال مبلغی پول یامال غیر نقدی بصورت هدیه ( مهریه ) میگرفت . لکن اگر بعداً عیب مسلمی ازقبیل نازا بودن در دختر دیده میشد شوهر می توانست مبلغی راکه داده استرداد کند وزن راهم طلاق گوید.

**ازدواج با محارم** چنانچه گفته شد حفظ کردن نسبت بخانواده های ایرانی از پلیدی و آلایش ، بزرگترین و محکم ترین اصلی است که جامعهٔ ایرانی قدیم برآن تکیه داشته و بهمین مناسبت ازدواج با دیوانگان ممنوع بوده است. بقدری در نگاهداری این اصل افراط کرده‌اند که حتی در بعضی اوقات غیر از افراد خانواده خود را بیگانگان پنداشته‌اند . بنابراین نه فقط ایرانی نباید با غیر ایرانی وصلت کند و نه فقط افراد یك طبقه بـا افراد طبقه مادون نمـی توانند ازدواج کنند بلکه دوطبقهٔ واحد هـم بتو هم اینکه مبادا جریـان خونی غیر ازخون موروثی در عروق افراد خانواده موجب آلایش خون و بالنتیجه تدنی و انحطاط اخلاق آن خانواده بشود ، خانواده ها در داخله خود افراد ذکور و اناث را با یکدیگر تزویج میکردند بطوریکه ازدواج بامحارم نزدیك هم مجاز بوده وحتی وصلت بین خواهر وبرادر بوسیلهٔ فره ایزدی ۱ روشن میشده و دیوان را بدور میرانده است نـه فقط در کتب

(۱) کتاب «ایران‌درزمان‌ساسانیان» تألیف‌پروفسور آرتور کریستنسن ترجمه رشید یاسمی - ص۲۲۸

منسوب بزمان ساسانیان و کتب بعدازآن ذکراین موضوع شده بلکه‌شواهد تاریخی مسلم نیز دردست است :

ازقبیل ازدواج بهرام چوبینه با خواهرش « گردیه » و وقوع عقد ازدواج بین «مهران گشنسب» وخواهرش پیش ازمسیحی‌شدن. درهرحال ملاك جواز ازدواج بامحارم همان اصل‌حفظ خون ونسب بوده که مسلماً در سازمان اجتماعی آن عصرتوجهٔ کامل بآن مبذول میشده است ۱

**ازدواج ابدال**

از اقسام ازدواج درایران قدیم برطبق مندرجات نامه «تنسر» ازدواج خاصی بوده بنام «ابدال» باین ترتیب که اگر کسی‌بدون باقی گذاشتن‌پسری‌میمرد بایستی زن او را بنزدیك ترین خویشان متوفی شوهر میدادند و اگر زن نداشت دختر یا نزدیکترین بستگان اناث اورا بانزدیکترین خویشان‌ذکور او تزویج میکردند.

درصورتیکه‌هیچ‌خویشی‌از زنان‌نداشت‌ازمال‌شخص‌متوفی‌جهیز زنی را فراهم ساخته او را بیکی از خویشان ذکـور متوفـی شوهر میدادنـد پسریکه ازاین ازدواج حاصل‌میشد فرزند مرد متوفی‌محسوب میگردید. کسیکه درانجام این تکلیف تکاهل می ورزید مثل این بودکه نفوس‌عدیده

---

(۱) بطوریکه از تحقیقات پروفسور کریستنسن درتاریخ ساسانیان و نوشتجات محققین‌دیگر ازشرق شناسان وایرانیان‌معلوم میشودازدواج با محارم در ایران قدیم ، اگرچه شایع ورایج نبوده ، لکن اصولا مجاز و معمول بوده است ودلیلی براختصاص آن برمزدکیان یافرقه خاصی از زردشتیان در دست نیست . و بخلاف آنچه تصورشده شمول این قبیل رسوم وآداب در اجتماعات قدیم محال نمینماید زیرا این رسم نزد ایرانیان محمول بر پاکی نسب بوده و البته چون حسن و قبح عادت اعتباری و نسبی است این‌رسم درآنزمان قبحی‌نداشته است .

را بقتل رسانده زیرا نسل متوفی راقطع و اجاق خانوادگی اورا الی الابد خاموش کرده است .

این سنخ عقاید درجمیع مللی که دارای تمدنهای‌قدیم بوده‌اند (یونان روم ـ هند ـ ایران ومصر) وجود داشته ملاك و مأخذ آن بطور کلی لـزوم وجود طبقات وبقاء خانواده ها که عنصر مهم سازمان کشور بشمار میرفته اند بوده است . بهمین مناسبت ازدواج و تولید نسل از واجبات مذهبی و ملی‌بوده . اولادیکه قیمت‌داشته فرزندان ذکوربوده‌اند. برای دختران چون خانوادهٔ پدری خودرا ترك میگفتند اهمیتی قائل نبوده‌اند. ارث هم معمولا بآنها نمیداده‌اند تاثروت خانواده‌ها پراکنده نشود .

در یـونان وروم وهند بطوریکه قبلا گفته شد چون بـرای اجـداد خود مقام خدائی قائل بودند وبقاء الوهیت آنها مشروط باین بوده که اولاد ذکوری از آنها باقی ماند تا برای‌آنها بـه آتشگاه دینی خانوادگی طعـام بفرستند وگرنه درصورت قطع شدن طعام ازمقام خدائی تنزل و در ردیف اشقیاءمحسوب میشدند ازاین رو خانواده‌ها بایستی بوجود اولاد ذکـور دائم و برقرار میماندند و وجود وعدم دختران یکسان بوده است از همین جهت طلاق دادن زن سترون یـا زنی که پس از مدتی اولاد ذکور نیاورد مانعی نداشته است .

جعل تبنی برای جبران این نقیصه طبیعی بوده که درتمام تمدنهای قدیم و جدید وجود دارد . در تمدنهای قدیم ایران و روم و یونـان پسر خوانده جـا نشین پسر حقیقی شده از تمام حقوق و حظوظ فرزند واقعی بهره میبرد زیرا میتوانست آتش‌مقدس خانوادگی را روشن نگاهداشته نام متوفی را زنده نگاهدارد .

در ایران قدیم شاهزن میتوانسته مقام پسر خواندگی را احراز و ما ترك شوهر متوفای خود را اداره کند، لکن زنان خدمتکار نمیتوانستند باین مقام نائل شوند. شاه زنی که پسر خوانده متوفی میشد باید شوهر نکند ودر مقام شوهر کردن هم نباشد، اخلاقاً هم متقی بوده درخانوادهٔ دیگر هم سمت فرزند خواندگی نداشته باشد، بخلاف مرد که میتوانست در چند خانواده دارای چنین سمتی باشد.

**میراث زن**

همین طور که زن ممتاز (شاهزن) در مقام پسر خواندگی میتوانسته جای پسر را بگیرد در سهم - الارث هم با پسر برابر بوده لکن دختران شوهر نکرده را نصف سهم پسر وزن ارث میداده‌اند. دختر شوهر دارحقی بارث نمیداشت؛ زیرا عضو خانواده دیگری بوده و ثروت هر خانواده بایستی در همانجا باقی میماند. زنان خدمتکار و فرزندان آنها از ذکور و اناث حقی برتر که متوفی نداشتند ولی معمولا پدر بنام هبه یا وصیت درحیات یا بعد از خود چیزی به آنها میداد. دروصیت، مثل قوانین امروزی اغلب کشور های متمدن. متوفی حق نداشت جمیع وحتی‌قسمتی از اموال خود را به بیگانگان داده ورثه قانونی خودرا محروم کند،

مگر درموارد خاص وتحت شرایط مخصوصی، ودر هرحال‌بایستی بدختران بی‌شوهر یك سهم و به زن ممتازش دو سهم واگذارد. مأخذ و مبنای این ممنوعیت درهمه جا نفوذ اصل همخونی درتقسیم میراث‌است که بعداً بتفصیل خواهیم دید.

**طلاق**

دراغلب تمدنهای‌بشری که‌اختلاط‌زن‌ومرد ازصورت بربری‌بدوی خارج‌وبقالب ازدواج مشروع وقانونی درآمده از اول ازدواج راعقد وپیوستگی دائم و

انحلال ناپذیر تلقی کرده‌اند. بعداً چون بتدریج پی برده اند که اغلب مواصلت ها غیر قابل دوام و ادامهٔ آن برای طرفین عذاب روح فرسائی است، از آنجائیکه احتیاج ایجاد قانون میکند، کم وبیش مواردی برای طلاق پیش بینی شده‌است.

در ایران قدیم معمولا طلاق روی اراده مرد و بدون دخالت زن امکان پذیر بوده، لکن گاهگاهی هم‌زن میتوانسته طلاق را بر شوهر تحمیل کند. در مورد طلاقی که ناشی از میل وعلی رغم زن بوده مرد بایستی کلیه عوایدی که ازلحاظ ریاست خانواده ومطلق العنان بودن در مدت زناشوئی از دارائی یا دسترنج زن برده بود باو تسلیم نماید. باضافه زن میتوانسته تمام یالااقل قسمتی از اموالی را که شوهر موقع عروسی باو داده واشیائی راکه بنام او تهیه کرده است برای خود نگاهدارد بعکس در طلاقی که با رضای زن واقع میشد زن حق نداشت ازعوائد سابق یااموال عروسی چیزی باخود ببرد - باید دانست که درایران قدیم، مثل روم و یونان، پدر بنام ریاست خانواده دراستفاده ازعوائدملکی یادستمزد زنان وپسران وغلامان و کلیه افراد خانواده مختار بوده است، دارائی خانواده اولا و بالذات متعلق‌به پدران بوده‌بعد بعنوان‌ثانوی وبااجازه پدر ممکن بودزن‌و فرزندان مالك چیزی باشند.

**شرکت زن و مرد**

اصولا زن در دوره دوم تحول تاریخی شخصیت حقوقی نداشته طرف هیچ گونه معامله نمیتوانسته واقع شود چه قبل از شوهر کردن، چه در ایام شوهر داشتن. فقط شاهزن ایرانی پس ازمرگ شوهر درصورت نداشتن پسر بالغ دراداره امورخانواده اختیار پیدا میکرده است. درزمان شوهرداشتن تنها درصورتی میتوانسته شخصیت مستقلی داشته باشدکه شوهر با انجام

تشریفات قانونی زن را در امور مالی باخود شریك نماید . در اینصورت زن دارای شخصیت حقوقی مستقلی شده درحدود اختیار یك نفر شریک می توانست در مال الشرکه مداخله کرده طرف ایجاب وقبول عقود و ایقاعات قرار گیرد .

مردیکه دوزن ممتاز ( شاهزن ) داشته نیز میتوانسته دو شرکت تشکیل وبا هریك از آنها جداگانه شریك شود ، در این صورت هریك از زنها درسود و زیان با شوهر خود شریك بودند . لکن در آمد واموال زن‌هاازهم‌جدابود. این شرکت‌فقط باارادهٔ مردممکن‌بودفسخ‌و منحل گردد.

**حجاب**

با مطالعهٔ آثار تمدنهای مختلف ظاهراً چنین بنظر میرسد که حجاب زنان از عادات قدیمه تمدنهای بشری بوده‌است. البته درقبائل وحشی وغیرمتمدن حجاب وحتی پوشش‌بدن‌زنان‌وجود نداشته، لکن‌دراقوام‌متمدن روی‌حس خودخواهی وتجمل دوستی‌زنان محترم‌صورت خودرا میپوشاندند. مسلماً پیدایش حجاب در بدو امر از لحاظ حفظ حرمت زنان محترم بوده بعداً بتدریج صورت عفاف بخودگرفته وبا آداب مذهبی اختلاط یافته‌است. زنان یونانی حجابی داشتند که درجزیره کوس ۱ تامدتها رواج‌داشته است.

اغلب مؤلفین یونانی از حجاب صحبت کرده اند از جمله «بین‌لوب» دختراولیس‌پادشاه‌یونانی‌رانوشته‌اندحجاب‌داشته‌است. زنهای‌شهرتب‌حجاب خاصی داشته‌اند که مقابل دوچشم دو سوراخی داشته برای اینکه چشمها بتوانند ببینند (نظیر روبند سابق) . دختران اسپارتی پس از شوهر کردن

---

۱ ـ جزیره ایتالیائی است دردریای اژه و ۲۲۰۰۰ جمعیت دارد بزبان ایتالیائی کو «Coo» تلفظ میشود .

حجاب میگرفتند.

نقوشی که مانده حکایت میکند که زنان اسپارتی سر را میپوشاندند ولی صورتشان بازبوده است. موقعیکه ببازار میرفتند زنان و دختران همه حجاب داشته‌اند ۱. در کیش آریائی زنان محترم محجوب بوده اند. زنان محترم ایرانی برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز وایجاد حدودیکه آنها را از زنان عادی وطبقه چهارم امتیاز دهد صورت خود را میپوشانده و گیسوان خودرا دراز نگاه میداشتند. زنان عادی ظاهراً گیسوان بلند نداشتند و شاید علت این بود که چون اغلب زنان طبقه نازله بایستی کار میکردند درازی گیسوان مانع آزادی ایشان میشده اینست که بلند نگاهداشتن گیسو مخصوص زنان بزرگان بوده همچنین محجوب بودن اختصاص بزنان اشراف داشته. بعداً باشیوع اسلام در ایران این رسم ملی در ردیف عادات دینی شمرده شده ومتدرجا بین کلیه‌طبقات تعمیم یافته است، تا اخیراً که‌بهمت واراده شاهنشاه عظیم الشأن ایران در ۱۷ دیماه ۱۳۱٤ این رسم غلط از بین زنان ایرانی برداشته شد.

باید دانست که دین اسلام مطلقا امر بحجاب نکرده و بهیچوجه این موضوع باهدف عالیه این دین آسمانی راجع بنجات بخشیدن زنان از بینوائی وتیره روزی واحیاء آنان موافقت نمیتواند کرد. آیات و اخبار مسلمه اسلامی ازحجاب‌نداشتن‌زنان مسلمان‌حکایت‌میکند۲ تنهاچیزی که

---

۱ــ دائرةالمعارف فریدوجدی حرف (ح) «حجب».

۲ــ سلمان فارسی میگوید درخدمت پیغمبر اسلام بدیدن دخترش فاطمه‌ع رفتیم رنگ پریدگی او بقدری نظرما راجلب کرد که ازعلتش سؤال شد معلوم گردید روز و شب گذشته غذای خودرا بفقرا داده وخود گرسنه بسر برده است.

درتعالیم اسلام دیده میشود منع زنان از توغل در هوسرانی و زینت کردن ایشان برای بیگانگان است : لاتبرجن تبرج الجاهلیه . محجوب ساختن زنان و محبوس کردن ایشان باتعالیم عالیه اسلامی بمنظور خلاص کردن زن ازقید رقیت جاهلیت و اعطاء کلیه اختیارات حقوقی واجتماعی بزن بطوریکه همدوش وشریک زندگی مرد محسوب شود منافات کلی دارد .

# فصل هفتم

## زن در عربستان قبل از اسلام

**دختر کشی** معروف ترین نقاط عالم ازحیث بدرفتاری بازنان عربستان جاهلیت است. وقتی در کشور های متمدن گیتی آن عصر: مثل روم - یونان - ایران و هند، ازاطلاق عنوان انسان برزن دریغ وبا او آن معامله کنند که باشی مملوك یابنده زر خرید میتوان کرد، جای تعجب نیست که درعربستان جاهل، سرزمینی که درآنعصر در مراحل اولیه بربریت و نادانی سر میکرده. مردم آنسامان جگر گوشه های زیبا ومیوه های ظریف عمریعنی دختران بیگناه خودرا زنده زیر خاك کنند. گرچه تذکار این داستان فجیع عواطف خوانندکان کتاب را مجروح و غرابت و شناعت آن فکر ایشانرا دچار شگفتی خواهد ساخت که چگونه ممکن است انسان در حال عادی ومعمولی، بدون اضطرار و ناچاری وبدون اینکه بقاء فرزندش حیات اورا تهدید کند، قادرباشد نور چشم وپارهٔ دل خودرا بدست خود زنده زیر خاك مدفون نماید، چقدر باید انسان ازلحاظ اخلاق واحساسات پست‌تر وشریرتر ازچارپایان وتاچه پایه باید دچار تدنی وانحطاط باشد تا بتواند جنایتی را که هیچ حیوانی جز از روی اضطرار و نجات جان خود ازخطر بدان مبادرت نمیورزد، بآسانی و بدون دغدغهٔ خاطر مرتکب شده و عقاید و احساسات عمومی جامعه هم مشروع بودن آن جنایت را تأیید و تنفیذ کند!. لکن با مطالعه خصوصیات و جزئیات امر ووقوف برنحوه تفکر وطرز تربیت آن قوم تعقل موضوع آسان میشود. عوامل مؤثر دروقوع و شیوع این جرم را در عربستان و

نقاط دیگر عالم که این جرم وجود داشته یا هنوز وجود دارد ذیلا مطالعه می کنیم .

۱ ـ ضیق دائره معیشت و قلت مواد غذائی ـ درمحیط زندگی اقوام جاهل وغیرمتمدن ازنظر فقدان علم و هنر تهیه مواد غذائی کافی برای جمعیت زیاد مشکل وطاقت فرساست ؛ زیرا منبع ثروت و ماده حیات یکی از سه چیز : صنعت، کشاورزی وبازرگانی است . اقوام جاهل از استفاده از هر یك ازاین سه طریقه امرار حیات محرومند . از صنعت جز بافتن پارچه های خشن ، آنهم بقدر رفع احتیاج خود ، وساختن مصنوعات اولیه زندگی بزشت ترین صورت چیزی نمیدانند . ازکشاورزی هم با فقدان وسایل کار و بی اطلاعی از اصول فنی بهره ای نمیتوانند برد .

دربازرگانی هم ، علاوه بر اینکه کالا ندارند و از نکات ظریفهٔ تجارت که رموز کامیابی است ، بی خبرند ؛ فقر وفاقه و نا امنی جاده ها که معلول دزدی وراهزنی طوائف وحشی است ، مانع اینست که بتوانند مئونهٔ زندگی را از این راه فراهم سازند .

اینست که تکفل یك خانواده پرجمیعت و نگاهداری عائله سنگین بر دوش مردان بار گرانی است بطوری که اشخاص عادی ازتحمل وقبول مشقت آن سرباز میزنند .

ازطرف دیگر بمناسبت جهل وبربریت آداب ورسوم محیط اجازه نمیدهد دختران و زنان را طوری تربیت کنند که بتوانند همدوش پسران و مردان کارکرده بوسیله کارکرد و دسترنج خود از سنگینی بار پدر خانواده بکاهند . ازاین رواست که پدران برای تامین آسایش خاطر و تخفیف رنج خود بفکر می افتند افراد « زائد و بیمصرف » را معدوم سازند . طبعاً

دخترانیکه جز عواطف خشك وبیرحم پدران خودخواه‌وتن‌پروروپناه‌و ملا ذی ندارند قربانی جهل ونادانی محیط می‌شوند .

عواطف رحمت خیزمادران از مجرای طبیعی خود منحرف شده بصورت دیگری خود نمائی می‌کند : درجزیره تاسمانی ـ (ملانزی ـ اقیانوسیه) احساسات مادرکه بالفطره باید کودکان بیگناه خود را پناه و از این مرك فجیع نجات دهد بواسطه سختی معیشت و از ترس ابوالهول گرسنگی و بیچارگی تسلیم رای پدر شده باعدام جگر گوشگان ( دختران ) خود تن می‌دهد وبعداً برای ارضاء عاطفه مادری، خودرا بتربیت بچه گربه و بچه سك مشغول میسازد .

در استرالیا فقر وقلت مواد غذائی ازطرفی ، وسوء تربیت از طرف دیگر ، تفاوتی بین فرزندان ذکور واناث برای پدران ازلحاظ معدوم کردن آنها نمیگذاشت « استورت » جهانگرد حکایت می‌کند : مرد استرالیائی را دیده که سر فرزند بیمارش را باسنك شکست وجسد اورا کباب کرد و خورد ۱ درجزیره ساندویچ هرخانواده بیش ازدوالی سه بچه نگاه نمی - داشتند ، بقیه خفه و یا زنده بگور میشدند . درجزیرهٔ تائیتی جمعیت مذهبی بنام « آئروئیس » ۲ وجود داشته که اعضای آن حق نداشتند بچه‌های خود را زنده‌نگاه دارند ، فقط اولین طفل رؤسای جمعیت زنده میماند محترمین و برجستگان این طایفه بایستی اولین پسر وکلیه دختران خودرا خفه می کردند ۳ دراین قبائل دخترانی که زنده میماندند حکم مال التجاره ای را داشتند که دربرابر اشیاء بی‌بها و بی‌ثمر فروخته می‌شدند .

---

۱- Sturt: Hist. Univ . des Voy. vol. 43p. 362 La Sociologie p . 140 3me Edition ۲- Aéroïs
۳- Moeren hout: «Voy. aux Iles du grand Océan Vol. 2 p. 496

بعکس همین مردم برای فروختن گوسفندانشان باشکال حاضر می شدند . زیرا می گفتند از پشم گوسفند می توان لباس تهیه کرد امادختر بچه کار می آید کشتن دختر پیش آنها گناه کوچکی بوده که از کتك زدن بماده گاو شیرده بمراتب کوچکتر و بی اهمیت تر تلقی می شده است .

درجزیره فور موز (ژاپون) باهمه مدنیت ورشد اجتماعی اهالی تا پنجاه سال پیش زنان قبل از رسیدن بسن سی و شش سالگی حق داشتن فرزند نداشتند . زنهای مقدسه ای وظیفه اجتماعی وملی خودرا باین طریق انجام میدادند که شکم هرزنی را که قبل از رسیدن بسن قانونی آبستن شده فشار میدادند تا جنین سقط شود . اینجا البته موضوع شهوت وهوسرانی نبوده بلکه مداخله رسمی دولت از لحاظ وفور توالد وتناسل وعدم تکافوی ارزاق ومواد غذائی جزیره برای ساکنین جزیره بوده است .

۲ - سازمان اجتماعی و مقتضیات طبیعی : درعربستان جاهلیت در نتیجه فقدان حکومت مرکزی ووجود قبائل متعددی که بر اثر تعصبهای جاهلانه وانواع منقصت های اخلاقی دشمن خونین یکدیگر بشمار می رفتند : «دوقبیله کاوس وخزرج نام داشت - یك زدیگر جان خون آشام داشت »[۱] امنیت مالی وجانی و ناموسی مطلقا وجود نداشت . هر قبیله یاهر خانواده که قویتر بود یا بهتر میتوانست از فرصت استفاده کند بر چادر وخیمه قبیله یا خانواده دیگر میتاخت وبجان ومال افراد آن ابقاء نمی کرد . هر مردی بایستی بایکدست دست زن وبچه خودرا گرفته و در دست

---

۱ - اوس خزرج دوقبیله ار قبائل معروف عرب بودند که بایکدیگر مخاصمت های خونین داشتند و ببرکت تعلیمات اسلام پس ار مسلمان شدن با یك دیگر معاضدت میکردند .

کینه های کهنه شان از مصطفی     محو شد از نور اسلام و صفا

دیگر برای حفظ خود و بستگانش شمشیر برهنه‌ای نگاهدارد . با چنین زندگی پرآشوبی هرقدر عده افراد خانواده کمتر و دائره حفاظت آن تنك تر باشد خطر غافل گیر شدن کمتر خواهد بود پسران چون از لحاظ فطرت و تربیت قوی و مسلح بودند میتوانستند خودرا حفظ کنند ؛ لکن محافظت دختران که هم طبیعت آنهارا ظریفتر و شکننده تر ساخته و هم سوء تربیت آنها را ضعیفتر و بیچاره تر بار آورده برای پدر خانواده امری مشکل و رنج آور بود این بود که پدران بامدفون ساختن آنها زیر خاك خود را از زحمت حفظ و حمایت و تغذیه و تربیت آنها آسوده میساختند. در آمریکای شمالی قبائل وحشی اسکیمو و همچنین اسکیموهای کامچاتکا بمحض اینکه در فرزندانشان ( پسر یادختر ) احساس ضعف و نقص قوای طبیعی بکنند آن هارا معدوم میسازند زیرا نبرد و مبارزه موجودات آن سرزمین یخ بسته ولم یزرع برای ادامه حیات سخت خونین است، و اشخاص ضعیف و ناقص الخلقه نمیتوانند بآسانی امرار حیات کنند دونفر زن اسکیمو بچه‌های خود را به کاپیتن «پری» ۱ در مقابل چندتکه جنس بی‌قیمت فروخته وبمحض اینکه قرار داد فروش بسته شد شروع کردند لباسهای ژنده کودکان را از تنشان بیرون بیاورند زیرا در نظر آنها قیمت لباسها خیلی بیشتر از نفس کودکان بود در گروئنلاند موقع دفن مادر بچه‌اش را نیز با او دفن میکردند و معتقدبودند که مادرازمحل مردگان «خیلو» ۲ بچه خود را میطلبد میتوان گفت مذهب این تمایل طبیعی اهالی به کم کردن تعداد نانخورها را مثل سایر تمایلات محلی هرقومی تصحیح کرده صورت مشروع بآن میدهد .

بعضی از قبائل آفریقای جنوبی برای دستگیر کردن شیرهائی که

---

۱- Parry　　۲- Khillo

آنهارا اذیت و راحتی را ازآنها سلب میکنند دامهای مخصوصی تهیه میبینند برای بدام آوردن شیر باید گوشت مطبوعی درمدخل دام قرارداد، آفریقائی ها باکشتن کودکان خود وقطعه قطعه کردن جسد آنها طعمه مزبور را فراهم میسازند ۰ ۱

۳ ـ سوء تربیت ، خود خواهی و نادانی ـ اقوام پست وجاهل که از نظر تمدن ودانش وتربیت فقیر وبی‌مایه‌اند حتی بـافقدان هریك ازدو نوع مقتضیاتی که‌ذکر شد روی‌اوهام ومعتقدات‌خرافی درمقابل کوچکترین تحریك غضب وشهوت بجنایات فوق مبادرت میورزیدند . فضیلت خلقی و شرف‌وتقوی‌که عواطف‌واحساساتشان‌را بخیر هدایت کندرد چنین‌مجتمعی یافت نمیشود . حتی احساسات رقیقه‌ای‌که درحیوانات نسبت بفرزنداشان موجود است دراین قبیل اقوام‌بشدت وخشونت تغییر شکل داده بطوریکه نگهداری و اعتنا بشئون تربیتی نور دیده وپاره جگرشان را دشمن‌راحتی وتن آسائی خود تشخیص‌داده‌این‌ودایع آسمانی را بآسانی وبدون کمترین تأثر وتزلزل خاطر بدست‌خودمعدوم میسازند علت اینکه کودکان‌زنده‌ای که مادرشان مرده باجسد مادرشان دفن میکنند اینست که کسی حاضر نیست از عیاشی وهوسرانی صرف‌نظر و آسایش‌خاطر وفراغ بـال خودرا مختل کرده بپرورش ونگهداری از یتیمان وکودکان بی‌مادر بپردازد .

انسان ، سردفتر کتاب آفرینش ، گل سرسبد خلقت ، این موجود الهی ، این آیت‌کرامت ورحمت ، چقدرباید پست وشریر ومنحط شود که حتی عاطفه حیوانی را هم فاقد شده قادر باشد مخلوق ومولود خود ، پاره تن خود ،کودك معصوم وعاجزی را که‌در صحنه مصائب ومشکلا ت پناهی

La sociologie par le Dr Charles Letourneau -۱

جز پدر وصانع خود ندارد بدون اینکه کوچکترین تقصیری مرتکب شده باشد بدست خود زنده در دل تیره خاك بسپارد و لبخند شیرین و مهر انگیزی را که بروی پدر میزند، تبسمی که از رموز عشق و مهر رحمانی و صدق و خلوص آسمانی حکایت میکند، با عفریت هول انگیز ووحشت بار مرك جواب گویدزهی شقاوت وسیاهدلی!

یکی از سیاحان اروپائی « بایرون»۱ مرد وحشی را از سرخ پوستان امریکا (ازقبیله «فوئژی»۲دیده که آتش فروزانی افروخته طفل خودرا با میله های آهنین روی آتش افکنده کباب می کند، باین جرم که سبدتخم مرغرا انداخته وتخم مرغهارا شکسته است ۳

قبائل وحشی هندوستان ازسیلان تا هیمالایا دختران خودرا می کشتند، حتی بزرگان و اشراف (راجه ها) نیز مرتکب این جنایت می شدند: درنظر راجه ها دختر بی‌شوهر داشتن ننك و شوهر دادن بافراد سافله هم عار بوده است.

شوهرهای طبقات ممتازهم اولا جهیزیه فراوان مطالبه می کنندو ثانیاً خوب اززنانشان نگهداری نمیکنند: پس بهتر اینست که دختر وجود نداشته باشد.

با وجود توضیحاتی که تحت عنوان سه سوء عامل فوقاً داده شد موضوع ازلحاظ کمال اهمیتی که دارد قابل دقت است. چگونه این عوامل یعنی تنگدستی، یابی نظمی اوضاع اجتماعی. یاسوءتربیت، کافی است برای اینکه انسان را وادار کنددر حال عادی وطبیعی فرزندخود را بکشدهرقدرانسان ازلحاظ تربیت وتعلیم پست، وفاسد شده باشد!؟ هرقدرعواطف قلبیه او ضعیف و فضائل خلقی را فاقدباشدآیاممکن است ازحیوان پست تر و بی عاطفه ترشود؟. آیاممکن است جنایتی راکه چاپاریان درموقعی که جان خودشان درخطر افتاده و

---

۱- Byron ۲- Fuégie ۳- La sociologie p.141

نجاتشان موقوف بچشم پوشیدن از فرزند است مرتکب نمی شوند و حتی حاضر نیستند فرزند خودرا تنها گذاشته جان خودرا بسلامت برندو ترجیح میدهند با مولود خود بمیرند ، انسان بدون احساس خطر وبدون اضطرار و ناچاری بدان مبادرت ورزد ؟! .

**عواطف حیوانی**

درحریقی که چندی قبل درفرانسه اتفاق افتاده لك‌لك ماده ای که نتوانست بچه های خود را نجات دهد فرار نکرد وماند تا درلهیب آتش بابچه‌های خودیکجابسوزد ! در جنك ۱۸۷۰ آلمان وفرانسه درپاریس گلوله توپ آلمانها در انباری ترکید انفجار گلوله توپ نتوانست ماده کبوتری راکه روی تخمهای خودخوابیده بود ازجا بلندکند ۱ در حیوانات پستاندار این عاطفه شدید تر است : در افریقای مرکزی ماده فیلی که بدست شکارچیان « لیونگزتون » انگلیسی محاصره ودر دست شکارشدن بود با نهایت حرارت وعلاقه مندی بچه‌اش را با خرطوم نوازش میکرد ودر پشت جثه جسیم خود پنهان مینمود ۲ ، در سوماترا یك میمون‌ماده از نوع اورا نگوتان که بوسیله کاپیتن « هال » تعقیب‌شده‌بود بابچه‌اش فرارمیکرد دیده‌شده که‌درحالیکه‌بازخم تیرمجروح شده‌بود، بچه‌خودرا برفراز بلندترین شاخه‌های درختی که در دسترس داشت افکنده‌و تا آخرین‌دم زندگی‌مراقب او بود وبا هرگونه اشارات (ـ ژست) که ممکن بود خطرناك بودن موقع را باو میفهماند و اورا بفرار تشجیع مینمود ۳ .

۱ - Lasociol ogie p. 135
۲ - Livingston missionary trav-chapt. 28
۳ - La Sociologiep 135

قصص وامثال برای اثبات این قبیل عواطف درحیوانات زیاداست؛ ازلحاظ اختصار بهمین چند مورد اکتفا شد ؛ تنها علتی که میتوان برای تنزل اخلاقی اقوام جاهل بشری ازمقام حیوانی فرض کرد اینست که در بدو امر از لحاظ رقت عاطفه و نوع احساسات اقوام پست ونژاد های متنزل بشری تفاوتی باحیوان ندارند وبرتری برای آنها برچارپایان نیست لکن چون بین عواطف ازطرفی وهوش وشعور ازطرف دیگر نسبت مستقیم نیست ، و بلکه دراغلب موارد بین آنها نسبت معکوس دیده میشود ، وچون قوه اشعار و ادراك که پیش بینی ومآل اندیشی از آن ناشی میشود در انسان ( هرقدر نازل وپست باشد ) قویتر و شدیدتر ازحیوان است ، بنابر این انسان بخلاف حیوان پیش بینی میکند که کثرت جمعیت عائله وتغذیه و تربیت دختران و شوهر دادن آنها موجب رنج فکر و زحمت تن او خواهد شد .

پس حیات وبقای ایشان آسایش وفراغ بال اورا مختل خواهدکرد یا تسلیم دختران جوان بمردان اجنبی یعنی شوهر دادن آنها هم در نظر افکار عمومی مجتمع بشرف وحیثیت خود لطمه وارد خواهد ساخت .

ازطرفی هم باصول ومبادی تعلیم وتربیت متکی وپابند نیست تا شرف و تقوای اخلاقی او را از ارتکاب چنین جرم فجیعی باز دارد وتحمل زحمت را درمقابل پرورش فرزندان براو آسان سازد . این است که باوجود مقتضی و فقد مانع نتیجه ای جزوقوع جرم نباید انتظار داشت .

بی مناسبت نیست تذکر داده شود که درحیواناتی هم که بالنسبه هشیار تراز دیگران وتا حدی شبیه بانسانهای متنزلند فرزندکشی دیده شده‌است:

مثلا نوع خاص میمون «اویستیتی» ۱ ازجنس شامپانزه گاهی که از همراه بودن بچه کوچك خود خسته شده سر او را میخورد یا بدرخت زده سرش را شکسته جسد مرده اورا دور میاندازد ۲ .

درهرحال وضعیت زنان و دختران درعربستان جاهلیت بسیار رقت آور بوده، دختران درنظر پدران، وزنان درمقابل شوهران موجودی ضعیف وبی‌قیمت وشیئی قابل تملك ومعامله بوده‌اند .

معامله‌ای که بادختران خردسال میکرده‌اند حیثیت وموقعیت زن را بخوبی معلوم میکند. زیرا اگر مادران تسلط و نفوذی راکه زنان اقوام متمدن بایستی در محیط خانه داشته باشند واجد میبودند: عاطفه و مهر مادری آنها بهیچ روی بپدران اجازه نمیداد دختران معصوم خود را زنده مدفون کنند . کشتن دختران در عربستان نشان میدهد که اختیارات مرد نا محدود و مادر راحتی در درون خانه حق هیچ مداخله در امر زندگی نبوده است

البته این جنایت در کلیه خانواده های عربستان عمومیت نداشته، و بعضی خانواده ها تحت تأثیر عوامل دیگری از این عمل زشت برکنار بوده اند :

مثلا غنا و تمکن یا رسوم و آداب شریفه موروثی کافی بود که خانواده های قبیله قریش افتخار برائت وپاکی از این جنایت شرم‌آور را برای خود حفظ کنند .

---

La Sociologie,p.136 - ۲ Ouistiti - ۱

**تاریخچهٔ دختر کشی**

ظاهراً اولین قبیله ای که بارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود.

نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سالها بر این قبیله خشم گرفت. برادر خود «دیان بن منذر» را بسرکوبی آنها فرستاد سپاه دیان تعداد زیادی از زنان ودختران قبیله بنی تمیم را اسیر کرد. چندی بعد وجوه قبیله بعذر خواهی نزد نعمان آمده از او استرحام و استعطاف کردند. بالاخره نعمان برآنها رقت آورد و مقرر کرد هرزن اسیری که میل دارد بشوهر یاپدرش مسترد شود وهرزنی که خواست بماند مختار باشد. عده ای از زنان ماندن را ترجیح دادند ازجمله دختر قیس بن عاصم «عمر بن الشمرخ الیشکری» که اورا اسیر کرده بود بشوهری قبول و میل کرد با او بماند. قیس از این اهانت خشمگین شده نذر کرد که از آن ببعد دختران خود را زنده بخاك کنند. دیگران هم باو اقتدا کردند ۱.

صعصعة بن ناجیه تمیمی روزی دوشتر بچه گم کرد، در جستجوی آنها بخانه ای رسید واز صاحبخانه راجع بگمشده خود برسید. صاحبخانه جواب مثبت داد. دراین میانه معلوم شد زن صاحبخانه درشرف وضع حمل است. پس ازاندك مدتی پیرزنی خبرآورد که خانم دخترآورده پدرغضبناك شده تصمیم کرد دختر نوزاد را خفه کند. صعصعه میان افتاد و تقاضا کرد دختر را باو بفروشد. گفت فروش اولاد ننگ من است. بالاخره قرارشد صعصعه حیات دختر را بخرد. راجع بثمن معامله تراضی کردند که دو ناقه را که گم کرده بود بضمیمه شتری که سوار است بپدر دختر واگذار کنند. باین تربیت جان

---

۱ ـ کتاب المرأة والاسلام صفحه ۸

کودك معصوم را باز خرید . ۱

در بعضی از قبائل عرب دختر تازه زائیده شده را سر میبریدند. بعضیها کودك را از بالای قله کوه بپائین پرتاب میکردند. بعضی دیگر دختر را در آب غرق مینمودند.

عموماً سرکشتن دختران ترس ازبی چیزی و فقدان مئونه معیشت بود . پیغمبر اسلام دربدو ظهورخود اعراب را ازاین جنایت فجیع منع و بآنها اطمینان داد که خداوند دخترانشان را روزی میدهد : هر آنکس که دندان دهد نان دهد » : لا تقتلو اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا .

باضافه اوهام وخرافات هم در ایجاد این وضعیت بی نصیب نبوده : تربیت وپرورش یك دختر جوان وتسلیم اوبمرد اجنبی بنام شوهردرنظر اعراب با حیثیت وشرف وشجاعت مرد وخانواده اومنافات داشت !

در عربستان بولادت دختر تطیر میزدند . دختر پیدا کردن را شوم میدانستند . بیچاره زنی که دختر میزائید ! معمولا ولادت دختر را از دوستان و آشنایان مخفی میداشتند، گوئی خانواده دختر گناه بزرگی مرتکب شده‌اند .

مردی که خبر ولادت دخترش را میشنید خشمگین میشد . هنوز در اقوامی که تربیت کافی ندارند ودختران مانند پسران قیمت واقعی خود رادرجامعه معلومنکرده اند وازاین نظرهنوزبردوش پدر ومادربارسنگینی هستند ، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست.

---

۱ ـ صعصعه جد فرزدق شاعر معروف است . فرزدق دراشعارخود این عمل جد خودرا ستایش وبدان مباهات میکند

براستی پیغمبر اسلام منت عظیمی بر بشر، خاصه بر زن و مخصوصاً بر زنان عربستان گذاشتند فقط زنرا از این مرگ رقت آور و فجیع نجات بخشید، بلکه باو حق حیات اجتماعی و اخلاقی داد تا در اغلب حقوق با مرد متساوی گردید. دختری راکه چون چارپایان معامله و با حیوانات مبادله میشد حق تملك و خرید و فروش بخشید.

نظری که امروز در فرنگستان وملل راقیه نسبت بدختران دارند و بین فرزندان پسر ودختر فرقی نمیگذارند وپدری راکه صاحب فرزنددختر است بدبخت و بینوا نمیشمارند در چهارده قرن پیش در عربستان جاهل اظهار و اعمال شده : اذا بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به‌ا یمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الاساء مایحکمون. مردی که خبر میشد دختر پیدا کرده رنکش از غضب تیره میشد. ازروی خجالت زدگی خودرا ازمردمان پنهان میکرد، یا ازدختر نوزاد خود با نهایت بی‌علاقه‌گی و دلسردی نگهداری میکرد، یا کودك بیگناه را زیر خاك مدفون مینمود. چقدر بدو غلط قضاوت میکنند!؟ بزرگان وپیشوایان اسلام وقتی بشارت تولد طفلی را میافتند نمیپرسیدند دختر است یا پسر بلکه سئوال میکردند سالم زائیده شده یا ناقص الخلقه، اگر سالم و تام الخلقه بود خدابرا سجده شکر میگذاشتند.

**نتیجهٔ دختر کشی**

نتیجه‌ای که درعربستان جاهلیت ازکشتن دختران گرفته شد این بود که بزودی زن کمیاب و هرسه چهار مرد بایستی بیکزن قناعت میکردند. این زناشوئی و قبیح وشرم آور را زواج ضمد میخواندند. زن پس از وضع حمل بایستی شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنها برای طفل خود پیدا

میکرد : بهریك شباهت مولود بیشتر بود او پدر میشد . پیداست حیثیت ومقداری که دراین طرز زناشوئی برای زن میتوان قائل شد چیست ، وتا چه اندازه‌است، وفرزندی که ازاین طرز ازدواج بعمل میآمد و دردامان چنین مادری تربیت میشد و ازخون وشیر چنین زنی تغذیه میکرد دارای چه‌اخلاق وروحیه‌ای بود و درهیئت جامعه چه‌قیمت داشت !!

بعکس پس‌از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد، بحدی‌که اسلام ناچارشد تعدد زوجات را تصویب کند ( بحث دراین موضوع‌را در فصول آینده خواهیم دید).

درخصوص طلاق هم بدبختی زن درعربستان کمتر ازازدواج نبود. مردی‌که زنش‌را بمیل واراده خود بدون هیچگونه موجب ومنطق‌طلاق میداد حق‌داشت تامدت مدیدی باو رجوع کند وبازطلاق دهد. هیچگونه حدی برای دفعات رجوع نبود . گوئی زن مانند گوئی در مقابل چوگان تسلیم بود .

اسلام دفعات رجوع‌را بدو مرتبه محدود کرد : الطلاق مرتان فامساك بمعروف اوتسریح باحسان .

درفصل آینده خواهیم‌دید تعالیم عالیه‌اسلام درتربیت ورشدجسمی وعقلی زن چه‌تأثیر مهمی کرد وچه آثار شگفت انگیزی از لحاظ پرورش مادران وزنان شجاع وشریف درکلیه اوضاع‌اجتماعی وجمع شئون‌حیاتی درملل مسلمان ازخود ظاهرساخت .

# فصل هشتم

## موقعیت زن در اسلام

آثار پدرومادر در خانواده

برای اینکه خوب فهمیده شود که تعلیمات اسلام برای اصلاح اوضاع اجتماعی وبهبود شئون حیاتی مسلمانان در درجه اول اصلاح حال زن‌را وجهۀ همت‌خود قرار داده باید متوجه بود که مقیاس عظمت و حیثیت و استحکام مبانی مدنیت هرقومی‌را درچگونگی اخلاق‌وتربیت عمومی آنقوم میتوان‌بدست آورد. ونیز هرقومی عبارت‌است ازخانواده‌های منفرد که ازچندنفر ترکیب‌یافته وبشرکت یکدیگر شهرها تشکیل داده و بااجتماع چندین شهر کشوری را بوجود آورده است. بعبارت دیگر اساس قومیت ومدنیت مردم هر کشوری‌مبنی براستحکام وصحت‌مبانی‌تشکیلات‌خانواده‌های آن‌ملت‌است.

عضو مؤثر ومدیرعامل درهرخانواده دونفرند، پدر ومادر، یازن‌و شوهر. پدر برای تحصیل معاش و رفع حوائج خانواده مأمور مبارزات خارجی ومقابله باشدائد زندگانی‌است، عهده دار تربیت و پرورش اطفال که‌رجال آینده هر کشور محسوب میشوند مادراست. سهم مادر درتربیت فرزندان وساختمان‌پایه واساس اخلاقی‌طفل خیلی بیش‌ازپدراست. دامان وآغوش اواست که‌دبستان‌اولیه طفل‌را تشکیل‌داده درکیفیت‌وچگونگی اخلاق وتربیت آینده او دخالت قطعی مینماید. باضافه پرورش طفل در رحم، وبعداً درداماان‌مادر، وتغذیه طفل ازخون وبعداً ازشیرمادر،موضوع مهمی‌است‌که باید دقیقاً موردتوجه واقع‌شود. زیرابدون تردیدمعنویات

ومادیات بطورمتقابل دریکدیگر عمل‌میکنند. چگونگی اخلاق وروحیات مادر بوسیله خون وشیر بطفل او تزریق میشود.

**تأثیر متقابل ماده ومعنی**

معروف‌است که خاك اصفهان محکم وچسبنده است و بهمین‌جهت عماراتی که درآنشهر ساخته شده، بااینکه اغلب ازخشت بنا شده، صدها سال برجای‌خوداستوار مانده وخواهد ماند، مانند بناهای پادشاهان‌صفوی. این‌سختی‌وگیرندگی خاك بوسیله خوردن حبوبات وغلاتی که ازآن‌خاك بعمل‌میآید دراخلاق وروحیات‌مردم شهرتاثیر کامل کرده وآنهارا بطوریکه‌مشهوراست خسیس وممساك بارآورده، بحدی که صاحب‌بن‌عباد قبل‌از ورود باصفهان، نزدیك دروازه شهر بکسانش گفت: آنچه ازمن میخواهید الان تقاضا کنید والا بعداز ورود باصفهان ازاجابت مسئول شما معذور خواهم بود. بنابراین تأثیر مادیات درروحیات انسان وبالعکس قابل تردید نیست.

باذکر این‌مقدمه اهمیت تأثیراخلاق وتربیت‌مادر درپرورش‌اطفال واضح میشود. رابطهٔ مردرا بامادرش نباید ازنظر دورداشت. محال‌است مردان بزرك جز ازمادران بزرك بوجودآیند. تاقبل‌از ظهور اسلام اقوام غیرمتمدن وبت‌پرست بکلی ازمعنای رشد ورقاء فارغ‌بودند. اقوام‌متمدن هم‌جز بتربیت مردان وپسران توجه ونظری‌نداشتند. عموماً زن‌جز عنصر توالد وارضاء شهوت چیزی نبود. اسلام ملل متمدن را متوجه این نکته کردکه اصل توالد وتناسل بین‌حیوان وانسان جهت مشترکی‌است. آنچه خاصه انسان‌است تربیت صحیح‌است، والا زن باگربه ولود فرقی‌ندارد.

بیت‌القصیدهٔ تعلیمات اسلام اینست که: نظام عائله اساس نظام امت وزن پایه واساس نظام عائله‌است. پس تقدم وتأخر عقلی وفکری زن در تقدم وتأخر اجتماعی‌ملت دخیل‌است. زن‌میزان خانواده‌است. فسادزن

فساد ، وصلاح زن صلاح خانواده‌است . محال‌است خلقی اعم از نیك‌وبد، درملتی باشد ونمونهٔ آن خلق دردرون خانواده‌ها یافت نشود . پس رشد وارتقاء زنان هرقوم موجب رشد و انحطاط اخلاقی آنان مورث تدنی و انحطاط آنقوم خواهد بود .

دردرون وجود زن اسراری تعبیه شده‌که اگر تربیت صحیح دید وتاحدی که منطق تجویز کند آزادی یافت ظهور خواهدکرد . زن نه‌فقط درداخل خانواده عامل مؤثری بشمار میرود بلکه میتواند در اغلب شئون حیوة اجتماعی بامرد تشریك سعی کند . اگرجز این باشد باید گفت: عقل وهوش وشعوریراکه خداوندمثل‌مرد باوداده عبث‌وبیهوده‌است. خداوند حوارا ازپهلوی‌آدم ساخت : ومن آیاته ان خلق لکم من‌انفسکم ازواجا یاایهاالناس اتقوا ربکم‌الذی خلقکم من‌نفس واحده وخلق منهازوجها (۱)

خواص زن

مخصوصا زن درامور خیریه وعام‌المنفعه از مرد قوی‌تر وفعال‌تراست « زیرا غریزهٔ فطری « احساسات رقیق » « عواطف قلبیه » تحمل بدنی اورا به‌نگهداری از مرضی و مجروحین و یتیمان راغب وقادر میسازد . لکن زنی‌که تربیت ندیـد و هادی نداشت این غرائزرا صرف امور بی‌قیمت وخرافی میکند .

زنهای صدراسلام در مصالح عامه مداخله داشتـه انـد روایت‌های اجتماعی واخبار واحادیث دینی واخلاقی‌را اغلب زنان پیغمبر«ص»وزنان بزرگان‌صحابه روایت کرده‌اند . عدهٔ زیادی اززنان‌مسلمان همت بخدمت علم وادب گماشتند .

ام‌عطیه میگوید : درهفت غزوه بارسول‌الله (ص) شرکت کردم‌ودر

(۱) ازجمله آیات خداوند اینست‌که ازنفوس شمابرایتان جفت‌هائی آفریده.
ای‌مردم بپرهیزید خدائی‌راکه شما وزنانتان‌را از خمیره یگانه آفریده‌است.

هرهفت محاربه برای‌سپاه اسلام‌غذا تهیه میکردم، نان میپختم، مجروحین جنك‌را مداوا وپرستاری میکردم .» چه‌فرقی بین این‌زن مسلمان با زنان غربی امروزکه عمر ووقت خودرا صرف ووقف خدمت انسان‌میکنند می توان قائل‌شد ؟

**خدمات اسلام بزنان**

اسلام برای منقلب‌کردن اوضاع‌زنان‌جاهلیت بدواً کشتن دختران‌نوزادرا ممنوع‌کرد سپس شروع‌کرد بدختران احترام بگذارد . علت اینکه پیغمبر اسلام دست دختر خود فاطمه زهرارا کراراً میبوسد (که خودکاشف ازکمال احترام‌است ) این بودکه دختران وزنانرا درنظر پدر وشوهر خود محترم سازد. بعداً زنارا حرام ومسلمانان‌را بازدواج‌تحریص وترغیب‌نمود . نکته قابل‌توجه اینکه درضمن تعریف ازدواج موقعیت اجتماعی زن و همسنك وهمسر مرد بودن اورا تصریح وتثبیت نموده‌است . ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة «۱»

متأسفانه این نظام جمیل‌که اسلام اساسش را برمودت ورحمت قرار داده بمرور زمان درکشورهای اسلامی بصورتی درآمده بود که متفقهین آنرا عبارت میدانستند ازعقدی‌که بوسیله‌آن مرد میتواند اززن استمتاع جسمانی‌کند . انه عقد یملك به‌الرجل بضع المراة . این تعریف باآنچه‌که منظور دیانت اسلام‌است تفاوت‌کامل دارد .«۲»

---

۱ــ ازجمله‌آیات خداوند این‌است که ازنفوس شما برایتان جفت‌هائی‌آفریده که مایهٔ آرامش وسکونت خاطر شما باشند وبین‌شما وآنها مهر ومحبت‌را بایهٔ‌یگانگی قرار داده

۲ــ باوجود اینکه تعریف فوق ازنکات احتماعی و ادبی‌که منظور اصلی شریعت اسلام‌است عاری‌است مع‌الوصف نسبت‌بقوانین ومقررات شرایع ومدنیتهای قبلی روشن‌تر وبرعایت موقعیت زن نزدیکتراست . نظامات قبلی درعقد ازدواج مردرا مالك همه‌چیز زن میدانند : حیثیت وهستی جان ومال وشخصیت زن‌را شوهر

تعریفی که قرآن کریم از ازدواج کرده برهزاران رموز ادبی و فلسفی مشتمل‌است. مودت ورحمت ازهمسری وهمقدری طرفین عقد و صمیمیت مخلصانه بین آنها حاکی‌است مقتضای مودت میل شدید طرفین بیکدیگراست. پس باید یکدیگررا قبل‌ازعقد ببینند اخلاق و روحیات همرا بدانند: اینستکه در همهٔ مذاهب مختلفه اسلام نگاه زوج بزوجه قبل‌ازعقد مستحب‌است. حضرت رسول (ص) بیکی از انصار قبل‌از عقد فرمود «زوجه‌ات‌را نگاه کن تاخداوند میانهٔ شمارا گرم سازد.»

اسلام در ازدواج حقوق زن ومردرا مساوی قرار داده: ولهن مثل‌الذی علیهن بالمعروف وعاشروهن بالمعروف. پیغمبر فرمود: اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقاً و الطفهم باهله خیارکم خیارکم لنسائکم. استوصوا بالنساء خیراً «۱».

عمر بن‌الخطاب گفته‌است: بعدازایمان برای بندهٔ خدا چیزی بهتر اززن صالحه نیست.

اصلاح دیگری که درامر ازدواج کرد این‌بود که برای حفظ‌حرمت پدران نکاح‌زن پدررا چه پس‌ازفوت پدر وچه درصورت طلاق حرام کرد

مالك میشود. درصورتیکه دراین تعریف ازاحاط اینکه عقود مشعر بر تملك یا تملیك است بصورت تمليك به‌الرجل ذکرشده لکن هیچ‌جز زن‌را مرد مالك نمیشود جز استمتاع ازاورا که‌منحصرا زن‌بایدخودرا فقط ازاین‌احاط دراختیار مرد بگذارد. بعکس مرد نسبت بمال وشخصیت وهیچ‌چیز دیگر زن مالك نمیشود حتی پس‌از وضع حمل شوهر نمیتواند همال خودرا بشیر دادن طفل مجبور کند. اگرزن نخواست بدر بایستی برای طفل دایه بگیرد.

۱ــ چنانچه زنان مکلفند نسبت بشوهران خود نیکی کنند شوهرانهم همان وظیفه‌را دربرابر زنان خود دارند. خوشرفتاری کنید بازنان. ایمان کسی کامل‌تر از دیگران‌است که خوش‌خلق‌تر ونسبت بزن خوش‌رفتار باشد. حبرهای‌خوب‌را برای زنانتان بخواهید. برای زنان بخیر ونیکی سفارش کنید.

جمع بین دوخواهررا نیز برای اینکه تولید بغضاء وکدورت بین دوخواهر نشود ممنوع نمود .

درطلاق هم بطوریکه سابقاً گفته شد اختیار مردرا در رجوع چه ازحیث مدت وچه ازحیث دفعات محدود کرد «۱»

ازطرف دیگر رسم نکوهیدهٔ دیگری راکه معمول به بود وباجوان مردی منافات داشت ممنوع کرد وفرمود بزن فشار ندهید تا ناچار شود یکقسمت یاتمام صداقش را ببخشد: ولاتعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن ولا یحل لکم ان تأخذوا مما آتیتموهن شیئاً .«۲»

درعبادت زن ومرد ارزش عبادات آنهارا مساوی قرارداد درصورتی که دراغلب مذاهب قبلی مثل «برهما» « بودا » «یهود» ارزش عبادت زن خیلی کمتر ازعبادت مرداست . درمذهب یهود شهادت ونذر وقسم زن مقبول نیست. درمذهب مذکور مانند ایرانیان قدیم زن موقع قاعدهٔ طبیعی بایستی دراطاق وعمارت علیحده معتکف میشد باکسی حرف نمی‌زد تنها غذا میخورد ، لباس طاهر اورا نجس میدانستند . خدمه ایکه برای چنین زنی غذا وآب میبردند بایستی دهان وبینی خودرا باپارچه ضخیمی به بندند که فضا وهوای نجس آنمکان آنهارا نجس نکند .

اسلام زنرا ازتمام این بدبختی‌ها نجات داد وفرمود : لااضیع عمل عامل منکم من ذکر وانثی ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات ...... الخ «۳». درست مقدار زن ومردرا روی یك پایه قرار داده‌است . دراحسان بوالدین فرموده : وبالوالدین احساناً واشکرلی ولوالدیك ولا

---

۱- راجع بطلاق بعدا مفصل‌تر گفتگو خواهیم کرد .

۲- زنان‌را فشارندهید تاناچار ازقسمتی ازآنچه‌را که ازشماگرفته‌اند صرفنظر نمایند . برای شما حلال نیست که ازداده‌خود بزنتان چیزی پس‌بگیرید

۳- خداوند عمل هیچیك ازبندگانش چه‌مرد وچه‌زن‌را ضایع نمیگرداند .

تقل لهما اف «۱».

حضرت رسول (ص) فرمود : پدران وقتی چیزی میخرند و بخانه میبرند اول باید بدختران بدهند زیرا خاطر آنها لطیف‌تر وزودرنج‌تراست باز فرموده : مااکرم النساء الاکریم وما اهانهن الالئیم «۲» زن قابل احترام است پس کسی اورا اهانت نمیکند مگر اینکه لئیم وپست باشد.

**در مواریث** باانیکه کلیه مذاهب ماقبل زنرا از میراث محروم کرده بودند اسلام بزن حق ارث داد : از شوهر ، اولاد ، از برادر وخواهر وپدر وکلیه اقوام وخویشان ارث میبرد.

**تاثیر مادر در تربیت** قسمت اعظم اهمیتی که اسلام برای زن قائلشده ازلحاظ مادربودن او وتربیت مرداناست . موضوع پرورش طفل دررحم وتغذیه او ازخون وشیر مادر و تربیت در دامان او داستان بسیار مهمی‌است که باید مورد توجه فوق‌العاده واقع شود.

غزالی درباب تربیت میگوید : کودك امانتی است ازطرف خداوند نزد والدین قلب طاهر او گوهری‌است نفیس و ساده خالی از هر نقش و صورت قابل برای آنچه بر آن نقش کنند و متمایل بآنچه اورا بدان میل دهند . اگر اورا بخیر وصلاح رهنمائی کنند در دنیا وآخرت سعادتمند خواهد شد ووالدین وهر گونه معلم ومربی در ثواب این خیر وسعادت بااو مشارکت جویند واگر بطرف شر وفساد سوق داده شد ودرتربیت و

---

۱ - بهپدر ومادر نیکی کنید ، من (خداوند) وپدر ومادرتان‌را شکرگذاری کنید ، بهپدر ومادرتان‌حتی اف نگوئید.

۲ - مردمان کریم وشریف زن‌را تکریم واشخاص پست و فرومایه زن‌را توهین میکنند.

۳ - درمبحث ارث مفصلا بحث خواهد شد

تعلیم او اهمال ورزیدند بدبخت وتیره‌روز خواهدشد : و وزر این‌هلاکت روح وجسم نصیب قیم وولی او خواهد بود . خداونـد فرموده : یا ایهـا الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم ناراً حفظ اهل اولاد ازجحیم‌را بعهدهٔ والدین ومربیان گذاشته‌است .

بچه درسنین اولیهٔ عمر که نفس ساده او درمعرض نقوش زشت و زیبای تربیت قرار میگیرد وشالوده تربیت اساسی او درهمان ایام ریخته میشود بین زنان- مادر عمه خاله وسایر اقوام زنانه محاط‌است . پس‌طرز بارآمدن طفل درگرو تربیت اخلاقی زنان خانواده اواست .

**حدوث وقدم نفس**

برطبق عقیدهٔ بعضی از متأخرین فلاسفه : نفوس جزئیـه ذاتاً وزماناً هردو حادثند روح هرفرد با جسم او حادث میشود منتها بعدازفنای جسد باقی‌است. برخلاف سابقین که معتقدند نفوس جزئیه هم‌مثل نفس‌کلی قدیم زمانی‌است وقبل‌از تعلق بجسم سعادت یاشقاء آن متحتم وتغییر ناپذیراست متاخرین ازفلاسفه‌می گویند فقط نفس‌کلی قدیم‌زمانی است ونفوس جزئیه مثل جسم زمانـاً هم حادثند . صدرالمتألهین شیرازی میگوید : « النفس جسمانیـة الحدوث و روحانیة‌البقاء ».

بنابراین سعادت یاشقاء هرنفس ازانعقاد نطفه وخلقت جنین‌شروع میشود « الشقی شقی فی‌بطن امه والسعید سعید فی‌بطن امه» هم‌اینستکه اگر انسان ازنطفه سالم وپاك دررحم طاهر ومتقی بوجودآمد و ازخون مادر پارساوشریف تغذیه‌کرد وبعداًهم ازشیرمادر یادایهٔ پاکدامن‌ارتضاع نمود روح او سعید وزکی ودرغیر اینصورت شقی خواهد شد.

همانطور که صحت وفساد جسم مولود تابع صحت وفساد مادی

نطفه ورحم ومزاج پدر ومادراست سعادت وشقاء روح هم تابع آثار معنوی روح پدر ومادر که در نطفه ورحم ظهور کرده است میباشد . از اینجاست که انسان خلقیات پدر ومادررا بمیراث میبرد . الولد سر ابیه

منتها بطوریکه درابتدای این فصل گفته شد مادیات ومعنویات هم دریکدیگر اثر متقابل دارند خون وشیر پاك در کیفیت تکوین روحیات وخلقیات طفل مؤثر است .

اینستکه دیانت اسلام از نظر تربیت فرزندان خوب بمادر خوب اهمیت میدهد . درازدواج دستور داده : نهایت مراقبت را بجای آرند : سلامت روح وجسم زنرا مورد نظر قرار دهند درزن وخانواده او دردرجه اول تقوی وشرف اخلاقی را جستجو کنند ودر درجه دوم مواظبت کنند زن ناقص الخلقه و گرفتار امراض علاج ناپذیر نباشد . موقعیکه زن آبستن است و بعد تا مدتی که طفل شیرخواره است بمادر یا دایه تندی و اهانت نکنند هنگام انتخاب دایه زیر بغل ودهان اورا امتحان کنند بوی بد ندهد : بالجمله زن ازلحاظ اخلاق خانوادگی وشخصی شریف ومتقی و از نظر جسم سالم وتام الخلقه باشد تا نطفه پاك ازصلب طیب پدر دررحم طاهر مادر طفلی بوجود آورد که تغذیه ازخون وشیر پاك مادر برای کشور فرزند رشید وصالحی گردد . اینست خلاصه تعلیمات اسلام درپرورش وتربیت فرزند

**رضاع**

نا گفته نماند که دیانت اسلام بقدری به تربیت فرزند اهمیت داده که بتمام عواملی که ممکنست درتربیت کودك مؤثر باشد توجه خاصی مبذول داشته است . موضوع رضاع درهیچیك ازشرایع وادیان قبل از اسلام مورد توجه و گفتگو نبوده اسلام برای اولین بار در احکام خود برای رضاع مبحث مخصوصی قرار داده مقررات وقواعد خاصی

قائلشده الرضاع لحمة كلحمة النسب یحرم من‌الرضاع مایحرم من‌النسب.
آثاررضاع‌را مثل آثار نسب مقرر داشته است .

**تبنـــی** بی‌مناسبت نیست اصلاح دیگری راکه اسلام درامور خانواده‌ها کرده یادآورشویم: درعرب جاهلیت مثل تمام اقوام‌جاهل ومتمدن «تبنی» رائج بوده است . چنانچه درتمدن رم‌ویونان وایران دیده‌شدبرای‌حفظ نسل‌خانواده‌هائی که پسر نداشتند پسرخانواده دیگری‌را بعنوان پسرخواندگی بجای پسر حقیقی خود قبول میکردند. تمام احکامی که برای پسر واقعی‌بود برپسرخوانده نیز بارمیشد یعنی‌مثل پسر ارث میبرد محارم پدرخوانده محارم او بودند نکاح زن مطلقهٔ پسر خوانده چون نکاح زن مطلقهٔ پسر ممنوع بود علت اصلی این بود که خویشاوندی حقیقی‌را فقط بین مردان وپسران فرض میکردند . از بس زن حقیر وناچیز بود حاضر نبودند رابطه نسبی بین پدر ودختر ومادر و پسر فرض‌کنند . وجود دختر برای بقاء نام ونشان پدر وخانواده پدری کافی نبود .

اسلام از دونظر بااین رویه مخالف بود : یکی اهمیت‌دادن بدختر ودیگر نسخ عادتی‌که خلاف طبیعت بود . اینستکه پیغمبر اسلام «ص» اولاد دخترخودحسنین ع را فرزندان خود خواند . یعنی‌اهمیت مادرشان واستحکام رابطهٔ پدر وفرزندی پیغمبر ص بافاطمه ع از طرفی ورابطهٔ‌مادر وفرزندی فاطمه ع باحسنین ع ازطرف دیگر بقدری است‌که این‌دوپسر پسران پیغمبرند .

اصل خون وهمخونی دراسلام محترم شمرده شده بطوریکه بعداً خواهیم دید درمبحث ارث مأخذ تقسیم میراث دراسلام مثل روم قدیم و

برخلاف ژرمن‌ها خون وهمخونی است . بنابراین حلاف قاعده و طبیعت است که ارث متوفی بکسی داده شود که بااو همخون نیست وفقط‌عنوان پسرخواندگی اورا درخانوادهٔ متوفی وارد کرده‌است . روی همین اصل دروصیت متوفی نمیتواند مازاد از ثلث ترکـه را جز بورثهٔ قانونی خود واگذار کند . درمازاد ازثلث بدون رضا وامضای ورثه وصیت نافذنیست .

اسلام باابقای رسم تبنی پسرخوانده‌را باپسرواقعی فرق کلی گذاشت. اینجاست که داستان زید وزینب حل میشود : این‌موضوع ساده و درعین حال مهم که جز نسخ عملی عادت غلط اعراب داعی و موجبی نداشته در نظر نادانان ومغرضین صورت عجیبی بخودگرفته‌است .

بامراجعه به‌متن قرآن وآیه‌ای که اینموضوع‌را شرح کرده مطلب بخوبی روشن میشود . زینب دختر جحش بن عبدالمطلب عموزادهٔ پیغمبر وربیبهٔ او یتیم بوده ازکودکی درداماں پیغمبر ص تربیت شده اولاحجابی درکارنبوده تاپیغمبرص صورت اورا ندیده‌باشد وثانیا برفرض بودن‌حجاب تابلوغ زینب بحد رشد قطعاً دستوری راجع به‌حجاب نرسیده بود. پیغمبر «ص» زینب‌را در دامان خود پرورش داد وبنابراین او را بخوبی دیده و شناخته بود . اگر ازدواج بااورا میخواست مانعی درکار نبود . وانگهی نکاح زینب درموقعی که باکره بود خیلی مطلوب‌تر و مطبـوع‌تر بوده تا موقعیکه نیبه وبیوه شده بود . حیثیت وعظمت موقع محمد ص بقدری‌بود که هرزن محترم‌وآبرومندی میل داشت زن‌او بشود . خدیجه‌متمول‌ترین وباحیثیت‌ترین زنان‌عرب قبل‌ازظهور ودعوی نبوت زوجه اوشد . تزویج زینب محتاج تهمید مقدمه نبوده‌است .

بیغمبر ص میخواست عادت غلط اعراب راکـه صدها سال در روح

آنهاریشه گرفته بود باطل کند. اعراب نمیتوانستند باور کنند پسرخوانده غیراز پسراست. پیغمبر ص تصمیم کرد زینب‌راکه تحت تربیتش بود با زید که پسرخواندهٔ او بود تزویج نماید.

انجام این ازدواج کارآسانی نبود زیرا طرفین میل نداشتند. زینب وبرادرش ازلحاظ اینکه ازخاندان قریش و اشراف عربند مایل نبودند با زیدکه غلامزاده وفاقد حیثیت خانوادگی‌است وصلت کنند. زیدهم چون میدانست زندگی بازنی که ازحیث شرف وفضیلت میراثی وحسب ونسب براو برتری دارد مشکل‌است پیغمبر بهردو امرکرد اطاعت کنند. آیه نازل شد که باید مؤمنین صلاح‌دید نبی‌را بپذیرند وازگفتهٔ او سرپیچی نکنند پیغمبر مبلغی برای مهریهٔزینب ازمال‌خود داد. بالاخره‌ازدواج سرگرفت لکن چنانچه‌پیش‌بینی شده بود اینوصلت دوام‌نیافت: زینب برزیدمفاخره میکرد زید میآمد نزد پیغمبر واززندگی‌خود شکوه میزد. حضرت‌رسول «ص» اورا نصیحت میکرد: امسك عليك زوجك واتق‌الله. بالاخره موفق شد موافقت پیغمبررا درطلاق زینب جلب کرده اورا طلاق دهد. پس از اینکه طلاق‌داد پیغمبر برای برهمزدن رسم غلط اعراب بازینب‌مزاوجت کرد. وبدینوسیله عملا فهماندکه پسرخوانده غیراز پسراست وزن‌مطلقهٔ اورا میتوان تزویج نمود.

پیغمبر اسلام ص برای‌این منظور مهم مأموریت ونقشه وتصمیم‌قبلی داشت. مخصوصاً پیش‌بینی میکرد که زناشوئی زید بازینب دوام نخواهد کرد. مخصوصاً برای‌زید زنی‌را درنظرگرفت که اولاتحت تربیت‌وکفالت خودش باقی وامر اورا بآسانی اطاعت‌کند وثانیاً نظر بجهاتی که ذکرشد طرفین طوری بیکدیگرمتمایل نباشند کـه قطـع علقـهٔ زوجیت موجب

نگرانی آنها وخلاف اخلاق وانصاف باشد. « و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه»۱ البته منظور همین مأموریت مهم بوده والا ازدواج پیغمبر ص با زینب یاهرزن ودختر دیگری موجب افتخار زن و خانوادهٔ او میشد و معنی ندارد پیغمبر زینب‌راکه خودتربیت کرده پس‌ازازدواج بازید روزی ناگهان ببیند وبدو مایلشود وزید ازنظر رعایت‌میل‌پیغمبر اوراطلاق گوید تابزوجیت رسول‌الله ص درآید .!!

درهرحال دین مبین‌اسلام باافکار عالیه اجتماعی‌خود دنیارا منقلب ساخت . زنان‌را ازحضیض مذلت وسیه‌روزی نجات داد . اساس خانواده هارا برروی پایهٔ مهر ومحبت وعدل ونصفت قرارداد . برای تربیت اطفال مادران عالم ومتقی پرورش داد . آزادی وحیثیتی‌که بزنان اعطا نمود در ایجاد صلاحیت ولیاقت مادران برای تربیت فرزند تأثیری بسزا بخشید

همچنان‌که درتربیت مادی وبدنی زن ومرد بالغ آنستکه بتواند تولید مثل کند درتربیت اخلاقی ومعنوی‌هم پدر ومادر بالغ ولایق آنست که بتواند فرزندرشید وصالح بپرورد زن ومردی‌که فاقداین لیاقت‌باشند نابالغند وحق‌ازدواج و تولید مثل ندارند . این نکتهٔ اجتماعی است که امروز دنیای زنده زیاده ازحد بآن اهمیت میدهد .

مادرانی‌که اسلام‌تربیت‌کرد توانستند فرزندانی بپرورند که‌بیشتر دنیای معمور عصر خویش‌را تحت تأثیر گرفته آداب ورسوم ملی و دینی خودرا برساکنین کرهٔ ارض‌تحمیل کنندودرراه موفقیت‌مرگ‌راکوچکترین حادثه وترس ازآنرا بزرگترین ننگ بشمارند .

---

۱- وپنهان میکنی ای‌پیغمبر درنفس خود چیزی را که عاقبت خداوند افشا خواهد کرد .

بنا بر آنچه گفته شد باید بیش از پیش به‌تعلیم و تربیت دختران و زنان همت گماشت و از بذل هیچگونه مجاهدتی دراین راه مضایقه نکرد تا کشور ماهم درآینده فرزندان رشید وشجاع راستگو ومیهن دوست بار آورد وعملا بتوانیم شرف واستقلال سیاسی وادبی واقتصادی خود را از هر گونه خطری مصون ومحفوظ داریم ،

# فصل نهم

## وضعیت زن در قبائل غیر متمدن

برای اینکه بهتر بتوانیم بتأثیر تمدن ومدنیت و ارزش خدماتیکه ادیان آسمانی پیغمبران مصلحین ومتفکرین بجامعه بشریت کرده‌اند پی ببریم ودرست‌مقدار منتی‌را که عموم‌رهبران وراهنمایان‌دینی‌خاصه پیغمبر اسلام برافراد انسان ومخصوصاً زنان دارند بفهمیم باید اوضاع و احوال اجتماعی زنان‌را درطوائف دوراز تمدن ودیانت‌های الهی درعصر حاضر مطالعه کرد تامعلوم شود که آنچه درفصول گذشته راجع باوضاع زنان‌در تمدن‌های قدیم رم ویونان وغیره گفته‌شد افسانه‌نیست چه‌آنکه هم اکنون زنان قبائل وحشی وبت‌پرست درمنتهای مذلت وزبونی‌درردیف حیوانات اهلی واغنام وچارپایان بارکش وسودمند زندگی میکنند .

گرچه ازیکی دوقرن پیش باین‌طرف درنتیجه استعمار این‌قبائل وتصرف این نواحی ازطرف دول معظمه غربی‌تا حدی وضع زندگانی‌و آداب ورسوم اجتماعی آنها بهبودی و از خشونت وبربریت سابق نجات یافته است لکن مع‌الوصف بیشتر عادات سخیفه ای که ذیلا خواهیم دید مانند اعصار اولیه درآن اقوام بقوت وشدت خود باقی است .

**غلبهٔ قوی بر ضعیف** اساسا درمجتمعات انسانی فکر حق گذاری و دادگستری ، احساسات رحمت ورأفت نسبت بضعفاء وستمدیدگان ثمره تربیت‌های عالیه و مدنیت های راقیه است . این‌قبیل افکار وعواطف در اقوام خشن و بربری‌که افراد آن نمونه‌هائی از دیو وعفریت افسانه‌های قدیمند کاملا بیگانه ودور از تحقق میباشند .

بنا براین چون در تمام نقاط عالم زن همیشه از مرد ضعیفتر بوده باید منتظر بود سرنوشت او را قانون «غلبهٔ قوی برضعیف» تعیین کند. بهمان نسبت که جامعه خشن‌تر وبدوی‌تر است نفوذ وقوت‌قانون فوق الذکر بیشتر وقطعی‌تر خواهد بود. اینستکه میتوان گفت اوضاع و احوال زنان هرقوم ازحیث لطف وخشونت نماینده درجه تمدن وتوسعه فکری آن قوم خواهد بود.

**زن در استرالیا** دراسترالیازن‌حکم‌حیوان‌اهلی‌رادارد که‌فقط برای‌دفع‌شهوت وتولید نسل بکار میآید. درسابق مورد استعمال دیگری را هم داشت که درنقاطی که تاحدی به‌تمدن نزدیك شده‌اند کم وبیش‌منسوخ شده است: سابقاً درمواقع قحط وغلاء زن راکشته و میخوردند!! شغل اصلی مردجنك وشکاراست دربیابان‌گردیها زن‌باید بابچه‌های‌خود واثاثیه مختصری بهمراه مرد حرکت کند.

درسواحل رودخانه ها زن بماهی گیری مشغول شده عنصر اساسی تغذیه خانواده رابدین‌وسیله فراهم میسازد. لکن حق ندارد باشوهرش غذا بخورد. باید صبر کند پس از سیرشدن شوهر اگر جیزی ماند او را تناول نماید. زناشوئی این طوائف جز فحشاء ممتد چیز دیگر نیست. شوهر یا مولای زن هیچگونه عاطفه مهر ومودتی نسبت بـه زن در قلب خود احساس نمیکند. زن درنظر او شیئی وشیئی‌بسیارکـم بهائی‌است. کشیش‌معروف: سالوادو[1] درکتاب‌خودموسوم‌به «خاطرات استرالیا[2]» حکایت میکند: که یکروز غروب صدای هیاهو وجنجال شدیدی شنیده شد زنها فریادهای هول‌انگیزی میکردند. براثر صدا دویدم. هشت نفر

---

۱ - Rev Père Salvado

۲ - Memoires sur l' Australie

زن کنار اجاق در مطبخ یکدیگر را بشدت هرچه تمامتر با چماق های سنگین میزدند. نصایح ومیانجی گری من در برابر این حیوانات درنده سودمند نیفتاد ناگزیر باعصای آهنین خود چند ضربت بر کتف وشانه دو نفری که از همه شیرتر بودند زده بالاخره آنها را ازهم جدا ساختم و به جدالی که موجب شکستن چندین سر وخورد شدن چندین کتف شده بود خاتمه دادم. خون بهر طرف جاری بود. لطف داستان اینجاست که شوهران این زنان کنار مطبخ بانهایت خونسردی و بی اعتنائی نشسته و بر این منازعهٔ خونین میخندیدند. من باکمال تعجب از آنها پرسیدم که چگونه نشسته اند و می بینند زنانشان نزدیك است یکدیگر را بکشند جواب دادند انتظار داری در جدال مشتی زن مداخله کنیم گفتم اگر یکی از آنها دراین میانه کشته شود چه خواهید کرد؟ باخنده مسخره آمیزی جواب دادند: چیزی نیست اگر یکی بمیرد هزار زن دیگر برای ماهست.

معمولا بعد از مرگ شوهر زن پس از انقضای عده سه روزه ملك برادرشوهر میشود. نکته قابل توجه اینکه زنان استرالیائی کمتر بمرگ طبیعی میمیرند عموماً قبل ازحلول اجل هنگامیکه زن مریض میشود با بی توجهی در مرگ او تسریع مینمایند گاهی هم بدون مقدمات بیماری او را خفه میکنند زیرا اگر زیاد عمر کند پیرشده ومقدار زیادی از مواد غذائی را خواهد خورد.

زن در جزیره ویتی بی‌مناسبت نیست عادتی را که فلاماریون فیلسوف و منجم فرانسوی درکتاب «مشاهدات علمی» خود[1] برای اهالی جزیرهٔ ویتی[2] نقل کرده ذکر کنیم:

---

۱ – Camille Flammarion «Contemplations Scientifiques» چاپ چهارم صفحه ۹۸

۲ – ویتی یا فیجی شبه جزیره ایست درملانزی متعلق به انگلیس بین هبرید جدید و جزائر تونگا واقع است.

« مردم این سامان از روی عواطف مهر انگیزی که نسبت بوالدین خود دارند برای اینکه ابوینشان دچار دورهٔ پیری وضعف وسستی نشوند پدر ومادر را از سن چهل سالگی زنده زیر خاك می‌کنند. روز معین تمام افراد خانواده با شادی و وجد تمام کنار مقبره ای که قبلا تهیه شده جمع میشوند : قربانی بیچاره چون می‌خواهد به عالم ارواح مسافرت کند با یکایك کسان و دوستان تودیع کرده درداخل حفره دراز می‌کشد . پسران روی او خاك ریخته سرمقبره را میپوشانند . این عادت درنظر ایشان مطلقاً جنبه بی‌رحمتی وقساوت ندارد بلکه عمل صالحی تلقی میشود و علت اینکه سن چهل سالگی را انتخاب میکنند اینستکه وسط تقریبی عمر وکاملترین سنین زندگی است و به‌گمان ایشان متوفی در روز بعث اموات باهمان حالت قوت و کمال برانگیخته میشود . »

درهمین جزیره مرد میتواند زنش را بفروشد یابکشد اغلب زنان بیچاره را برای کوچکترین گناهی بدرخت بسته شلاق میزنند . درکالدونی جدید (اقیانوسیه) زن حق ندارد با مرد غذا بخورد حتی مسکن او هم علیحده است . سنگین‌ترین کارهای زندگی سهم زن است .

چنانچه سابقاً گفته شد چون طرز تفکر وتمدن اقوام مختلفه‌وحشی هم سطح وبیکدیگر نزدیك است آداب و رسوم آنها هم کاملا متشابه است . مخصوصاً دربدرفتاری‌بازنان میتوان گفت‌هیچگونه تفاوت‌محسوسی یافت نمیشود . ملاك ومأخذ همان ضعف وبی نوائی است که درعموم‌طوائف وحشی زنانرا به یکسان دچار ستمگری مردان کرده است . وضعیت زن افریقائی بهیچوجه بهتر از زنان اقیانوسیه نیست . فقط چون اغلب نقاط افریقا حاصلخیز وشکارگاه است وبیشتر سیاهان افریقائی شبان وزارعند وبالنتیجه مواد غذائی وفوردارد درافریقا کمتر ازاقیانوسیه بخوردن‌زنان مبادرت میکنند . مع الوصف سرسا موئل بیکر سیاح انگلیسی درکتاب « کشف دریاچه آلبرت نیانزا »[1] جشنی راکه در « گوندوکرو » روی

---

(۱) Sir Samuel Baker که بافریقای مرکزی مسافرت ودریاچه‌آلبرت‌نیانزا را درسال ۱۸٦٤ کشف کرد.

ساحل نیل علیا دیده نقل میکند که : در آن مهمانی طعامی که برای مدعوین تهیه شده بود از گوشت بدن زنان و کودکان معصوم وسیاه پوست افریقا بود .

**زنان آفریقائی**

در بیشتر نقاط افریقا ساختن عمارات ، بافتن حصیر و فرش ؛ شخم زدن زمین ، کشتن و آبیاری شغل زنان است ومردان حتی کوچکترین کمکی را حاضر نیستند بزنان بکنند . در بعضی نقاط دیکر حتی شغل سلمانی وجراحی وباربری نیز مخصوص زنان است. مردها فقط خیاطی ورخت شوئی و گاهی آهنگری را بخود اختصاص میدهند . عموماً مشاغل اختصاصی مردان جزومکاسب شریف و آبرومند شمرده میشود : مثلادرافریقای جنوبی آهنگری ازمشاغل محترم محسوب است وآهنگر را « طبیب آهن » میخوانند . آهنگری فن صنعتی وعلمی است و گاهی برای شاغل خود حقوق سیاسی ایجاد میکند . در افریقای مرکزی مثل اقیانوسیه زن ازغذا خوردن با شوهر ممنوع است فرزندان مطلقا گوش بمادر نمیکنند. پدرخانواده روی کوچکترین بهانه عیال خود را بحدی میزند که مشرف بموت میشود .

عجب تر آنکه زن بدبخت طوری این وضعیت رابرای خود عادلانه میداند که مطلقا ازاین سرنوشت شکوه‌ای ندارد .

درنقاط متمدن‌تر افریقا روزگارزن کمتر ازسایر طوائف سیاه نیست. درسنگامبی ودارفور[۱] زن باید رکاب شوهر راموقع سوارشدن بگیرد .[۲]

---

۱ - Sénégambie واقع‌درافریقای‌غربی‌و Darfour واقع‌درسودان‌است.

۲ - پیغمبراسلام ص از نظر تعظیم موقع زن برای زنهای خود موقع سوار شدن رکاب میگرفت واغلب زانوی خود رازمین میگذاشت تازنها پای خود راروی زانوی اوگذارده سوار شوند.

اغلب سیاحان زنهای این سرزمین را دیده اند آذوقه و محمولات سنگین را دوش گرفته پیاده دنبال شوهر ومولای خود که برالاغ سوار است راه پیمائی میکنند . درمقابل شوهران آنها را بقیمت کم دربرابر پول یاهدیه به بیگانگان میفروشند .

**زن در پولینزی** درپولینزی[۱] بین دختر وزن شوهردار از لحاظ آزادی وهوسرانی تفاوت زیادی‌است. دختران تاشوهر نکرده‌اند میتوانند بهرجا و بهر ترتیب وبا هرکس میخواهند رفت وآمد کرده هر گونه فحشائی‌را مرتکب شوند . وبمحض اینکه شوهر کردندحکم‌مزرعه ای را پیدا میکنند که تحت سیطرهٔ مالکیت زارعی در آمده و هیچکس حق ندارد بدون‌رضای‌مالك بحقوق‌مسلمه‌اش‌تعدی نماید . بهمین‌نظرزنای زن‌شدیداً‌ممنوع لکن‌درعین‌حال‌مجبوراست‌برحسب‌امر وتجویزشوهروبنفع اویاهرمردی که‌شوهر صلاح بداندهم بسترشود.دراغلب‌جزایرمزبورزن‌بایستی غذای‌مردراتهیه کندیامیوه های‌جنگلی‌رابازحمت‌فراوان‌جمع آوری کرده یا ساعت‌ها در ساحل رودخانه ها تاکمر درآب وصورت مقابل آفتاب سوزان ایستاده ومشغول صیدماهی است . اینجاهم مثل نقاط سابق‌الذکر زن باید صبر کند تاشوهرش سیرشود اگرچیزی ماند بعداً زن ودخترانش میتوانند بخورند . باضافه لباس و سلاح و کلاه مردان برای دختر و زن طوری مقدس است که حق ندارند بآنها دست بزنند مخصوصاً سرمردان بطورخاصی تقدیس شده وزنها حق ندارند موقعی که مردان درخوابندازبالای سر آنها عبورکنند .

درجزایر مارکیز غذاهای لذیذ از قبیل گوشت ومرغ و خوك و نارکیل و گردو اغذیهٔ الهی نامیده میشود : این‌اطعمه مخصوص خدایان

---

Polynesie - ۱

ومردان است زنهارا باین‌قبیل غذاها حقی وطمعی نیست . جواز خوردن گوشت‌خوك درمذهب مسیح برای زنهای این‌جزائر مؤثرترین‌عاملی بوده که‌آنهارا به‌مسیحیت سوق داده است . درجزیرهٔ راپا زنها باید لقمه در دهان مردانشان بگذارند . درزلاند جدید باربری مخصوص زن‌هاست و این شغل برای مردان موجب هتاك شرف وحیثیت شمرده میشود .

**زن در شمال امریکا**

درقبائل وحشی نواحی منجمدهٔ شمال امریکا مثل‌طائفه فوئژی‌ها درجمیع فصول سال وحتی زمستان طاقت فرسا زنان بی‌نوا چه برای صید ماهی وچه برای خارج‌کردن آب از قایق های ماهیگیری باید داخل‌آب شوند . ساختن کلبه‌های مخصوص یخی و پارو زدن قایقها از مشاغل اختصاصی زنان است . حتی زنان آبستن یا مرضعه نیزازاین مشاق معاف‌نیستند . زن‌شیرده باید درموقع‌کار نوزاد شیرخوار خودرا درپوستی پیچیده به پشت‌خود حمل نماید . مردان بیش از چند ساعت‌کار (شکارکردن) در هفته ندارند بقیه اوقات بیکاری را بتفریح و وتفنن میگذرانند .

بعوض این‌خدمات وبیکاریها درایام قحطی زن‌های پیرراکه دیگر کارآمد نیستند خفه‌کرده میخورند .

**خفه کردن زنان**

طرزخفه‌کردن این است‌که سر زنرا در حفره ای‌که از دود ذغال وهیزم پرشده نگاه میدارند تا خفه شود[1] .

در اغلب قبائلی‌که ذکرشد خانواده‌ها از ترس دستبرد وشبیخون یکدیگرکه در عموم طوائف وحشی امر رایجی است باید شبها بوسیله

---

۱ـ Fitzory: «Voy. de l' Aventure et du Beagle.» Darwin: «Voy. d' un Naturaliste» p. 230. La Sociologie 3me Edition, p. 175

پاسداری خود را ازخطر حمله وهجوم دشمن حفظ کنند . انجام این کار هم بعهده زنانی است که تمام روز را بمصاعب ومتاعبی که ذکر شد گرفتار بوده‌اند . مردان براحتی میخوابند زنان خانواده باید آتشی روشن کرده کنار آتش تا صبح پاس دهند .

**رسم عجیب** دریکی از قبائل وحشی افریقا کارائیب ها[1] عادت عجیبی وجود دارد که بهیچوجه نمیتوان منطقی ولو کودکانه برای آن فرض کرد : درتمام جمعیت‌های بشری زن موقعی که وضع حمل کرد بایستی مدتی استراحت کندمنتها به نسبت شدت‌وضعف تمدن ومقتضیات طبیعی محیط وقوای جسمی زن مدت وکیفیت استراحت تغییر میکندبلی درطوائف چادر نشین و صحرا گرد از لحاظ فقدان وسائل استراحت و قوت مزاجی زن وحقارت و بی اهمیتی اجتماعی او ممکن است اصولا حق استراحت باو ندهند و چنانچه اغلب دیده شده زن بلافاصله پس از زائیدن باید بکارخود مشغول شود لکن دراین طائفه عادت عجیب و شگفت انگیزی دیده میشود و آن اینست که در موقع وضع حمل زن باید بلافاصله بکارمشغول‌شود ودرعوض‌اومرد دربستر نقاهت واستراحت آرمیده برای او طبیب و دوا میاورند[2] !

**زنان آسیائی** دراقوام نسبتاً متمدن آسیائی نیز وضع زنان خوب نیست « مثلا در تبت و چین گرچه زنان حکم حیوان بارکش ندارند لکن مادام‌العمر ازلحاظ اختیارات اجتماعی صغیر وتحت قیمومیت پدر یا شوهر میمانند .

---

۱ - Caraïbes

۲ - Flammarion: Contemplations Scientifiques p. 101
Camille کامیل فلاماریون حکیم وستاره شناس معروف فرانسوی درکتاب مشاهدات علمی.

لباس و آنچه را لمس میکنند نجس میشود باید درگوشهٔ انزوا بمانند. نکتهٔ قابل توجه اینکه نظیر این توهم در اروپای متمدن نیزوجود دارد: بعضی ازملوانان معتقدند وقتی که درکشتی درنزدیکی ملوان زن‌حائضی باشد قطب نما طوری که باید صحیح کار نمیکند[1].

**آثار ادیان توحید**

نتیجه ایکه از مطالعهٔ این فصل گرفته میشود اینستکه ادیان آسمانی ومذاهب توحید موجب ظهور تمدن های راقیهٔ در نوع بشر شده اندکه انسان را از جهل وتیره روزی نجات داده و حقوق وحدود مرد وزن را بطوری که عقل و منطق تجویز میکند تشریح و تحدید نموده و مخصوصاً زن جنس‌لطیف وظریف آفرینش رااز‌تحمل این‌همه رنج وعذاب خلاصی بخشیده وسائل آزادی و ظهور مواهب و ودایعی راکه نـاموس فطرت در او تعبیه نموده فراهم ساخته است.

برکلیهٔ افراد بشر خاصه زنان است که از خدمات انبیاء و مساعی جمیله‌ای که بزرگان ومصلحین عالم بشریت در راه احیاء سنت خلقت‌بکار بسته‌اند شکرگذاری نموده برای همیشه خودرا رهین احسان ومنت‌این مردان عالی قدر و رجال بزرگوار آسمانی دانسته عظمت روح و فکر و خلوص‌عقیده وطهارت ضمیرآنها را تقدیر نمایند.

---

۱ - La Sociologie p. 173

# فصل دهم

## کیفیت تطور موقعیت زن در دنیا

شیللر شاعر وفیلسوف معروف آلمانی میگوید: « در انتظار اینکه فلاسفه ومتفکرین بتوانند باافکار روشن خود بر عالم حکومت کنند علی العجاله شکم وشهوت بنیابت فلاسفه این شغل را انجام میدهند ».

**عوامل محرکهٔ انسان**

بطور تحقیق محرك قوی واولیه انسان درترقیات گرسنگی بوده. این عامل فعال از بدوپیدایش بشر تاکنون باحرارت تمام مشغول فعالیت است، وبیشتر پیشرفتهارا انسان مدیون او است. شواهد تاریخی نشان میدهد که انسان برای ارضاء این حاجت طبیعی هیچگاه آرام نگرفته چه بسا جهانگشائی ها، فتوحات وکشتارهای خونین را می بینیم که این حس سبب شده. ابداعات اولیه انسان از قبیل شکار، ماهیگیری، زراعت، تمام صنایع وحتی مؤسسات وسازمانهای اجتماعی همه مرهون این احتیاج است.

**گرسنگی**

انسان بدوی مثل بشر متمدن وراقی ناگزیر است برای رفع گرسنگی و اشباع شکم قسمت اعظم قوای خود را بکاربرد وپس ازاینکه داخل حیات اجتماعی شد ناچارمیشود قوای بیشتری دراین راه صرف نماید زیرا وقتی بتنهائی زندگی میکرد دیگران مزاحم او نبودند وفقط بایستی بامشکلات وموانع طبیعی نبردمیکرد. لکن در بین مجتمع ناچاراست علاوه برنبرد باطبیعت از منافع خود نیز دفاع و با آدمیانی که برسر مواهب طبیعت ومواد زندگی با او تزاحم دارند مقابله

ومبارزه کند، ولی درعین‌حال متوجه میشود که اگر بخواهد درمیان مجتمع منفرداً زندگی کند قوای او بتنهائی برای تحصیل رزق ودفاع ازمزاحمین کافی نیست ودرسایهٔ اجتماع وتعاون دیگران بهتر میتواند بتأمین منظور خودموفق گردد زیرادرمیانهٔ مجتمع بوسیلهٔ ایجادروابط خاصی بادیگران ازقبیل قرابت، دوستی، همکاری وتشریك منفعت‌میتواند یاران ومعاونینی برای خود تهیه کند که بکمك آنها بر مشکلات طبیعت ومزاحمت اغیار غلبه یابد.

ازاینجاست که میتوان گفت حس احتیاج به سیر کردن شکم موجب پیدایش اجتماعات وصنایع مؤسسات اجتماعی شده وجمیع آثار ومظاهر مدنیت بشری را بوجود آورده است.

**تزاحم وتبرز** از روزی که انسان منفرد وارد مرحلهٔ زندگی اجتماعی شده تنازع ومزاحمت افراد یك‌جامعه بایکدیگر تاحدی جای خود را بتعاون ومعاضدت افراد با یکدیگر واگذاشته است لکن در حقیقت تنازع مزبور کماکان باقی مانده وبلکه بشدت خود افزوده است. این دفعه بجای منازعات فردی نبرد و مبارزه بین جماعات و اقوام شروع شده‌است. شدت و وحدت این نبرد دائرمدارقوت‌وشوکت‌جماعات‌است. هول‌انگیزترین مبارزه‌ها بین قویترین اقوام دیده میشود. هر چه انسان اجتماعی‌تر میشود ازطرفی توالد وتناسل و بالنتیجه تعداد افراد بیشترو ازطرف دیگر توقعات و احتیاجات آنها روز افزون میگردد وبهمین‌نسبت بمواد حیاتی زیادتری نیازمندشده برای تحصیل وتدارك آنها بامشکلات و موانع طبیعی بیشتری برخورد میکند اینست که برفعالیت قوای دماغی خود برای مقاومت باطبیعت و نبرد بامزاحمین میافزایند.

دراین کشمکشها براثربکار رفتن قوای مختلفه انسان طبیعتاً اقویا

وهنرمندان ازطبقات عادی متمایز شده تبرز وبرجستگی وامتیازاتی برای خودایجادمیکنند. قهراً افرادی که ازحیث قوای جسمی وعقلی بردیگران برتری دارند و در نتیجه استعمال قوا عضلات جسم و سلولهای مغزشان تقویت میشود زمام مقدرات دیگران را در دست گرفته بسرعامه حکم‌فرمائی می کنند.

**شهوت**

بنا بر آنچه گفته شد تمام سازمان های اجتماعی ومدنی بشریت مولود حس احتیاج فطری باشباع شکم و رفع گرسنگی است.

بلافاصله پس ازحس احتیاج بتغذیه، مقدم بر تمام مشتهیات نفسانی، شهوت‌زن جای گرفته‌است. انسان بلافاصله پس ازسیر کردن شکم احتیاجات شهوی را درخود احساس میکند. این‌عامل مؤثر وطبیعی هم مثل محرك اولی ازعناصر اولیه مجتمعات حیوانی وانسانی شمرده میشود.

**امتیاز این دو حس**

تفاوتی که بین‌قوت وتأثیر این‌دوحس: گرسنگی وشهوت وجود دارد اینست که اولی شرط استبقاء حیات فردی‌و دومی موجب استمرار ودوام حیات نوعی است حس‌اول ناشی ازحرص بربقاء فردی‌وشخصی‌است وبدون آن‌انسان نمیتواند زندگی کند زیرا بدون تغذیه میمیرد‌لکن حس‌دوم ناشی ازعشق فطری وغریزی انسان بحفظ صورت‌نوعیه خوداست. بنابراین‌برای بشرمقدور نیست‌حس اول را مقهور ومغلوب‌کند ولی خاضع ساختن حس ثانی امکان‌پذیر است مثل رهبانها وغیره. منتها باخاموش کردن‌حس‌دوم هم‌حیات نوعی‌اجتماعی بشردچار خطر میشود.

پس از لحاظ تأثیر اجتماعی و حیات نوعی آثار عامله این دو حس یکسان است ودرهرحال‌بطوری‌که حکیم آلمانی گفته تمام‌مظاهرزندگی

حیوان وانسان تحت حکومت و فعالیت این دو عامل قوی پنجه بوجود آمده تغییر شکل میدهند.

**شهوت در حیوانات**

نزد حیواناتی که نسبتاً برجسته ترند ارضاء حس شهوت محتاج همسری نر وماده و تجمعی است که مدت زمانی طول بکشد این تجمع اغلب موقتی وحداکثر آن مدتی است که برای پرورش موالید لازم است. هرقدر مدت این تجمع کوتاه باشد مع الوصف طرفین ملزم هستند از یکدیگر رعایت کنند. انتظام این زندگی مشترك نر را وادار میکند تاحدی رضای همسرخودرا جلب نماید ازاین اشتراك منفعت، خاصه ازتمایلات فطری طرفین بنگهداری ازموالید و نوزادهای خود احساسات مهرآمیز و روابط اخلاقی وآداب و رسوم اجتماعی تولید میشود.

**شهوت در انسان**

پیدایش زندگانی زناشوئی حیوانی بترتیبی بوده که گفته شد. و اما نسبت به انسان اولیه هم جز نمونهٔ درجهٔ اول حیوانات چیزی نبوده. تمام احساسات و عواطفی که در این انسان وجوددارد باصورت ضعیف‌تری درطبقات مختلفه حیوانات یافت میشود عشق طاهرروحانی و علاقه‌های آسمانی که افکار شعرا و متذوقین را بخود مشغول ساخته.

همانطور که برای حیوانات مجهول وبیگانه است نسبت به اکثر افراد انسان نیز مبهم وغیرمعقول مینماید. لکن عشق مادی که تعبیرصحیح آن شهوت است در انسان وحیوان بیکسان وجود دارد، حتی در بعضی انواع حیوانات این‌حس با نزاکت ونزاهت بیشتری خودنمائی کرده آنها را از اغلب طوائف وحشی بشر شاعرتر و حساس تر نشان میدهد. اغلب حیوانات کیفیت ارضاء شهوت خودرا باآرایشات شاعرانه میپوشانند.

**معاشقه حیوانات**

بلبل سعی میکند با لطف وملاحت آواز مادهٔ خود را بفریبد طاوس نرمیکوشد بارنگ ونقوش دلربای پروبال چشمان ماده خود را خیره سازد درنوع خاصی ازمرغان نیمکره جنوبی نروماده منقارهای خود را بیکدیگر متصل کرده سرشان راباآهنگ موزون ومخصوصی حرکت داده ومدتی دراین حالت یکدیگر راخیره مینگرند. مرغ مخصوص دیگری درنواحی جنوبی امریکا امبلیورنیس اینورناتا[1] موقع ازدواج و برای آن آشیانهٔ میسازد که حقاً باید آنرا حجلهٔ عروسی خواند ! در مدخل این آشیانه گل و علفهای نرم وخوش رنگ مثل مخمل میگسترد و برای اینکه یکنواخت وهمه سبز رنگ نباشد سعی میکند باچیدن گلهای رنگارنگ سنگ ریزه های متبلور : صدف ، گوش ماهی و چیزهای دیگر منظرهٔ رنگین زیبائی بآن بدهد . عجب‌تر آنکه هرروز گلهای زرد شده و خشکیده را با غنچه‌های تازه‌و معطر عوض مینماید درعین حال این آشیانه ها محکم و برای نسلهای متوالی قابل استفاده است[2] .

بطور قطع افکار خشن و بدوی طوائف وحشی و صحرا گرد انسان مثل وحشی‌های افریقا و اقیانوسیه از این همه نازك کاری قاصر و عاجز میباشند .

**عفت در انسان وحشی**

دراین طوائف وحتی آنهائی که بالنسبه بتمدن نزدیکترند درست مثل بشرابتدائی حس حیاء و تعفف مطلقا وجود ندارد .زنهای استرالیا و وحشیهای جنوب امریکا بدون هیچگونه شرم وحیاسرتاپا برهنه‌اند وجزدربرابرسرماخود رانمیپوشانند. از ملاحظهٔ اوضاع واحوال این قبائل معلوم میشود انسان اولیه مانند

---

La Sociologie p. 50 – ۲  Amblyornis Inornata – ۱

حیوانات درتمایلات جنسی‌وشهوی خود هیچگونه شرم وخجلتی نمیدیده برای اولین دفعه حس حجب وعفاف درزن تولید شده منتها حسود بودن مردان و همچشمی آنها موجب تقویت این حس در زنان گردیده است درعین حال باید متوجه بودکه حیا در اقوام وحشی امر اعتباری و نسبی است مثلا درجزایر تائیتی اقتضای ادب آنستکه زن ازکمرپیائین برهنه بـاشد . در چین عفت مقضی است‌که زن پای خود را بمرد نشان ندهد. در مذاکرات‌هم اسم بردن از پای زن قبیح است حتی نقاشان ماهرچینی نیز در تصاویری‌که نقش میکنند از تصویر پای زن خودداری مینمایند .

در ژاپون تا چند سال قبل خانواده های فقیر دختران جوانشانرا برای مدت معینی بمنظور تهیه جهیز اجاره میدادند . این اجاره ممکن بود بشخص معینی داده شود یا بفاحشه خانه های عمومی ودر هرصورت پس از انقضای مهلت مقطوع و تهیه مبلغ لازم بآسانی شوهر میکردند و این سابقهٔ ننگ آور مطلقاً در وضعیت اجتمـاعی آن زن سوء تأثیری نداشته وبه امکان ازدواج او لطمه وآسیبی نمی‌رساند .

از تنوع و تناقض عادت ورسوم معلوم میشودکه انسان اولیه بتمام معنی نسبت بـه دو حس شکم و شهوت که فوقاً ذکر شد مطیع و مغلوب بوده و حس حجب و حیا طبیعی انسان نیست بلکه از احساساتی است که مولود تمدن و تربیت های عالیهٔ انسانی بوده و مانند سایر آرایشات اخـلاقی شدت و ضعف و چگونگی آن تابع میزان رشد عقلی وفکری انسان است . امروزه هم می بینیم‌که در مواقع خاص مثل مرض وخطر مرگ این احساس ازلوح ضمیر مرد وحتی زن محوشده وهمچنین بزودی درمقابل هیجان شهوت‌مغلوب‌ونابودمیگردد.

**زن در نظر انسان بدوی دورهٔ اول**

بنابر آنچه گفته شد چون انسان بدوی در روزهای اول پیدایش جز ارضاء شهوت شکم وزن فکر شاغلی نداشته وجز گرد این دومحور نمیگردیده واز افکار واحساسات لطیفه که مولود تربیت های عالیه است بکل فارغ بوده طبعاً زن جز آلت التذاد مرد و وسیله ارضاء شهوت او چیزی نبوده و در مجتمع جز این موقعیتی نداشته است.

ازطرف دیگر چنانچه درفصل گذشته دیدیم فکر دلجوئی ازضعفا واحساسات شفقت ورحمت در بشر خیلی تازه و مولود ادیان آسمانی و افکار دینی است. محققاً این قبیل عواطف در اعصار قدیمه بندرت دیده میشد. قانون طبیعی «غلبه‌قوی بر ضعیف» بدون‌هیچگونه استثناءباکمال نفوذ وعمومیت برروابط بین افراد بشر واز آنجمله‌زن ومرد حکمفرمابوده‌است.

چون‌زن بالفطره ازحیث قوای‌بدنی وعقلی ضعیف‌ترازمرد آفریده شده‌قهراً جززجروستم اززندگی بهره نبرده وغیرازاطاعت وفرمانبرداری از تمایلات حریف قویتر از خود چاره ای نداشته است تمام مصائب و مصائبی که‌دراین‌دوره‌ازتاریخ‌ودراینگونه‌اجتماعات برای‌زنان‌ودختران‌دیده معلول این‌طرز تفکر ومولود این‌گونه قضاوتهای جاهلانه‌بوده است.

**شیئی مملوك**

چون در این‌دوره زن‌آلت التذاذی برای‌مرد بیش‌نبوده وآلتی‌بوده‌که درمقابل‌تجاوز ودست درازی‌مرد ازخود نمیتوانسته دفاع‌کند و چون مرد هم جز سیرکردن شکم وارضاء شهوت اندیشه ای نداشته است مردیکه از همه قویتر بود هر چند نفر زنی را که میل میکرد در اختیار خود نگاه میداشت. چون برای زن روح و فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند حق نداشت خودرا همسر مرد فرض‌کرده نسبت بمعاشقهٔ با زنان دیگر حسد ورزی کند.

چون زن ملك وشیئی متعلق بمرد بود کسی حق نداشت بمالکیت او لطمه وارد سازد زنهم نمیتوانست بدون اجازه ورضای مالك خود بدیگری تسلیم شود.

در عین حال مرد میتوانست هر گونه تصرفی که در سایر اموالش میکرد دراین « شیئی » هم بکند : حق داشت او را قرض یا اجاره دهد ببخشید بفروشد ، اخراج کند یا بکشد ونیز میتوانست اجازه دهد مردان دیگری درا ستمتاع ازاین ملك با او شریك شوند ـ

(زواج ضمد) چون دختر درمقابل پدرهم همین موقعیت را داشت پدر گرچه زورمند هم بود لازم نمیدید از تجاوزات مردان بدخترش دفاع کند.

**زن در نظر انسان متدین دورهٔ دوم**

بانجات بشر از بت پرستی ووحشیگری دوره دوم زندگی زن شروع میشود ، در این دوره شرایع آسمانی طرز تفکر انسان را تغییر داده وبالنتیجه نظر اورا نسبت بزن عوض کرده است . زن دیگر موجود بیروح و شیئی قابل تملك نیست .

دین برای اختیارات مرد حدودی گذاشته و برای زن حقوقی معین کرده؛ بنا براین دیگر مظالم و تعدیهای سابق از طرف مرد بزن دیده نمیشود . گرچه باز زن وسیله التذاذ مرد است ولی دیگر مانند سابق آلت بیروح وبی شعوری نیست .

مرد دیگر نمیتواند بهر نحویکه میل دارد اورا مورد معامله قرار دهد . دین ازلحاظ حفظ انساب اشتراك چند مرد دراستمتاع ازیکزن را منع کرده . پسران بایستی برای رضای خداوند نسبت بمادر بی اعتنائی نکرده از او فرمانبرداری نمایند .

**موجود ضعیف**

هنوز دراین دوره زن موجود ضعیفی است که ازتمام جهات نسبت بمرد تابع ومطیع و در مقابل نیروی جسم وعقل

او زبون وضعیف است مطلقاً حق مداخله در امور اجتماعی ندارد بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی قائل نیستند .

مالکیت و اختیارات مالکانه او تاحدی است که مرد صلاح به بیند و اجازه دهد . درمواریث برای اوحقی نیست عبادت او درپیشگاه ادیان ارزش عبادت مرد را ندارد زیرا ضعیف‌العقل وبوالهوس است آمیزش و اختلاط بامردان وخروج از محیط خانه برای اوممنوع است .

از نظرحقوقی وقضائی لیاقت اینکه باپدر وپسرخود انتساب رسمی داشته باشد ندارد فقط چون با آنها همخون است نسبت طبیعی دارد . دخترچون به مرد اجنبی شوهرخواهد کرد نمیتواند حافظ نسب خانواده پدری خود باشد وچون بقای خانواده ها هدف اولیه سازمانهای اجتماعی این دوره بوده واین منظور جز باوجود فرزندان ذکور تأمین نمیشود ارزش پسر و دختر و مرد و زن بهیچوجه با یکدیگرقابل قیاس نیست .

بین زن و مرد از لحاظ فنا و خلود روح تفاوت قائل هستند : در مجامع عیسوی‌مذهب اسپانیا وایتالیا (کاتولیك ها ) درچگونگی وسنخیت روح زن بحث میکنند و بالاخره بعد از مدتی بحث وتنقیح چنین نتیجه میگیرند که بین تمام زنان فقط حضرت‌مریم (ص) انسان و دارای‌روح‌خالد است بقیه زنان برزخ بین انسان وحیوانند .

بعضی ازاقوام معتقدند که زن دارای روح خالدی نیست وبنابراین حکم میکنند باینکه پس ازوفات شوهرش نباید زنده بماند واگرهم‌ماند نباید باز شوهر کند .

دربعضی قبائل زن شریف زنی است که درمرگ شوهرخود کشی نماید یاحاضرشود اورا زنده باجسد شوهرمتوفایش بسوزانند این‌سوختن نه از لحاظ عاطفه وشدت علاقه زن بشوهر است بلکه ازنظر تبعیت و نا

ناچیزی زن باید خود را با جسد شوهر بسوزانند . اگــر عاطفه و حب در این امر دخالتی داشت بایستی ازطرف شوهر هم درموقع مرگ زن نظیر این عواطف ابراز شود .

زن در این دوره خادم مرد شمرده میشود . شدت و ضعف عنوان خدمتکاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقـوام بوده و در بعضی طوائف زن حتی عنوان کنیزی پیدا کرده است .

بطوراجمال دراین قسمت ازتاریخ ازطرفی زن کمافی السابق ضعیف و ناتوان « سلطه قوی بر ضعیف » هم نافذ و بنا براین زن تحت امر مرد زیست میکند . از طرف دیگر احساسات و افکار مردان هنوز کم و بیش بخشونت خود باقی است.

عواطف شاعرانه هنوز در مــردم بی‌سابقه وبشر هنوز هم خود و منحصراً صرف اسکات دوحس طبیعی اولیه « شکم وشهوت » میکند بنارا بــراین زن همان آلت ارضــاء شهوت است . فقط تفاوت مؤثر اینجاست که مرد قوی پنجه روی معتقداتی که بیدا کرده از زن ضعیف و ناتوان رعایت میکند .

**زن در نظر انسان متمدن دورهٔ سوم**

در دورهٔ سوم نحوهٔ تفکر انسان بکلی تغییر کرده دین به منتها درجه کمال و بساطت رسیده افکار و تعالیم دینی فوق‌العاده روشن ولطیف شده است . دیانت. نجات بشررا ازمهالك جهل‌وسر گردانی وآزادی انسانرا از اغلال ضلالت وتعصب های جاهلانه هدف نهائی ومنظور غائی خود قرار داده و برای نیل باین مقصود درتعالیم خود بین نفع وضرر مادی ومعنوی ، خیر وشر ، روح و جسم ، صلاح و فساد دنیــا و عقبی ، تطبیق و توفیق کامل قائل‌شده عمران حیوة دنیا رادرگروصلاح عقبی وبالعکس دانسته است.

دین چون اصلاح حال بشر را وجهه همت و نصب العین خود قرار داده موجب ظهور افکاری شده که حتی درنقاطی هم که بآن ایمان نیاورده اند آن افکار اوضاع اجتماعی عصر جاهلیت را منقلب وزنرا از گرداب مذلت و حقارت نجات بخشیده در اغلب حقوق با مرد مساوی و او را شریك زندگی مرد قرار داده است :

**موجود ظریف** دراین دوره زن چون تربیت صحیح دیدهٔ وچون موقع او را با نظر احترام تلقی کرده‌اند وباوحق داده اند در خارج از چهار دیوار خانه در امور اجتماعی مداخله کند اسرار شگفت انگیزی که درساختمان اوتعبیه شده بود به بهترین وجه خودنمائی کرده. درنتیجه زن از عنوان مخلوق ضعیف بصورت موجود ظریف تغییر شکل داده است .

در این دوره مردان متوجه شدند که اگر یك قسمت مهم زندگی عبارت است اززحمات طاقت‌فرسای‌مرد درمبارزه باشدائد امور وتحصیل معاش ، قسمت مهمتر ، یعنی حمل و وضع حمل و تربیت اطفال و آماده ساختن آنها برای‌مقابله بامشکلات‌زندگی: سهم‌ووظیفه اختصاصی‌زن‌است.

فهمیدند که حسن تربیت اطفال . تحکم اساس پرورش اخلاقی ایشان.مرهون تربیت صحیح مادران وترغیب وتشویق‌آنها بکسب‌فضائل اخلاقی است . دختران در این دوره بجای اینکه بیمصرف وزائد تلقی شوند موجود ظریفی شدند که مثل صنایع مستظرفه در خانواده ها عزیز ومحترم شمرده‌میشوند .

دراین عصر افکار و احساسات انسان در نتیجه مدنیتهای راقیه و تعلیمات عالیه خشونت خود را ازدست داده وباعلی‌درجه تلطیف وترقیق گردیده ارضاء شکم وشهوت دیگر او را قانع نمیکند ، احساسات لطیف

شاعرانهٔ در خود میبیند که باید آنها را نیز راضی نماید . بعد از سیر کردن تمام مشتهیات نفسانی باز درخود احساس اشتها میکند. روح متجول انسان باتمام این احوال ناراضی است .

شعور و زبان دیگری میخواهد که اسرار طبیعت را با احساسات لطیف خود دریافته برای او تعبیر نماید. تماشای مظاهر زیبا ومناظر دلربای خلقت او را سرمست میکند. غیر از تمتع جسم و حظوظ حیوانی لذائذ دیگری سراغ دارد که بدون آنها ناراضی و وحشت زده است . شبها با ستارگان آسمان خلوت میکند راز خود را با آنها میان گذاشته میل دارد از اسرار پرمعمای آنها نیز آگاه شود . درهرحال میداند گم کرده‌ای دارد و جز باجستن آن آرام نمیشود : در این موقع صاحبدلانی بنام حافظ ، سعدی، ملای رومی ، نظامی، خیام، شیللر، گوته ، شکسپیر و ویکتورهوگو پیدا میشوند واز گم شده او با اوسخن میگویند :

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کزصدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

***

من بهر جمعیتی نالان شدم — جفت خوشحالان و بدحالان شدم
هر کسی ازظن خود شد یارمن — وز درون من نجست اسرار من . .
سر من ازنالهٔ من دور نیست — لیك چشم و گوش را این نور نیست

عاشقی را دیده‌اید در انجمنی نشسته ونمیتواند ازمعشوق خود با بیگانگان سخن بگوید ، یکی ازحضارشعری میخواند که ازتمام اوصاف معشوق حکایت میکند ، چه وجدو نشاط وچه‌شور وغوغائی درروح عاشق

پیدا میشود ؛ درست گفته‌های این‌شعرا برای‌بشری که نمیداند گمشده‌اش کجاست واوصاف مرموز او را باچه زبان بیان‌کند وهمدردانش کجایند تا داغ دل خود را با آنها بمیان‌گذارد ، همان اثر را دارد . اینها گوئی از درون جان او آگاهند وبا زبان خاص دلش با او سخن میگویند .

القصه ، این‌چنین انسان دیگرزن راتنها آلت لذت جسم نمیداند، زن درچشم اوموجود جمیل وظریفی‌است که آیات جمال خلقت برسیمای او نقش شده ، نه فقط زن را رعایت میکند نه تنها باو احترام میگذارد بلکه مانند مصنوع مستظرفی او را عزیز میشمارد. مردان در هرچیز و هرموقع زن را بر خود مقدم ومیل خاطر او را محترم میدارند .

پیغمبر اسلام برای زنان خودموقع سوار شدن رکاب میگیرد و ازعایشه خواهش میکند موقع تنگدلی بااوصحبت کند : کلمینی یاحمیراء و او را مشغول سازد : اشغلینی‌یاحمیراء . صحبت زنان‌را مغتنم می‌شمارند و درهمه امور اجتماعی زن را با خود شریك میسازند .

بالجمله زن در این دوره با مرد همقدر و همدوش شده از جمیع حقوق مردان برخوردار میشود واگر درکارهای مردان مداخله نمیکند نه از این نظر است که اورا مثل دوره گذشته ضعیف وناقص‌میدانندبلکه قاعده تقسیم کار و تخصص که طبیعت برای اونسبت بکارهای اختصاصی او ( حمل ـ وضع حمل ـ وخانه داری ) قائل شده این اختلاف شغل را موجب گردیده است .

سزاوار است باین نکته توجه شود که مایه و پایه تمام مفاخر این دوره در بهبود حال زنان دیانت اسلام است . افکار نوینی که امروز زنان را درجمیع مراحل اجتماعی بقدر مردان حیثیت داده از تعلیمات زنده اسلام سرچشمه گرفته است . هنوز قانون مدنی فرانسه زن شوهردار را

صغیر ومحتاج قیمومت مرد میدانند .

اسلام درچهارده قرن قبل زنان راآن لیاقت دادکه مستقیماً امور مالی خود را اداره کنند .

اینجاست که باز تکرار میکنیم : باید خدمات مصلحین عظیم الشأن بشریت را تقدیر کرد ومخصوصاً زنان خدای را شکر گذارند که ازآنهمه مشقت و رنج و عناء نجات یافته واجد حیثیت و موقعیت و دارای رفاه و آسایش شده اند .

**حسن و قبح ذاتی واعتباری**

گرچه بعضی برآنند که حسن و قبح ذاتی نیست بلکه امری است اعتباری و نسبی و بنا براین پیشرفت تمدن مستلزم وجود رشد و ترقی نیست وبالنتیجه معلوم نیست بشر متمدن امروزی ازانسان وحشی وبربری دیروز خوشبخت تر باشد . صاحبان این عقیده میگویند چون حسن و قبح اعتباری و نسبی است وضعیت فجیع زنهای قبائل وحشی بنسبت معلومات و افکار و توقعاتشان همان اندازه ملایم طبع است که وضعیت زنان دنیای متمدن امروزی بنسبت توقعات و احساساتی که دارند .

ژان ژاك روسو وپیروان او میگویند معلوم نیست تمدن ملازم با ترقی باشد . وحشیان قدیم ازقیود وتجملات زندگی امروزه و اطاعت از قوانین ومقررات و نظامات پیچ در پیچ آزاد وآسوده بودند . ولی آثار موجوده تمدن خلاف این مدعا رانشان میدهد : جمعیت وسعادت بایکدیگر ملازمه دارند : هرقدر تعداد افراد وساکنین یك کشور بیشتر باشند رفاه وآسایش زندگی آنها بیشتر است . امروز هزارها نفر یك قطعه زمین را زراعت و از محصول آن تغذیه میکنند که سابقاً یکنفر بزحمت از آن

میتوانست نان بخورد .

آزادی وحشیان قدیم نه‌فقط مورد رشك نیست بلکه قابل تأسف است . آزادی که انسان را دستخوش گرسنگی ، سرما ، باد ، طوفان و انواع ناروائی‌های طبیعت قرار دهد و درعین حال انسان بنده احتیاجات و شهوات حیوانی وبربری بوده باشد چه قیمتی دارد ؟ عظمت و سعادت واقعی انسان دائرمدارقوای عاقله ومتفکره اواست . عقل انسان رابخدای وحقیقت نزدیك میکند . آزادی حقیقی برای انسانی است که از اسارت و بندگی هوی و هوس و شهوات نفسانی نجات یافته باشد . اگر انسان متمدن امروزی اسیر شهوات نفسانی یا گرفتار قیود تمدن است بشر وحشی دیروز هم بطور قطع بنده شهوات وهوسهای کودکانه و اسیر مظالم طبیعت بوده است.

راست است . حسن وقبح در بیشتر اموراعتباری است مثلا دزدی . با همه اتفاق آرائی که راجع بمذمت آن دیده وشنیده شده مع الوصف هنوز قبایلی یافت میشوند که دزدی نزد آنها امر پسندیده ومطبوعی است وجوانی که نتواند درراهزنی وربودن ودزدیدن اموال دیگران شجاعت ودلاوری خودرا نشان بدهد لایق آن نیست که داماد خانواده‌های محترم گردد . ولی درکلیهٔ موارد این طور نیست .

هیچوقت نمیتوانید قومی را پیدا کنید که صدای الاغ را بر آواز بلبل ونغمه قمری ترجیح دهد یا ازمنظر زیبای آسمان آبی رنگ وجمال دلربای ستارگان روشن لذت نبرد و از دیدن آبشار و باغ وگل و لاله محظوظ نگردد همان وحشیان وسیاه پوستانی که در موقع زینت حلقه بزرگ وسنگینی دربینی یا لب خود فروبرده بر کراهت منظر خودمیافزایند معلوم نیست ازصورتهای زیبا وچشمان فتان سفید پوستان لذت نبرند.

همینطور کلیه افراد انسان در مقام بساطت عقل و نفس ، حسن و قبح و خیر وشر درحسیات و معنویات را یکسان تشخیص میدهد. هر نفس خالی ازغرض وشائبه عدل وانصاف رامیستاید وازجور وستم بیزاری می‌جوید ، راستی‌را بر دروغ رجحان میدهد . علت اختلافاتی که درتشخیص حسن وقبح بعضی افعال وخلقیات بین افراد بشر مشهور میباشد اینست که عوامل‌دیگری از قبیل‌حب ذات و تربیت بدو عادت غلط درآن مداخله داشته حس تشخیص را در انسان آلوده ومشوب نموده است . بعبارت دیگر بطور کلی تشخیص تمام‌افرادانسان درکبری و کلیات‌قضیه یکسان‌و یکنواخت‌است‌اختلاف‌درتشخیص‌وقضاوت‌راجع‌بصغری‌وموارد‌جزئی‌است تمام‌افرادی که دوطرف‌متخاصم و جنگجو راتشکیل میدهند در رجحان حق بر باطل وبرتری عدل برظلم وراست بردروغ متفق‌الکلمه وهم رأیند اختلاف وخونریزی اینجاست که کدام مطلب حق‌وچه مدعائی باطل‌است کدام طرف‌راست میگوید وچه کس‌پیرامون دروغ میگردد. چون دعاوی طرفین آمیخته بغرض و مشوب بخود خواهی است در نظر هریك حق باطل وباطل حق جلوه مینماید هریك از طرفین خود را حق و طرف را باطل میداند والا درمواردیکه نفس بسیط وساده مانده و به شائبه غرض مشوب نشده محاکمه صحیح و حسن و قبح را مانند دیگران یکسان تشخیص میکند .

بنابراین سیاه روزی ومصائب طاقت فرسای‌زن‌دردوره های گذشته هرقدر از لحاظ انس‌وعادت بر خاطر زنان آسان وگوارا فرض شود باز حقیقت بدبختی و بی‌نوائی زجر دیدن و ستم‌کشیدن ، برای آنها تلخ و ناگوار بوده ودور ماندن ازتعلیم و تربیت صحیح آنها را ازرسیدن بکمال مطلوب ـ سعادت ـ دور داشته است . اینست که زنها باید نعمت آزادی

و آسایش کنونی را عملا شکر گذاری کرده متوجه باشند که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم شکر نعمت آزادی استحقاق و لیاقتی است که در برابر این مزایا باید از خود نشان بدهند و گرنه سنت خلقت نعمتی را که انسان سزاوار آن نباشد بزودی از او خواهد گرفت .

# بخش دوم

# حقوق امروزی زن و تطبیق آن

## فصل یازدهم

### حقوق زن از نظر ازدواج - انواع گوناگون ازدواج در دنیا

بطوریکه درفصل گذشته گفته شد حیوان و انسان پس از سیر کردن شکم در خود احساس شهوت میکنند.

برای ارضاء این حاجت طبیعی زن ومرد بیکدیگر نزدیك میشوند چون احساسات انسان بدوی اینقدرها باحیوانات تفاوت ندارد درمجتمعات قدیم انسانی هم مثل بعضی حیوانات تجمع زن و مرد بصورت ازدواج وجود ندارد. بلکه تا مدتی باختلاط زن و مرد اکتفا میکنند زیرا تنها داعی این تجمع ارضاء شهوت است. بعداً غریزه فطری، عشق بحفظ صورت نوعیه، انسان را مثل بعض دیگر حیوانات وادار میسازد که به ارضاء شهوت اکتفا نکند وعلاوه بر آن طالب چیزی باشد که باآن بتواند صورت نوعیه خود را حفظ وبقاء نوع را تأمین نماید. چون ضامن تأمین این منظوریك چیزو آن تولیدمثل استمردوزن درتجمع خود به تولید مثل نیز عشق میورزند. از این عشق غریزی ازدواج منظم و محدود پیدا میشود.

**ازدواج حیوانی تولید مثل**

برای روشن کردن مطلب بدواً به تجمع نروماده درحیوانات یا ازدواج حیوانی نظر اجمالی میکنیم: اختلاف نروماده بطوری که میدانیم فقط روی حس احتیاج طبیعی است. نر بدون زحمت انتخاب وتوقع وفاداری باهرماده‌ای

که توانست نزدیك میشود وبعد ازرفع حاجت از یکدیگر جدا میشوند تجمع منظم . که میخواهیم آنرا ازدواج بنامیم از غریزهٔ فطری مشعربر حفظ صورت نوعیه ناشی میگردد . بدواً تصور میشود عشق بتولید مثل تحمل زحمت نگاهداری ازموالید ومهر ورزیدن نسبت بآنها باخودخواهی وحب ذات که محور اساسی زندگی است منافات دارد وباید جهت ومبدأ پیدایش آنرا فهمید . لکن بادقت مختصری معلوم میشود که عشق بموالید هم مظهر دیگری ازخودخواهی وحب ذات است وبهیچوجه منافاتی باآن ندارد . در حیواناتی که تولید مثل در آنها بوسیله تقسیم بعمل میآید [1] مولودعین مولد ویك قسمت ازجسد اواست . درآنهائی که باتخم گذاری یازایش تولید مثل میکنند نیز مولود پارهٔ تن مولد است .

درهرحال ازعشق بتولید مثل ونگاهداری وپرورش موالید تجمع منظم و دائم یا لااقل طولانی نرو ماده پیدا میشود . دوره تجمع های غیر دائم اغلب مدتی است که برای بزرك کردن موالیدکافی باشد. پس از آنکه نوزاد ها قادر شدند خود را از مخاطرات حفظ و مستقلا تحصیل معاش میکنند . نر وماده یا پدر ومادر از هم جدا میشوند .

درحیواناتی که تعداد ماده بیش از نراست قهراً تعدد زوجات دیده میشود مثل خروس که عده‌ای مرغ راتحت اختیارخود نگاهداشته باکمال حسادت رقیبهارا از آنها دورمینماید تعدد شوهران درحیوانات کمتر دیده

---

۱ — اینقبیل توالد بر دو قسم است : تقسیمی وتکثیری — دو نوع اول حیوان پس از رشدکافی بدو قسمت منقسم شده هریك از آنها موجود جداگانه ای خواهند بود . در نوع دوم حیوان پس ازبلوغ بحدرشد دارای غلافی میشود که برای توالد آن غلاف شکافته شده عده زیادی حشرات از آن بیرون میریزند که هریك از آنها مستقلا زندگی جداگانه خواهند داشت توالد انواع مختلف میکرب ها تحت یکی از این دو قاعده انجام میشود .

میشود زیرا ماده معمولا ضعیف‌تر از نر و تحت سیطره او است و هرگز نخواهد توانست علی رغم نرخود بانرهای دیگرهم ارتباط داشته باشد.

در اغلب حیوانات درماده حس احترام وعلاقمندی نسبت بقویترین نرهادیده‌میشود. هنگام‌منازعه‌عده‌رقیب برسریك‌ماده، ماده کنارمیایستد وبا حوصله کامل منتظر است غالب معلوم شود تاخود را باو تسلیم کند. وحدت زوجه دربعضی پرندگان وچارپایان قاعدهٔ کلی است. حیواناتی که درمحل زندگی موادغذائی کم‌دارند ونوعشان متفرق وپراکنده‌است ناچار پیرو این‌قاعده هستند. علل‌دیگری هم‌که برما مجهول است‌ممکن است دخالت داشته باشد. نوعی ازبوزینه در هندوستان (ماکاك) تاموقع مرگ بیش از یك ماده اختیار نمیکند و همیشه نسبت باو وفاداراست. همچنین قرقاول وبوقلمون وطاوس نرتعداد ماده هاشان هرقدر زیادباشد بیك ماده قناعت میکنند. وفاداری فیل هم با ماده خود معروف است.

گاهی تغییرطرز زندگی رویه حیوانات را درازدواج تغییر میدهد مثلا اردك وحشی که معمولا بیش از یك ماده نمیگیرد پس ازاهلی شدن ماده‌های متعدد اختیار میکند.

گاهی وحدت زوجه و وفاداری نر وماده نسبت بیکدیگر صورت اخلاقی‌فوق‌العاده شریف وقابل توجهی‌بخود میگیرد. درانسان کمتر دیده شده‌که پس از مرگ یکی از زوجین بازمانده او مادام العمر از فقدان جفت خود متأثر واندوهگین بماند وهیچ چیز او را تسلیت نبخشدلکن ماده طوطی مخصوصی‌در ایلینوا(۱)در مرگ‌نر خودغذا نمیخوردتابمیرد چنین وفاداری درباغ وحش پاریس‌ازیکنوع میمون‌هم‌دیده‌شده‌است.(۲)

---

۱ ـ Illinois یکی از ایالات متحده آمریکای شمالی و ۷،۶۰۰،۰۰۰ جمعیت دارد پایتخت آن Spring field و شهر مهمش شیکاکو است.

۲ ـ کتاب La Sociologie ص ۳۲۶ چاپ سوم

تفاوت حیوان وانسان اینجاست که احساسات وعواطف باعقل وهوش نسبت مستقیم ندارند بلکه میتوان گفت تاحدی نسبتشان معکوس است .

بالجمله در ازدواج حیوانی قانون مسلمی که آنرا ایجاد و اداره میکند قانون احتیاجات حیاتی است طریقه ای که بهتر تولید مثل و رفاه آنرا تأمین کند انتخاب ، عادت ، وبعد غریزه فطری میشود .

**ازدواج انسانی** درجوامع بشری هم همین طور انسان تابع قانون احتیاج است . بدوا داعی و محرکی جنز شهوت وجود نداشته . قانونی که برای حفظ اخلاق وحمایت ضعیف وضع شده باشد یافت نمیشده هرطائفه وقبیله‌ای برطبق مقتضیات مزاجی وخصوصیات محیط وتعداد زن ومرد ومشکلات زندگی وتحصیل معاش ابتدا اختلاط زن ومرد وبعداً روی غریزه تولید مثل ازدواج منظم ومشروع رامعمول داشته است . چون علل وعوامل زیاد ومختلف درپیدایش انواع واقسام متنوعه ازدواج در جوامع وقبائل مختلفه بشری دخالت داشته نمیتوان قاعده منظمی برای تحول وترقی آن در دست داشت و بهبود آنرا همه جا یکنواخت فرض کرد . فقط بطور اجمال میتوان گفت که بنسبت رشد اجتماعی وعقلی درملل واقوام مختلفه کیفیت ازدواج طریق تکامل پیموده واز اختلاط بدوی بصورت ازدواج قانونی ومشروع درآمده است .

ذیلاانواع ازدواج‌ها که درقبایل واقوام مختلفه معمول بوده وبعضاًهم معمول است شرح میدهیم:

۱ ـ ازدواج خارجی[1]

بعضی ازملل متمدن قدیم مثل هندوها وچینی‌ها وبسیاری ازقبائل

---

۱ ـ Exogamie

وحشی هم اکنون معتقدند که نباید بازنان خانواده وقوم وقبیله خود ازدواج کرد . بلکه باید زن وشوهر از دو ریشه جداگانه باشند . شدت وضعف این عقیده زیاد است . بعضی ازاقوام بعدم ازدواج بامحارم واقربا تادرجه ششم قناعت کرده‌اند وبعضی دیگر مطلقا تزویج زنان قوم خود را صحیح نمیدانند .

ازدواج خارجی برسه قسم است :

۱ ـ خواستگاری عادی ازطرف کسان داماد و قبول کسان عروس درمقابل پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده پدری بـه خانواده خود میدهد .

۲ ـ خواستگاری که معمولا بامخالفت کسان زن واستنکاف شخص او مواجه شده لـکن این استنکاف و مخالفت تصنعی است داماد بکمك دوستانش علی رغم تظاهر خـانواده زن موفق میشود عروس رااربوده با خود ببرد .

۳ ـ اسیر کردن و ربودن پنهانی زن علی رغم زن بدون اطلاع خانواده او .

دو قسم اول در ازدواج داخلی هم وجود دارد . لکن قسم اخیر منحصر باقوامی است که مقیدند بازنان قبیله خود وصلت نکنند . میتوان گفت چون ازدواج را عبارت از اسیر کردن زن میدانند وسزاوار نیست مرد نسبت بزنان قبیله خود چنین تعدی وستمی روا دارد بناچار ازقبیله اجنبی زن میگیرند.

دراسترالیا وتاسمانی تاچندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد دراطراف قبیله کمین میکرده همین که زنی را تنها ودور ازکسانش میدید باو حمله کرده باچماق ضربت سختی باو زده اورا بیهوش میکرد وسپس

گیسوانش را گرفته کشان‌کشان نزدیك قبیلهٔ خود میآورد ، بعد یکی دوساعت اورا رها میکرد تابحال خود بازآید . پس ازبهبودی باو تکلیف میکرده که دنبال او بخانه‌اش بیاید و زن او باشد . بعد از ربودن زن مردان دو قبیله با هم‌کنار میآمدند بدین ترتیب‌که روز معینی وجوه دو طایفه درمحل معینی جمع شده جوانان قبیلهٔ عروس باتیر وکمان بداماد تیراندازی میکردند . دامادسپر برسرمیکشید، مخصوصاً رعایت‌میکردند تیر بداماد اصابت نکند . پس از چند دقیقه جنگ تمام و صلح بر قرار می شد .

در این موقع داماد ازکسان عروس مهمانی میکرد اغلب برای تحقق صلح پس از مهمانی عروس و داماد را بدرختی بسته یك دندان انیاب از هر دو می شکستند !

بعداً آن زن عیال مشروع آن مرد میشد ومرد هر معامله ای میخواست میتوانست با او بکند . بقدری این عمل در استرالیا رایج و اهالی بآن مأنوس بوده‌اند که‌کودکان دربازیهای خود آنرا تمرین میکردند .

ظاهراً طرز دومی‌که ذکر شد یعنی ربودن تصنعی از آثار اسارت واقعی وصورت تلطیف شدهٔ آنست . در هرحال چون این طرز زناشوئی وانجام این تشریفات ومقدمات‌کارآسانی نبوده جوانان استرالیائی اغلب عزب مانده از زن گرفتن صرف نظر میکردند یا بوسیلهٔ اختلاط بربری مردان با زنان رفع حاجت میکردند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا ودوستان خود را برای مدت معینی اجاره میکردند .

ازطرف دیگر باید متوجه بودکه ازدواج در این قبایل نه فقط از حیث صورت بلکه از نظر معنی هم ازمنظور ومفهوم واقعی خود منحرف

ومنصرف شده بود . ازدواج معمولا برای رفع شهوت و توالد نبوده بلکه زن گرفتن يك مرد عبارت بوداز اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی که برای هیزم جمع کردن ، بارکشی کردن ، آب کشی ، وسایرمشاق زندگی پرمرارت آن نواحی بکار بیاید . ضمناً اگر ارباب (شوهر) میل میکرد ممکن بود برای التذاذ هم مورد استعمال پیدا کندوگرنه بمنظور رفع شهوت بدون اینکه اسم زناشوئی بر آن اطلاق شود دختران و پسران جوان قبیله روزها بایکدیگر محشور و مخلوط بودند. دختران ازسن ده سالگی مجاز میشدند که با پسران چهارده ساله معاشرت کنند . حتی گاهی پدر ومادر جشن گرفته بدختران خود اجازهٔ آزادی میدادند. شبها رادختران بایستی از مهمانان قبیله پذیرائی میکردند . چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود کمتر زنهائی را که سی سال تمام نداشته باشند اسیر میکردند.

چون اختلاط بخودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسل میشود باضافه بطوریکه در فصل نهم دیدیم دخترکشی هم بین این اقوام رایج بوده است طبعاً عده زنان قبیله کم میشود ، اینست که میل باختلاط وازدواج خارجی رواج پیدا میکند .

رؤسا واغنیاء قبیله چند صد زن دراختیار خود دارند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشروع واختصاص بشوهر دارند بقیه را رئیس برای تسلیم بسواران و نوکران خود اختصاص میدهد که بدینوسیله آنها را تشجیع وحس وفاداری و خدمتگزاری را در ایشان تقویت نماید . ارث مختص پسرهای زنان مشروع بوده است . زنان مشروع نسبت بشوهر وظیفه دیگری نیز داشته اند که هنوزهم دربعضی نقاطرایج وشایع است:

در جزیره ویتی زن باید ابتدای عروسی دختر بچه زیبائی را بین قبیله جستجو کرده بدختری خود قبول واو را تربیت نماید . پس ازبلوغ

بسن معینی که ضمناً ازن مشروع هم مسن شده بایستی یك روز صبح دختر مزبور را شستشو داده معطر کرده او را همراه برداشته وارد اطاق شوهر شده دختر را برهنه کرده بشوهر خود تسلیم نماید وخود آهسته وبی سر و صدا برگردد .

درازدواج خارجی (گرچه اطلاق اسم ازدواج بر آن نمیتوان کرد) چون زوجین ازدوقبیله هستند هیچیك زبان دیگری را نمیفهمند بقدری علقه ومحبت بین زن وشوهر نادر و کمیاب است که پس از چندین سال زندگانی مشترك هیچکدام نخواسته اند زبان دیگری را بیاموزند فقط باعلائم و اشارات بایکدیگر سخن میگویند .

۲ ازدواج داخلی[1]

بعکس آنچه ذکر شد بعضی اقوام و ملل چه متمدن چه وحشی مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیك یادور افراد یك خانواده ولااقل بین افراد یك قبیله بعمل آید . درملل متمدن مثل ایران ومصر قدیم منطق این نظریه حفظ پاکی و اصالت خون بوده ـ بطوریکه در فصل ششم گفته شد ایرانیان قدیم حفظ انساب وپاکیزگی خون خانواده‌ها را ازاهم واجبات میدانستند و ازترس اینکه اختلاط خون موجب آلایش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می دانستند . مصریان قدیم نیز اغلب خواهر خود را تزویج میکردند. اغلب ملکه های مصر افتخار میکردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه‌اند .

در پرو ( امریکای جنوبی ) هم ازدواج داخلی بوده و ابتدا پادشاه انکا[2] فقط حق داست خواهر خودرا تزویج کند لکن مشروط بر اینکه خواهر ازمادر دیگری باشد . بعداً این خصوصیت برؤسا وبزرگان

۱ـ Endogamie ۲ ـ Inca لقب پادشاهان سابق پرو است

هم تعلق یافت .

درقبائل وحشی ازدواج داخلی وتزویج محارم علتی جز بی بضاعتی اهالی و آسانی و کم خرجی این قسم ازدواج ندارد . اصولا عادات و رسوم که بعداً بصورت قانون مدون درمیآید تابع احتیاجات طبیعی و ناشی از مختصات محیط هرقومی است حتی اخلاق عمومی هرقوم نیزتابع همان احتیاجات است . اگر وضعیت زندگی اقوام را مطالعه کنیم می بینیم هر یك ازدو ازدواج داخلی یاخارجی که درهرقومی رایج بوده بااحتیاجات واوضاع واحوال طبیعی آنقوم وفق میداد : مثلا درقبائل کم جمعیت ازدواج معمولا خارجی ، وبالعکس درطوائف پرجمعیت داخلی است . دراقوامی که تعدادزنان زیاداست تعدد زوجات رایج وجاهائی که مردان بیشترند وحدت زوجه وگاهی تعدد ازواج شایع است .

دراقوامی که از خارج زن میگیرند تقویت نژاد وتطهیر نسل بهتر تأمین میشود ، زیرا طبق قاعدهٔ که در نباتات و حیوانات حکمفرماست اختلاط انساج بیگانه بایکدیگر دررشد ثمرهٔ اختلاط مؤثراست .ازدواج باخویشان نزدیك ومحارم گرچه ظاهراً برای حفظ خون از آلایش بخون های بست مفید بنظر میرسد ، لکن درنتیجه همان قاعده طبیعی موجب تدنی وانحطاط نسل میشود . اینست که امروز درهمه قوانین ملل متمدن ازدواج با محارم ممنوع و اخلاقاً مذموم است . عمربن الخطاب بر قومی گذشت که همه ضعیف و زرد رنگ بودند . پس از تحقیق معلوم شد جز با زنان قبیله خود ازدواج نمیکنند . آنها را نصیحت کرد که از خارج زن بگیرند ، گفت : مگر نشنیده اید رسول الله فرموده تزوجوا واغتربوا .

هربرت اسپنسر معتقد است ازدواج خارجی که مستلزم ربودن زن است خاص اقوام جنگجو میباشد و بعکس در طوائف آرام و صلح دوست ازدواج داخلی است . لکن برخلاف این نظریه اهالی زلاندجدید که جنگجوترین ساکنین اقیانوسیه اند در داخله و حتی بامحارم خود ازدواج میکنند .لنان[1] عالم اجتماعی دیگر تصور کرده اسیر کردن زن وربودن او مخصوص ازدواج های خارجی است درصورتیکه درزلاند جدید بااینکه از خویشان ولااقل ازقبیلهٔ خود زن میگیرند معذلك زن را ازخانواده اش میربایند . بطوریکه قبلا ذکر شد ربودن زن چه ازداخل و چه ازخارج قبیله برای اثبات لیاقت وتوانائی مرد است و در نظر این اقوام مردیکه این قدرت را نداشته باشد مستحق زن داشتن نیست .

۳ ـ تعدد زوجات

در این طرز ازدواج علل و عوامل مختلفه دخالت دارد . فزونی تعداد زنان برمردان شرط اولیه آنست . میتوان گفت در قومی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع از تعدد زوجات با تجویز وترویج فحشاء ملازمه دارد زیرا قطع نظر از امر معیشت بالطبیعه زن ازمعاشرت بامرد بی نیاز نیست ، بنابراین زنانی که بی شوهرخواهند ماند قهراً بطرف فحشاء متمایل میشوند . درهرحال کیفیت ومزایا یامعایب این امرجداگانه قابل بحث است معمولا در نقاطی که تعدد زوجات جائز است چون نگهداری از چند زن مئونهٔ مادی لازم دارد مختص به اغنیاء ومتمکنین است . جز در ملل عیسوی مذهب در سایر نقاط عالم تعدد زوجات مجاز است . در

---

۱ ـ Lennan

اسلام جواز آن مشروط بتمکن مادی مرد و رعایت عدالت و مروت بین زنان و جز در این صورت ممنوع است .

حتی صرف احتمال باینکه مرد نتواند بین آنها رعایت عدالت کند برای ممنوعیت آن کافی است . در بعضی اقوام تعدد زوجات فقط وقتی مشروع است که زن سترون باشد . در اغلب قبائل آفریقا مثل هوتانتوها و کافرها[۱] تعدد زوجات رایج و مورد میل واستقبال هر دو جنس زن و مرد ـ میباشد .

مبلغین مسیحی در تبلیغات خود بیشتر درخصوص منع تعدد زوجات باشکال برخورده‌اند . علت استقبال زنان از این موضوع اینست که چون زحمت ومشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است زنها میل دارند در این مرارت‌ها شریك داشته باشند .

طبعا هرچه تعداد زنها بیشتر باسد زحمتشان کمتر است حتی میل دارند شوهرانشان زن جوان بگیرند زیرا اولا زنهای جوان اززن اولی اطاعت کرده تحت نفوذ او بسر میبرند و ثانیاً هرچه جوانتر باشند بیشتر کار میکنند وباضافه چون ازطرف شوهر محبت وعلاقه مطلقاً نسبت بزن ابراز نمیشود حسد ورزی زنان با یکدیگر موضوع ندارد .

۴ ـ وحدت زوجه :

ابن طرز زناشوئی درکشورهای راقیهٔ غربی و عموم ملل مسیحی رایج است. درنقاطی که تعداد زنان بیشتر ازمردان نباشد بهترین وصحیح ترین طرز ازدواج است . در بعضی طوائف وحشی و جاهل هم ازلحاظ ضعف مفرط قوای دماغی و جسمی و فقر و بی بضاعتی بیش ازیکزن نمیگیرند ،

۱ ـ Cafrtes - Hottentos

مثل ودال های[1] سیلان هندوستان[2] اهالی جزایر لوچو[3] در نزدیکی چین که در عین اینکه زن با اسارت و بدبختی تمام مطیع اراده مرداست مردان بیش از یك زن نمیگیرند[4].

۵ ـ تعدد شوهران . یازواج ضمد[5]

در پیدایش و شیوع این طرز زناشوئی عجیب و خلاف طبیعت دو عامل مؤثر همیشه دخالت داشته است : یکی کم بودن تعداد زنان نسبت بتعداد مردان ، و دیگر پستی سطح افکار واحساسات و تنزل وانحطاط فوق العاده اخلاق اهالی . بطوریکه در فصل نهم دیدیم این دو عامل با یکدیگر بستگی و ارتباط کامل دارند ، زیرا طبعـا تعداد زنان هر ملت کمتر از مردان نیست بلکه در اغلب اقوام آمار دقیق یا تقریبی فزونی تعداد زن بر مرد را نشان میدهد .

بنابراین کمیاب شدن دختران چنانچه درعربستان جاهلیت و دیگر اقوام جاهل و وحشی دیدیم معلول نادانی و بی تربیتی مردان است ، چه از طریق کشتن دختران و چه از راه سقط جنین و چه بوسیله فحشاء و اختلاط زن و مرد که خود موجب عقیم شدن زنان و قطع نسل خواهد شد . این طرز ازدواج بصورت اختلاط وهرج و مرجی که در ایام اولیه تشکیل اجتماعات بشری وجود داشته شبیه تراست وظاهرا هم دنبالهٔ همان بی نظمی هاست .

مسلماً در اغلب جوامع بشری یك روزی بجای ازدواج مشروع مانند بعضی تجمعات حیوانی اختلاط محض حکمفرما بوده است درجزیرهٔ کالدونی جدید که ازدواج خارجی شایع است مزاوجت بین اقوام وخویشان

۱ ـ Weddal ۲ ـ La Sociologie ص ۳۰۱ چاپ سوم ۳ ـ Lou - Tchou
۴ ـ La Sogiologie ص ۳۶۱ چاپ سوم ۵ ـ La polyandrie

ممنوع میباشد . این ممنوعیت مختص بخویشان مادری است .

ازاینجا معلوم میشود که درنتیجه سوابق و آثاریك اختلاط قدیمی تشخیص پدران اطفال مشکل است و تنها هویت مادران مشخص است . درقبیلهٔ آنداما نیت ها[۱] زن متعلق بهمه افراد خانواده است و مقاومت درمقابل هریك ازمردان خانواده گناه بزرگ محسوب میشده و گناهکار راکیفر میداده اند .

درقبیلهٔ نائیر های[۲] مالابارزنها معمولا پنج الی شش شوهر دارند و میتوانند تا دوازده شوهر داشته باشند . هرده روزی بایك شوهرزندگی میکنند و هر یك از شوهران هم ممکن است نسبت بچندین زن سمت شوهری داشته وهر چند روزی با یکی ازآنها باشند . دراین قبیل قبائل ومخصوصاً ساکنین نواحی هیمالیا تعدد ازواج برای زن مطلقاً شرم آور نیست و بهیچوجه بحیثیت اجتماعی او لطمهٔ ای نمیرساند . مثلا در نزد نیول‌ها[۳] دروغ ولو دروغ کوچك وبی‌اهمیت فوق‌العاده مذموم است لکن تعدد شوهران اخلاقاً مانعی ندارد .

دراین‌قبیله راجع بشناسائی وتقسیم اولادی که ازاین‌طرز زناشوئی بدست میآید هیچ گونه اختلافی بین پدران روی نمیدهد : ارشد اطفال متعلق به‌ارشد پدران‌است وبقیه بهمین ترتیب بنسبت سن تقسیم میشود . درعربستان جاهلیت زن بایستی بین‌شوهران‌خودشبیه ترین آنها رابطفل، نامزد پدری میکرد .

گاه میشدکه همگی ازقبول‌این سمت استنکاف میورزیدند دراین صورت اولاد بنام مادر خوانده میشد .

---

۱ ــ Andamanites جزایری است کنار خلیج بنگاله‌در جنوب بیرمانی ۲۸۰۰۰ جمعیت دارد ، ۲ ــ Naïres ۳ ــ Népauls

## ٦ ـ ازدواج ابتیاعی.

دراغلب ملل متمدن دنیا ازایام قدیم تاچندی پیش ودر بیشتر قبائل وحشی هم اکنون دخترحکم کالائی‌را داشته ودارد که پدراورامیفروشد در رم ویونان قدیم بطوریکه دیدیم یکی از اقسام رایج ازدواج خرید و فروش دختر بوده است محتاج بتوضیح نیست که طرز ازدواج درهرقومی با ارزش وموقعیت اجتماعی زن نسبت مستقیم دارد. بهمان نسبت که وضعیت زن در مجمع بهبودی یافته طرز ازدواج هم تلطیف و ترقیق و حقوق زن درآن بیشتر رعایت شده است.

دراقوام بدوی دختررا بمعنای واقعی وحقیقی فروش میفروخته‌اند بعداً ثمن معامله بصورت مهریه درآمده. بعدازآن چون زن شریاك واقعی زندگی مرد وکلیه حقوق بااومتساوی تلقی شده موضوع خرید وپرداخت قیمت از بین رفته است.

درافریقا قبیله هوتانتوها[1] دختررادرقبال چند رأس گاو نر و ماده میفروشند. دختر هرچه جوانتر باشد قیمتش بیشتر است، زیرا درنتیجه هوای گرم دختران زود بالغ وزود پیرمیشوند. جون ازدواج امر تجاری است با رضای طرفین هم قابل فسخ است.

درقوم کافرها[2] اگرتمام قیمت دختررا بپردازند پدر دختر دیگر حق مالکیت نسبت بنواده‌های خودندارد وگرنه نسبت بآن مبلغ ازقیمت که نگرفته مالك آنها است و میتواند دختران دختر خود را بفروشد. درقبیله سولیما[3] زن میتواند هر وقت خواست پولی که گرفته پس داده بدیگری شوهر کند. درگینه[4] علاوه براین باید بنسبت تعداد اولادی هم

---

۱ ـ Hottentos ۲ ـ Caffres ۳ ـ Solimas ٤ ـ Guinèe

که مرد زحمت تولید آنرا کشیده زن بشوهر مبلغی بابت قیمت آنها بپردازد.

درکورانگو[۱] دختر بیش از یکمرتبه قابل فروش نیست پس از طلاق و آزادی ازقید رقیت مرد، مالك خود وآزاد میشود. پیر مردها دختران جوان را میخرند. بمرگ آنها زنها آزاد شده بمیل خود وصلت میکنند زیرا این دفعه زنند و آزادند.

درقبائل افریقائی که زن را میخرندچون خریدبمفهوم واقعی خود عملی میشود زن باید تاحدی که میتواند کار کند وچون هیچ موجب وداعی اخلاقی برای کمك مرد بزن وجود ندارد این تعاون جز در جا هائی که دیگر زن قدرت کار نداشته باشد مورد پیدا نمی کند.

یکی ازسیاهان به سیاح اروپائی گفته: چون او را خربده ام باید مثل گاو برای من کار کند. دربعضی قبائل صحرا دختر باید باارتکاب فحشاء قیمت خودرا تحصیل وبخانواده خود بپردازد، وبعداً درفروختن خود (شوهر کردن) آزاد وقیمتی را هم که ازمرد میگیرد خودش مالك می شود.

در بعضی نقاط اگر مرد نتواند قیمت دختر را بپردازد بایستی معادل آن بخانواده دختر خدمت کند. جنانچه موسی (ع) برای تزویج صفورا دختر شعیب سالها برای او شبانی کرد و همچنین یعقوب برای ازدواج راحیل مدتی گوسفندان خانواده زن خود «لابان» را به چراگاه میبرد ونسبت بخانواده مزبور خدمتگزاری میکرد. درافریقا پس از آنکه مرد دختر پیدا کرد دیگرحق ارتفاق پدر زن ازاوبرداشته میشود، زیرا آندختر را معمولا بخالویش مجاناً شوهر میدهند: پس بالنتیجه خانواده

---

۱ - Kourango

زن بدون پرداخت قیمت دخترزا از داماد خود خریده است .

درپولینزی موقع شوهر کردن دختر، پدریابرادرش بدامادمیگوید: این ملك تو است و تو ارباب ومالك او هستی ، اگرازاو ناراضی شدی می توانی اورا بفروشی - بکشی بخوری۱- درموردیکه پدر درمعامله خود را مغبون فرض کند تا مدت معینی میتواند دختر را پس گرفته بدیگری گرانتر بفروشد .

درسوماترا ( از جزایر مالزی ) برعکس سایر نقاط اقیانوسیه زن میتواند شوهر برای خود بخرد ؛ باین ترتیب که خانواده دختر مردی را بادادن مبلغی بدامادی قبول کرده درداخله خانه می پذیرند. دراینصورت شوهر کارگر خانواده عروس محسوب شده و باید بحساب و نفع آنها کار کند اولاد و آنچه پیدا کند متعلق بعیال اواست ولی این طرز ازدواج نادر ومانند سایر نقاط ، معمول همان خریدن دختر بوسیله شوهر است .

دراین قسم ازدواج - خریدن زن - دوخاصیت مشخصه وجوددارد که اثر قهری وطبیعی حق مالکیت است : اول استفادهٔ مادی بردن اززن چه بوسیلهٔ کارکردن وچه باهرگونه معامله که مرد صلاح بداند نسبت باو بکند ، ازقبیل اجاره دادن - قرض دادن - معاوضه کردن و فروختن او ، درست مثل معاملاتی که انسان حق دارد نسبت بهرمالی بکند : دوم ممانعت دیگران از تعدی کردن بحقوق مالکانهٔ مرد . درعین اینکه زن باید برحسب تجویز وامر شوهر با مرد اجنبی معاشرت کند اگر بدون اجازه ورضای شوهر مرتکب چنین عملی شد به شدیدترین وجه عقوبت میشود . این مجازات ازنظر حسد و غیرت وعفت وشرف نیست - مفهوم این معانی شاید براغلب این قبائل مجهول بوده و هست ؛ بلکه از لحاظ

۱ - La Sociologie فصل زناشوئی درپولینزی

تعدی بحق مالکیت مرد است درکالدونی جدید زن زانیه برطبق تصمیم شورای پیران فوراً کشته میشود .

درقبیلهٔ آشانتی های افریقا[1] درمورد زنا زن را میکشند یا بینی او را بریده بغلامی‌شوهر میدهند .

باضافه اگر سر شوهر را فاش کند لب بالای او را میبرند . اگر بمذاکرات شوهر با دیگران محرمانه گوش فرا دهد گوش اورا میبرند . اگر شوهر سه سال غایب شد زن میتواند شوهر کند؛ لکن درصورت مراجعت شوهر اولی زن وبچه هائی که از زناشوئی دوم تولید شده اند متعلق بشوهر اول است . درمذهب برهما پادشاه بایدزن زانیه وهمدست مجرم او را درمیدان عمومی درنظرتماشاجیان بخورد سگها بدهد . این درصورتی است که مرد خطا کار برهمن باشد وگرنه بایستی اورا برهنه کرده روی تختهٔ آهنی که ازآتش سرخ شده است بخوابانند .

این مجازاتهای شدید همه نتیجه اصل مالکیت شوهر و خریدن دختر ازطرف او است که عمومی ترین و شایعترین طرز ازدواج در دنیا بوده وحتی بین نژادآریائی‌واقوام نسبتاً متمدن ازقبیل ژرمنها ، فرانکها واسلاوها هم رواج داشته است . فقط ژرمنها پس‌ازچندی بجای خریدن دختر قرارگذاشتند قیمت اورا بصورت مهریه وبوسیلهٔ هدیه بخوددختر بپردازند.ظاهراً این‌هدایا ملك دختر بوده، ولی‌معناً بپدر تعلق‌می‌گرفت . شب اول عروسی مبلغی بنام «اسکولوم»[2] یا «ازلس»[3] یا قیمت اولین بوسه(رونما)میپرداختند وصبح روزعروسی هم‌هدیه‌ای‌بنام‌هدیه صبحا[4] نه

---

۱ - Achantis ۲ - Oscnlum ۳ - Oseles ٤ - Morgengale

به عروس میدادند.

۷ـ ازدواج میراثی

این قسم زناشوئی ازجمله آثارحقوق مالکانه مرد برزن بوده‌است درگابون[1] افریقا بعد ازمرگ شوهرزن یا زنانش بوارث یا بورثه قانونی او میرسیده اند: وارث میتوانسته خود از زن استفاده کند و میتوانسته باقوام دورتر متوفی انتقال دهد. در قبیله یاریبای افریقا[2] نیز پسر، زن بیوه پدر را ارث میبرده، اگر مادرخود بود فقط استفاده بارکشی وکار کردن از او میکرد و اگر مادر او نبود میتوانست با او هم بستر شود. در عربستان جاهلیت وارث متوفی جامهٔ خود را بروی زن او میافکند و باین عمل‌زن را مثل ترکه متوفی‌بارث میبرد. وارث همه‌گونه اختیاری نسبت باین زن داشت. اگر مادر خودش نبود میتوانست اورا بدون‌مهر عیال خود قرار دهد ومیتوانست او را بدیگران شوهر داده ازمهریه اش استفاده‌کند. و همچنین ممکن بود او را از شوهرکردن ممانعت کند. دیانت اسلام این میراث باطل وزناشوئی ناروا را لغو نمود:

**یاایها الذین آمنوا لایحل لکم ان ترثوا النساء کرهاً**. ۳

۸ـ ازدواج اجباری وقهری

این نحو زناشوئی هم بطوریکه ازتعریف آن برمیآید از آثارضعف زبونی زن نسبت بمرد است. اعم از اینکه ازدواج بصورت فروش یااسارت دختریاصورتهای دیگر درآمده باشد بی‌نوائی وناچیزی دختران وزنان درقرون متمادی آنها را مجبورکرده درانتخاب شوهراز رأی پدر یا ولی خود متابعت‌کرده وحتی برخلاف میل و نظر خود تسلیم شوند.

---

۱ـ Gabon ۲ـ Yaribas ۳ـ ای گروه مؤمنان‌حلال نیست برای شما که زنان‌را بنام‌میراث برخلاف میلشان‌بخود اختصاص دهید.

مظاهر مختلفه این اجبار واضطرار دراعصار گذشته دربیشتر نقاط دنیا، چه ملل متمدن وچه قبایل وحشی دیده میشود .

دراقوام مختلفه آریائی ساکن اروپادرزمان ملوك الطوایفی دختران وزنان بایستی ازپدر وارباب (سنیور) وپادشاه برای شوهر کردن استجاره می کردند .

اغلب اتفاق میافتادارباب مزاوجت باشوهری راکه دختروخانواده اودرنظر گرفته بودندتصویب نمینمودوزن رامجبورمیکردبمردبخصوصی که اوانتخاب وتحمیل میکرد شوهر کند .

درمذهب یهود واغلب قبائل غیرمتمدن افریقا وامریکا وآسیا و اقیانوسیه یکنوع ازدواج اجباری بنام لویرا۱ وجود داشته‌ودارد : باین ترتیب که مرد بناچارباید بیوه برادرمتوفای خودرابزنی بگیرد چه متأهل باشد چه مجرد تناسب سن دراین زناشوئی هیچ رعایت نمیشود ، تمایل زن ومرد هم در آن مداخله ندارد .

ولی بعکس سایرانواع ازدواج اجباری اینجا بیشتر اجبار برای مرد است ، معمولا زن باین زناشوئی متمایل است زیرا اگر برادرشوهر اورانخواهد حیثیت اجتماعی اوهتك خواهد شد ـ ولی مردچه بخواهد وچه نخواهد چه مجرد باشد چه متأهل باید اوراتزویج کند .

درایران قدیم چنانکه درفصل ششم دیدیم درزواج ابدال زن یا دخترمتوفائی که پسر ازخودباقی نگذاشته بایستی بانزدیکترین خویشان پدری یاشوهری خود ازدواج کند .

دریونان قدیم هم نظیراین اجبار برای دختری که میخواسته ازترکه

۱ — Lévirat

پدر استفاده کنـد در ازدواج باخویشی که ازپـدر او ارث میبرده وجود داشته‌است دراغلب قبائل سرخ بوستان امریکا مثل بلاك فیت ها۱ وازاژ ها۲ وشین ها۳ وژواها٤ وکاوهاه وکریزها٦ وکروها۷ ومینی تاری‌ها۸ خواهرهای کوچکتر زن هرمردی قهرا و اجبارا عیال آن مرد محسوب میشده ونسبت بتمام اطفال آن مرد هریك سمت مادری پیدا میکردند. اضطرار بابهبود وضع زن تدریجاً تخفیف پیداکرده تااخیراً که درقوانین ملل متمدن بصورت استشاره وقبول نصیحت درآمده است. قبلا برای دختر موجودیتی قائل نبودند تا رأی اورا در انتخاب شوهر بچیزی بشمارند. اصلا دختر طرف معامله واقع نمیشد بلکه شیی مورد معامله بود که متعاملین (پدر او وداماد) روی او معامله میکردند.

یکی ازجهانگردان فرانسوی درچین پس ازمطالعهٔ کافی مینویسد که دختران حتی فرض هم نمیتوانند بکنندکه دراین معامله نظرشان استفسار شود. متدرجاً زن طرف معامله شده و باید مستقلا مزاوجت با فلان مرد را میل کند.

مداخله والدین واولیاء ازاین نظراست که چون آنها مسن تر و آزموده ترانند وطبعا بصلاح وسعادت دخترخودعلاقه دارند بهتراین‌است که دختربا آنها دراین امرخطیر مشاوره کند وازایشان نصیحت بپذیرد.

درقانون مدنی فرانسه سن قانونی برای کبر نسبت به پسرودختر بیست و یکسال است، لکن فقط از لحاظ ازدواج برای دختر پانزده و برای پسر هیجده سال کافی است. ازدواج درکمتر از این سن جز در مواردا ستثنائی آنهم بااجازه‌شخص رئیس جمهور کشورفرانسه‌مقدور نیست.

---

Sheyennes — ۳ Osages — ۲ Black-Feet — ۱
Minitaris — ۸ Crows — ۷ Creas — ٦ Kawes — ٥ Jows — ٤

دختر و پسری که کمتر از بیست و یکسال دارند باید از ابوین و درغیاب آنها ازجد خود تحصیل اجازه کنند ـ بدون رضایت آنهاز ناشوئی امکان ندارد . از بیست ویك تابیست وپنج سالگی درصورت عدم رضایت والدین بایستی بوسیلهٔ اظهار نامهٔ رسمی موضوع ازدواج را باطلاع آنها رسانیده تقاضای موافقت کنند . اگرپس ازانقضاء مدت کافی اجازه ندادند و دلیل موجهی هم بر رد این تقاضا نداشتند عقد واقع میشود .

درقانون مدنی ایران هم سن قانونی پانزده و هیجده سال است . در مورد استثنائی که مصالح خانوادگی ایجاب کند ممکن است دادگاه (محکمه) روی پیشنهاد دادستان (مدعی العموم) سن لازم را تا سیزده و پانزده سال تخفیف دهد .

شوهر کردن دختر بین سن پانزده وهیجده سال (که سن بلوغ قانونی برای کلیه معاملات است) موکول باجازه ولی او است . بیش از سن هیجده سال نکاح دختر باکره باز منوط باجازهٔ پدر یاجد پدری است و اگر آنها بدون علت موجه اجازه ندهند ، دختر میتواند با معرفی کامل مردی که میخواهد باو شوهر کند بدفتر ازدواج مراجعه وبوسیلهٔ دفتر مزبور مراتب را به ولی خود اطلاع دهد . پس از پانزده روز از تاریخ اطلاع درصورتیکه ولی دختر مانع قانونی برای این ازدواج نتواند نشان بدهد نکاح واقع میشود. بنابراین امروزه مداخلهٔ والدین فقط جنبهٔ شور و نصیحت دارد و درهرحال اگرهم اثرقطعی داشته باشد اثر منفی است: نمیتوانند دختررا مجبور کنند بمردی که میل ندارد شوهر کند فقط ممکن است او را از ازدواج بامردی که صلاح نمیدانند منع نمایند .

## ۹ ـ ازدواج رسمی

امروزه در کلیهٔ ملل متمدن چون امر ازدواج اساس تشکیل خانواده‌ها

پایه و سازمان اجتماعی هر کشوری است. موضوع زناشوئی امر رسمی تلقی شده و کیفیت آن تحت نظارت و مراقبت قانون قرار گرفته است. در تمدنهای قدیم دولت کم و بیش باین امر خطیر توجه مبذول میداشته. مثلا مردان طبقه پائین نمیتوانسته اند با زنان طبقه بالاتر ازخود ازدواج کنند.

در کشور پرو (امریکای جنوبی) درقرن شانزده ـ قبل از ورود اسپانیولیها ـ دورهٔ حکومت مقتدرانه سلاطین که انکا [1] نامیده میشدند ازدواج امر رسمی وعمومی بوده و جز با مداخله مقامات رسمی صورت پذیر نبوده است. سالی یکبار مردم پایتخت کوزکو [2] درمرکز، و مردم شهرستانها درشهر خود جمع میشدند.

درمرکز شخص انکا ودرشهرستانها مأموریتی بنام کوراکا [3] دختران مستعد برای نکاح را با پسرانی که مهیای این کار بودند تزویج میکردند. سلطان پرو به جوانانی که زن میگرفتند یك خانه برای سکونت و یك قطعه زمین برای زراعت میبخشد.

درمغولستان زنای مردان متأهل مستلزم برداخت جریمه را از لحاظ جنبهٔ عمومی جرم حکومت دریافت میداشته است واین خود نشانهٔ بزرگی است ازاینکه امرزناشوئی درنظر مغولها موضوع رسمی ومرتبط بمنافع عمومی جامعه بوده است.

۱۰ ـ ازدواج خصوصی

بعکس آنچه درملل متمدن ذکرشد، در بیشتر نقاط غیر متمدن

---

۱ ـ Inca ۲ ـ Cuzco لیما پایتخت جدید آنکشور است.
۳ ـ Curacas

وقبائل وحشی ، زناشوئی امر خصوصی و فردی است که بهیچوجه دولت و جامعه بآن نظری ندارند . قوانین خاصی برای طرز زناشوئی وضع شده است ، هرکس برطبق مشتهیات وتمکن خود بشکل خاصی زن میگیرد . طرز رفتار با زن بسته بحیثیت و ترتیب خانوادگی طرفین و عواطف و احساسات مرد است .

درهمان ایامی که درکشور پرو دولت درامر ازدواج مداخله داشته درمکزیك مطلقاً باین امر توجه نمی‌کردند[1] انواع ناروائی های مبتذل وبی آبروئی که درآفریقا واقیانوسیه در امر ازدواج رایج بوده است ، مثل قرض واجاره دادن زن وغیرآن ، نتیجهٔ بی‌توجهی جامعه و آزادی درهوسرانی است .

درمکزیك بعکس ازدواج ، طلاق امر رسمی ومورد توجه دولت بوده ، محکمه مخصوص برای این کار وجود داشته که زن و شوهری که از هم ناراضی و مایل بتفریق‌بودند بآن مراجعه و دلائل خود را عرضه میکردند محکمه آنها را بسازگاری توصیه میکرد ، اگراصرارمیورزیدند محکمه ساکت میماند ، نتیجه این سکوت اجازهٔ طلاق بود . قانون و محکمه تصریح بطلاق نمیکرد ، لکن صرف سکوت آنها بزن و شوهر اجازه میداد که از یکدیگر جدا شوند . در ثبت ازدواج و طلاق هر دو

---

۱ ـ کشور مکزیك واقع درآمریکای شمالی بین اتازونی وگواتمالا مانند کشور پرو قبل از استعمار اسپانیولیها ازقرن ۱٤ ببعد دارای تمدن قابل توجهی بوده است. ساکنین آن قبائل ماياس Mayas تولتك وآزتك T، ltéques و Azteques، از اقوام متمدن آن عصر بشمارمیرفتند مع الوصف امر ازدواج نزد آنها مطلقاً جنبهٔ رسمی وعمومی نداشته است . مکزیك از ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۰ بااسپانیا جنگیدوببرکت فداکاری دونفر کشیش معروف ومیهن‌دوست : هیدالگو و مورلاس Hydalogo Morelas بالاخره بتحصیل آزادی واستقلال موفق شد جمهوریت مکزیك درسال ۱۸۲۸ رسماً اعلام گردید .

جنبهٔ شخصی وفردی داشتند ، زن گرفتن واولاد آوردن امری مشکل و خجالت آور وبهمین مناسبت خاص طبقه عادی ملت بوده است .

## ۱۱ ـ ازدواج تولیدی

دراین قسم ازدواج منظور شوهر صرفاً تولید مثل و ایجاد نسل است ، وزن منحصراً ازاین نظرمورد توجه قرار میگیرد . دربیشترقبائلی که درزناشوی متوجه این منظورند مصداق واقعی فرزندفقط اولاد ذکور میباشد . زنی که پسر نیاورد مانند زن عقیم تلقی میشود اساس این فکر ازحکومت طبقاتی ولزوم وجود وبقای خانواده ها سر چشمه گرفته . در اغلب تمدنهای قدیم برای بقای خانواده‌ها که جز با وجود فرزندان ذکورصورت پذیر نبوده ،تدابیرعجیبی اتخاذمینمودند.درایران‌قدیم « زواج ابدال » و تبنی ازجمله تدابیری بوده که بـرای جبران این نقیصهٔ طبیعی بکار می بستند .

بطوریکه سابقاً دیدیم دررم‌ویونان وهندقدیم موضوع بقاء خانواده رنگ مذهبی بخود گرفته بود و وجود پسر برای اینـکه اسلاف بسمت خدائی باقی بمانند لزوم داشته است. درمذهب برهما درصورتیکه فرزند نیاوردن زن نتیجهٔ ابتر بودن شوهر باشد اجازه داده شده مرد زن عقیم خود را بوسیلهٔ برادرخودآبستن کند .

درهندوها اگر زن درمدت هشت سال متوالی سترون میماند ، یا اولاد ذکور نمیـآورد ، طلاق داده میشد ، باضـافه اگر موجب سترونی نقص مزاجی مرد بود مردحق داشت عیال‌خودرا یك‌الی دو دفعه بوسیله برادر یا نزدیکـترین خویشـان‌خودآبستن کنددرچین سترونی زن از موجبات طلاق است . دریونان قدیم نیز چنان بوده ، وبطوریکه درفصل مربوطه دیـدیم ، بنابقـول هـرودوت ، دو نفـر از سلاطین اسپارتی زنان

خودرا باین اعتبار طلاق دادند .

در کلده آشور نیز بر طبق قوانین حامورابی[1] کـه پانصد سال قبل از ظهور حضرت موسی(ع) تشریع شـده اگر زن اولاد نمیآورد شوهر میتوانست با پرداخت مهریه او را مطلقه سازد . مهریهٔ زن مطلقه معمولا یك من وبرای زنان محترم سه من نقره بوده است .

اگرزن میل داشت میتوانست بدون انتظاروفاداری وتوقع وظائف شوهری درخانهٔ شوهر بماند . چنین مردی برخلاف اصل کلی قانونی که تعدد زوجات را منع میکرد حق داشت زن دیـگری بگیرد . لکن زن درحکم معشوقه واهمیت وحیثیت زن اصلی را فاقد بود . ونیزممکن بود زن سترون بنا بمیل خود کنیزی بشوهر تقدیم کند . چنانچه ساره هاجر را بشوهرخود ابراهیم(ع) اهدا نمود . درقانون حامورابی اگر کنیزاولاد میآورد فروختن او دیگرجائز نمیبود . « مادهٔ ۱٤٤ تا ۱٤٦ » [2]

(۱) اولین متن تشریعی کـه فعلا در دست میباشد قانون حامورابی است . که پنج قرن قبل ازحضرت موسی تدوین شده ، قبل ازوضع این قانون زنان کلده وآشور بافجیع ترین وضعی میزیسته اند . این قانون بزنان عصر خود خدمت کرده و اوضاع احتماعی آنها را ازهرحیث بهبودی داده است . قانون مزبور تا دویست سال قبل از میلاد مسیح درکلده وبابل رواج داشته است . درعهد آسوربانیبال پادشاه نینوا که ده قرن پس از حامورابی حکومت میکرده نیزمجرا بوده است . این قانون که شامل ۲۸۲ ماده است و ۱۵۰ ماده آن بزبانهای زنده ترجمه شده متضمن احکام مدنی وجزائی است . ابتدای آن مجازات رشوه شروع میشود : بعداً احوال وشرایط خدمتگزاران پادشاه را بیان کرده سپس احکام عائله وزواج وطلاق ومهر وترکه وتبنی راشرح داده است . « ماده ۱۲۸ تا ۱۹۱ » . بین تاریخ تدوین قانون حامورابی و تاریخ ظهور حضرت موسی درسه نقطه متمدن دنیا نیز قوانینی برای تنظیم روابط زن و مرد واساس خانوادهها وضع شده : درچین مقارن زمان حامورابی ، و درهندوستان در ۱۱ قرن قبل از میلاد ر درمصر درقرن معاصر حامورابی قوانین مزبور تدوین گردیده . قانون مصر مشتمل برهشت کتاب ومحلش درقصور فراعنه بوده است .

(۲) درشریعت اسلام هم فروش ام ولد جایز نیست .

## ۱۲ ـ ازدواج موقت :

بطوریکه ازکلمه موقت برمیآید بعضی از قوانین برای جلوگیری از فحشاء درجاهائیکه تعداد زنان بیش‌ازمردان است یاموجبات دیگری وجود دارد تمایل طبیعی‌زن ومردرا بصورت مشروع وقانونی درآورده وصلت های موقتی را اجازه داده‌اند . بدیهی است تنها منظور از این‌قسم ازدواج ارضاء شهوت بوده وبهیچ وجه نظری بتولید مثل ندارد ، حتی میتوان گفت مفهوم این قسم زناشوئی تاحدی باایجاد نسل منافات دارد ، دیانت اسلام این زناشوئی را بنام « متعه » تجویز کرده و مانند ازدواج دائم برای زن و مرد تکالیفی قرار داده و پس از انقضاء مدت برای‌جلو-گیری ازاختلاط انساب عدهٔ قائل‌شده است . دریهودیان مراکش نیزاین قبیل زناشوئی منقطع از سه تاشش ماه وجوددارد .

## ۱۳ ـ ازدواج دائم

دربعضی ازشرایع وقوانین زناشوئی را عقد دائم ، وانحلال ناپذیر تلقی‌نموده‌اند ونه فقط ازحیث مدت محدود نیست بلکه امکان تفریق‌هم در آن پیش بینی نشده است . اساس این نظر برتعظیم و تکریم موقعیت این‌عقد ،که پایه تشکیل خانواده است ، قراردارد . لکن‌انحصارازدواج باین قسم از دونظرعملی نیست : یکی از نظرعدم امکان طلاق و دیگراز نظر دوام مدت :

۱)ازلحاظ عدم امکان طلاق: چون‌برای زن وشوهری که اختلافات اخلاقی ادامهٔ زندگی را بین آنها عذاب طاقت فرسا و روح گدازی کرده است باید چاره ای اندیشید ، درهرقانون لازم است موارد خاصی برای امکان‌طلاق پیش‌بینی شود . چنانچه قوانین ملل‌مسیحی مذهب . بااینکه

درمذهب مسیح تفریق وجود نداشته متدرجاً ناچار شدند، برخلاف رأی صریح کلیسیا طلاق را درموارد خاصی تجویز کنند.

۲) از نظر دوام مدت: گرچه حیثیت اجتماعی زن مقتضی است که جز ازدواج دائم جائز نباشد، و زن صرفاً آلت التذاذ تلقی نشود، لکن باتوجه به تمایلات طبیعی زن ومرد، وموجباتی که ارتباط موقت بعضی از مردان و زنان را ایجاب میکند، در صورتیکه زناشوئی مشروع موقت وجود نداشته باشد، قهراً فحشاء وروابط نامشروع شیوع پیدا خواهد کرد، واین مطلب بدیهی است که رابطه نامشروع زن ومرد، که درعین حال موقت وهدفی جز ارضاء شهوت ندارد، چندین بار بموقعیت اخلاقی واجتماعی زن بیشتر سکته وارد میکند تا ازدواج مشروعی که همان تمایل و ارتباط موقت را صورت قانونی داده از لحاظ حقوق و وظائف طرفین وجلوگیری ازاختلاط انساب تحت نظم وانضباط درآورد. بلی در مدینه فاضله‌ای که اخلاق و انسانیت مانع تجاوز افراد از حدود مقررات فضیلت وشرف باشد البته بایستی زناشوئی منحصراً صورت ازدواج دائم بخود بگیرد وهمه میدانیم که وجود چنین مدینه فاضله ای جز در عالم خیال‌وتوهم‌صورت پذیر نخواهد بود.

۱٤ـ ازدواج آزمایشی:

این طرز زناشوئی که فوق‌العاده بنظر عجیب‌میآید مثل‌سایراقسام پست ومبتذل ازدواج از آثار تدنی و انحطاط تمدن و اخلاق جامعه و حقارت و ناچیزی زن و بی توجهی دولت و ملت بامر ازدواج است. نمونه شاخص‌این‌طرز زناشوئی تاچندی پیش‌درسیلان (جنوب‌هندوستان) دیده میشد. مردم این سامان بعنوان آزمایش زن میگرفتند.

پس از پانزده روز اگر زن مورد پسند مرد میشد ازدواج تثبیت وگرنه باطل میگردید . با در نظر گرفتن اینکه در این اقوام مصداق خارجی زناشوئی جز خرید وفروش دختران چیزی نبوده زن بایستی متاع‌وجود خودرا بانهایت آسانی وارزانی در دسترس خریدار میگذاشت تا اوپس از مدتی آزمایش اگر پسندکرد ابتیاع وگرنه زن باید خریدار دیگری برای‌خود پیدا نماید [1]

## ١٥ ـ ازدواج اشتراکی و خانوادگی :

در قبائـل وحشی بطوری که میدانیم کلیه عوامل تنزل اخلاقـی وجود دارد . از طرفی منظور از زن گرفتن صرفاً التـذاذ حیوانـی و شهوت رانی است .

از طرف دیگر فقر و عدم کفایت مواد غـذائی مردان را وادار میکند از زن گرفتن امساك نمایند . اینست که در این قبیل اجتماعات انواع فساد اخلاق بنام زناشوئی دیده میشود . در سرخ پوستان امریکا مخصوصاً قبائلی که تـا پنجاه سال قبل در نواحی کالیفورنـی سکونت داشتند زنـی که هـر یك از افراد خانواده میگرفت مورد استفاده کلیه

( ١ ) هرچند شیوع مدنیت دردنیا این طرز زناشوئی را درنقاط وحشی تا حدی منسوخ کرده وبا بالابردن موقعیت زن دیگر جنین اهانتی را بمقام او اجازه نمیدهد لکن‌متأسفانه درنقاط بسیار متمدن دنیا ازقبیل فرانسه واتازونی سوءاستفاده از آزادی معاشرت زن ومرد وسوء تعبیر در معنای واقعی مدنیت موجب این‌شده‌که معاشرتهای آزمایشی بین دختر وپسر رواج گیرد . گرچه این‌معاشرت صورت‌زناشوئی ندارد مع‌الوصف عملا همان روابطی‌که بین زن وشوهر باید وجود داشته باشدبین دختران و پسران یافت میشود . درست مـانند زنا شوئی آزمایشی سیلان پسران بنام اینکه برای ازدواج‌لازم است ازخصوصیات و خلقیات زوجه آینده خود آگاه شوند مدتی با آنها معاشرت وازایشان استمتاع‌کرده وپس‌ازارضاء مشتهیات‌نفسانی‌از ازدواج‌سر باززده وروابط خودرا قطع‌میکنند

مردان آن خانواده بود ، حتی ارتباط او بامردان قبیله هم مانعی نداشته و حسد شوهر فقط وقتی تحریك میشد که زن خود را درقبیله دیگری میدید . در قبیله سینگاله [۱] ساکن سیلان نیز زن متعلق بهمه برادران و حتی پدر خانواده است . اساساً شخص ازدواج نمیکند بلکه خانواده زن میگیرد . در تبت چنانچه ذکر شد ازدواج امری است مشکل وشرم آور افراد خانواده با یکدیگر تشریك سعی میکنند که از سنگینی این بار بکاهند . ارشد برادران یکزن برای همه برادران میگیرد . اولاد این زواج متعلق به ارشد برادرها است . در نپول [۲] ازنواحی هیمالیائی هند نیز برادران یك خانواده یك زن اشتراکی بقیمت ۱۰ الی ۱۲ روپیه می خریدند و گاهگاهی اورا اجاره میدادند . اولاد این زناشوئی بترتیب سن وارشدیت بین پدران تقسیم میشد .

۱٦ ـ ازدواج جمعی

این نوع زنا شوئی هم از مظاهر پستی و تنزل اخلاقی و تربیتی اقوام جاهل بشمار میرود . درشق بالا اشتراك چند مرد در استمتاع از یکزن ناشی ازاین فکر است که زن مانند کالائی خرید و فروش میشود بنابراین اشتراك چند مرد در این امر مثل اشتراك آنها در استفاده از یك خانه است . در ازدواج جمعی عامل اساسی بی نظمی جامعه و لجام گسیختگی افراد در هوسرانی و ارضاء مشتهیات نفسانی است .

در جزایر هاوائی [۳] تا چندی پیش چند برادر همه نسبت بزنهای یکدیگر شوهر بوده‌اند . زنهاهم بهمین ترتیب هریك عیال یکایك برادران میشدند . درقبیله توداهای هندوستان [٤] نیز زن نسبت بنمام برادران

---

(۱) Cingalais (۲) Népaul - ۳ Havaï - ٤ Todas

کوچك شوهر خود سمت زوجیت داشته باین ترتیب که هریك پس از بلوغ شوهر او میشدند ، و همچنین خواهران کوچك آن زن هم پس از رسیدن بسن بلوغ زن تمام برادران شوهر خود میگردیدند. اولادی که ازاین‌ازدواج پیدا میشد بترتیب‌سن وارشدیت‌هریك بیکی‌ازبرادران تعلق میگرفت [1]

۱۷ ـ ازدواج اختلاطی

گرچه بطوریکه بارها ذکرشده اطلاق نام زناشوئی براین هرج‌و مرج و شهوت رانی نفرت آور از لحاظ حقوقی صحیح نیست ، لکن چون در مقام شمردن انواع و اقسام مختلفهٔ ازدواج و بلکه تجمع زن و مرد هستیم باید از این نوع تجمع هم‌که مدتی در قبائل وحشی بجای زناشوئی شایع بوده و هنوز هم در برخی نقاط وجود دارد اسمی برده شود . مسلماً در اجتماعات اولیهٔ بشری تجمع زن و مرد ناشی از حس احتیاج طبیعی و شهوی و بدون رعایت حجب و حیا و توقع اختصاص و وفا داری مانند تجمعات حیوانی بصورت اختلاط بوده ، بعدا بتدریج در نتیجهٔ ظهور عوامل مختلفه اشکال خاص ازدواج های منظم و کنونی را پیداکرده است . تاچندی قبل وبلکه هنوزهم درسکنهٔ قدیمی‌هندوستان ( قبائلی‌که براثر هجوم مردم آریائی نژاد به هندوستان از اماکن خود رانده شده و بیشتر بنقاط کوهستانی مخصوصاً هیمالیا پناه بردند وهنوز مذهب بودا و برهما در آنها نفوذ نکرده و عادات قدیمی خودرا حفظ کرده اند ) از آنجمله در قبیله سونتال [2] تمام دختران و پسران جوان موقع معینی ازسال یکمرتبه وباهم عروسی میکنند ، باین‌ترتیب‌که شش شبانه روز اختلاط مطلق بین زن و مرد حکمفرماست ، بعداً هر زن و

---

۱ ـ La Sociologie چاپ سوم ص ۳۵۲ ۲ ـ Sountals

مردی که خواستند خود را بیگدیگر اختصاص میدهند [۱] . در مکزیك قدیم در قرن یازدهم میلادی فرقه ای بنام : ایکزواینام [۲] وجود داشته ، با اینکه در آن عصر زنان از نظر حقارت بایستی دور از مردان میزیستند و جداگانه غذا میخوردند و میخفتند ، زنها و مرد هائی که داخل این فرقه بودند بصورت اختلاط محض زندگی کرده زن و مرد باهم مشغول می خوارگی و مستی و انواع شهوت رانی بوده اند . در عین حـال این عملیات نفرت آور رنگ مذهبی بخود گرفته تحت نظر خدایـان انجام و قربانیهای بشری نیز برای تقدیس آن تقدیم میشده است [۳] . مورنهوت در کتاب مسافرت بجزایر اقیانوس کبیر جلد اول ص ٤٨٤ تا ٥٠٣ [٤] در مردم جزائر تائیتی و مـارکیز [٥] وجود انجمنی را بنام آرئوئیس [٦] حکایت میکند. اعضاء این انجمن نیز تمایلات شهوی خود راصورت مذهبی داده وتحت نظر خدای اورو [۷] پسر خداونـد تا آروآ [۸] خدای بزرك مردم پولینزی انجام میدادند . قبول شدن در این انجمن بآسانی صورت پذیر نبوده ، در وهلهٔ اول بایستی داوطلب پس از مدتی خدمت گزاری و ابراز صمیمیت و صداقت روز معینی در حضور همکاران خود اوراد واذکارخاص مذهبی خوانده بقدری حرارت نشان بدهد که درپایان مجلس حالت جذبه و شوری در او تولید شود .

درمرحلهٔ دوم بایستی درحضور جمع باانجام تشریفات مخصوصی

---

۱ — Dubois : peuples de l 'Inde ۲ - Ixuinames

۳ — Louis Falies. Etudes His . et Philos . tur lescivilisations Tome 2 , p. 398

٤ — Morenhout:Voy aux iles du Granh Océan. Tome 2 , P. 484 — 503

٥ - Taïti — Marquises ٦ - Aréoïs ۷ - Oro ۸ - Taaroa

سوگند یادکند که آنچه اولاد بیاورد بلافاصله تسلیم مرگ خواهد کرد. ازاین‌لحظه ببعد این‌شخص رسماً بانجمن مقدس تعلق‌میافت ومیتوانست رقص وسرودهای مخصوص آنرا بیاموزد . ارتقاء بمقامات عالیه ونیل به ریاست انجمن بسختی وپس ازابراز خلوص و فداکاری امکان پذیر بود اهمیت و شخصیت افراد انجمن بوسیلهٔ خال‌کوبی وتعداد خالهائی‌که بر بدن میکوبیدند تشخیص داده میشد .

هدف ومنظور نهائی این انجمن آزادی مطلق افراددرشهوت‌رانی بوده زن ومرد درحال اختلاط مطلق وبدون هیچگونه حیا وشرم و قید و حسدی با یکدیگر جمع میشده‌اند . بچه‌کشی از وظائف اولیه اعضاء فرقه چه زن وچه مرد بوده است . تمام زنان بین‌کلیه مردان مشترك بود وتجمع هرجفتی بیش از دوالی سه روز طول نمیکشیده است . هرزنی موظف بوده پس از وضع‌حمل بلافاصله بچه خودرا خفه‌کند مع‌الوصف اگر نوزاد تا نیمساعت زنده میماند زندگی او از خطر نجات یافته بود . برای اینکه زنی بتواند بچهٔ خود را حفظ‌کند بایستی قبل از زاییدن در میان جمعیت پدر خوانده‌ای برای‌کودك پیدا میکرد ، لکن دراینصورت مادر و پدر از جمعیت رانده و مردود و بنام اشخـاص بچه دار خوانده مـی شدند .

عضویت دراین انجمن یکی ازمفاخرمردم این نواحی شمرده می شد. کوك [۱] سیاح انگلیسی یکی ازاهالی‌تائیتی‌را بهمراه خود بانگلستان برده بود . مرد مزبورادعا میکرد که درشرف وحیثیت خودرا از بادشاه انگلستان‌کمتر نمیداند زیرا عضو انجمن آرئوئیس میباشد .

---

۱ - Cook

## ۱۸ ـ ازدواج اقتراضی ومعاوضهٔ

این طرز زناشوئی هم از مظاهر بی‌عقبی و افراط در شهوت رانی وبندگی هوی وهوس وازبقایای اختلاط اولیه است . قرض ومعاوضه زن نه فقط سابقاً شیوع داشته بلکه هنوزهم در بعضی نقاط وجود دارد . در قبائل وحشی جنوب آمریکا مثل بلاك فیت‌ها [۱] دو نفردوست دریکشب زنهای خود را معاوضه میکنند . درگروئنلند اشخاص برای چند ماه زن خودرا بدوستانشان وام میدهند این‌عمل ازبزرگترین فتوت ها وگذشت های اخلاقی شمرده شده و نهایت محبت و صمیمیت وام دهنده را نسبت بوام‌گیرنده نشان میدهد .

لکن‌وام‌گیرنده بایستی‌درست سرموقع معین زن‌قرضی‌رابشوهرش مسترد دارد . وحشیان افریقا و اقیانوسیه بطوریکه سابقاً دیدیم زنهای خود را بسفید پوستان و بیگانگان اجاره میدهند . در تمدن قدیم یونان نیز این موضوع بیسابقه نبوده چنانچه ذکر شد سقراط حکیم عیال خود گـزانتیپ را بدوستش السیبیاد خطیب قرض داد مادر دموستن خطیب معروف یونانی نیز همین نحو مورد معامله واقع شد . در روم قدیم هـم کاتون [۲] زن خـود مرسیا [۳] را برفیقش هورتن‌سیوس [۴] قرض داد و پس ازمرگ دوستش او را بازگرفت [۵] .

## ۱۹ ـ ازدواج اسمی وتصنعی

دراین‌قسم ازدواج شوهرفقط باسم وعنوان زوجیت اکتفا میکند . رابطه وعلقه واقعی زن وشوهری وجود ندارد . درجزیرهٔ هاوائی چون

---

۱ ـ Black-feet  ۲ ـ Caton  ۳ ـ Mercia  ۴ ـ Hortensius

۵ ـ SoCiologie چاپ سوم ص ۳۷۱

اولاد موظفند بحساب و نفع پدر کار کنند اشخاصی یافت میشوند که فقط ظاهراً واسماً سمت شوهری دارند لیکن واقعاً وعملازن بمیل خود شوهر و جفت انتخاب میکند. اولادیکه از این زن متولـد میشود بپدر اسمی خود تعلق میگیرد.

درطائفه‌ردی‌ها [۱] پسر پنج ساله‌را زن ۲۰ ساله‌میدهند.شوهر واقعی پدر، عمو یا دائی طفل است. موالید این زواج بشوهر صغیر تعلق دارد بعداً وقتی شوهر بزرگ وبالغ میشود چون دیگر تناسب سنی بین او وزنش نیست او هم بنوبهٔ خود برای پسر پنج شش ساله زن خود عیال میگیرد و عیناً آنچه نسبت باوانجام داده اند تکرارمیکند. درمیر(روسیه) نیز تاچندی پیش پدر خانواده باسم اولاد صغیر خود دختران جوانی را خواستگاری میکرد وتارسیدن شوهر بسن بلوغ قائم مقام اومیشد. زمان مارکوپولو سیاح معروف پرتغالی اهالی‌مغولستان بچه‌های مرده را بایکدیگر تزویج میکردند باین‌ترتیب که پس ازاجرای مراسم لازم برای‌عقد اسنادمتبادله راسوزانده خاکسترش‌را بوسیلهٔ باد بعالم ارواح میفرستند تا در آن عالم بین آنها مواصلت رخ دهد نتیجه عملی این ازدواج تصنعی خویشاوند شدن دو خانواده بود که بدین وسیله صورت میگرفت.

۲۰ ـ ازدواج سه ربعی

در بعضی قبائل افریقا مخصوصا در صحرا قرار ازدواج بین زن و شوهر این بوده که یك چهارم از عمر زناشوئی را زن آزاد ومختار نفس خود میباشد وسه چهارم دیگر اختصاص بشوهر دارد. معمولا این‌نقسیم روی مأخذ روز بوده باین ترتیب که هرچهار روز روز چهارم‌را زن می‌

Mir - ۲ Reddies - ۱

تواند با هر کسی که میل دارد بسر برد البته موالید این معاشرتهای آزاد نیز متعلق ببستر زناشوئی بوده است (الولد للفراش) .

## ۲۱ ـ ازدواج روزانه

دربعضی جزایر اقیانوسیه رابطه زناشوئی بین زوجین اختصاص بروز داشته شب یکدیگر را باین سمت نمیشناخته اند در استرالیا و تاسمانی زن وشوهر فقط روز با یکدیگر هم‌بستر میشدند زیرا اولا حقارت و نـا چیزی زن باو اجازه نمیداد شب باشوهرش یکجا زندگی کرده با هم بخوابند وثانیاً زنان بایستی شبها را در چادرهای قبیله رفته از مهمانها و مخصوصا بیگانگان پذیرائی کنند .

## ۲۲ ـ ازدواج دوشیزهٔ

در بعضی قبائل افریقا مخصوصاً نقاطی کـه دیانت اسـلام نفـوذ کرده درازدواج ، بکارت زوجه شرط صحت زناشوئی است . نظراساسی درلزوم این شرطرعایت عفت و تقوی بوده‌زیرا جزبا حفظ بکارت پرهیز و پاکدامنی دختری‌که هنوز شوهر نکرده باشد ثابت نمیشد . چناچه درکشور ایران هم مرسوم است ، درقبائل مسلمان افریقا صبح‌زفاف‌زنان منسوب بداماد در حجله عروسی جمع شده‌با حضور کسان عروس آثار این موضوع را بدقت رسیدگی میکنند . دراین طوائف فقـدان بکارت موجب بطلان عقدیا حق فسخ برای شوهراست . دراسلام فقدان بکارت بمرد اختیار فسخ نمیدهد زیرا ممکن است موجبات دیگری غیر از بی عفتی سبب ازاله بکارت شده باشد ( مثل حرکات سخت ورزشی ) .در این‌مورد فقط مردحق دارد مبلغ مهریه‌راتا حدیکه معمولا درعرف‌محل

برای زنان ثیبه مهر میکنند تقلیل دهد [1]

در جزیره روتوما [2] دخترانیکه بکارت خودرا حفظ کرده اندصبح عروسی برای ابراز شرف و پاکدامنی چهره خودرا برنگهای سرخ وسبز رنگ کرده بازینت کامل درمعابر گردش میکننددریهودیان زنی که بعد از عروسی ازطرف شوهر بفقدان بکارت متهم میشدبایستی سنگسار میگردید، مگر اینکه پدر و مادرش میتوانستند بی‌اساسی اتهام را به پیرمردان قوم ثابت کنند . درقبائل افریقائی که دربالا گفته شد تدریجاً لزوم بکارت در دختران تامدتی موجب این شدکه اساساً ازدواج به دختران اختصاص یافت و زنان بیوه دیگر نمیتوانستند شوهر کنند .

۲۳ - ازدواج ثیبهٔ

بعکس آنچه فوقاً گفته شددربعضی نقاط زن بایستی قبل ازازدواج بکارتش ازاله شده باشد . درصحرای افریقا بطوریکه در ازدواج ابتیاعی ذکرشد دختران باید قبل‌ازعروسی قیمت خودرا بوسیلهٔ فحشاء تحصیل وبخانواده خود بپردازند. دربعضی جزایر اقیانوسیه وقبائل بومی هندوستان دختران بایستی برای اینکه بتوانند شوهر کنند در پرستشگاه رفته برای ازاله بکارت مرتکب فحشا شوند .

در گوآ [3] و پوندیچری [4] دختران به معبد ژاگرنو [5] میرفتند . درطائفه ساکالاو [6] ساکن ماداکاسکارمعمولا والدین ، ودرصورت‌مسامحه آنها خود دختران ، قبل از عروسی بوسیلهٔ مقتضی بکارت خود را زائل می کنند .

---

۱ - قانون‌مدنی‌ایران تصریحی‌دراین‌باب نکرده‌بلکه بطور کلی‌فقدان‌هر‌شرطی راکه درعقد ملحوظ شده باشد موجب اختیار فسخ برای مرد میداند ۲۰ - Rotouma

Sakkalave -۶ Jaggernaut -۵ Pondichery -۴ Goa -۳

درکامبوج [1] هند و چین رسم خاصی متداول و تا پنجاه سال قبل معمول بوده است بنام چین‌تان [2] در هرشهری دراین کشور روز معین در هرسال والدین دختران خود را که بسن مقتضی برای زناشوئی رسیده بودند درمحل‌عمومی‌جمع میکردند.

پس از آن رئیس روحانیان بودائی هاقبول میکرد که‌این دختران رامجاناً خریداری کنند . بعداً آنهارا باتشریفات‌مذهبی‌و ملی بخانه خود میبرد وبوسیله هم بستری بکارت آنها راازاله وروز بعدباگرفتن تحف و هدایا آنها را بوالدین شان باز میفروخت . از این ببعد دختران می‌توانستند شوهر کنند [3] .

درمالابار هندوستان درعروسی رؤسا واغنیاء سه‌شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحانی بزرك شهر اختصاص داشت و پس از ازاله بکارت و انقضاء سه شب روحانی مزبور در مقابل خدمتی که انجام داده پنجاه قطعه پول طلا انعام گرفته زن را بشوهرش مسترد میداشت

## ۲٤ ـ ازدواج تصرفی

درسرخ پوستان امریکا خریدن یکزن برای مالکیت او کافی نبوده بلکه شوهرمیبایستی همیشه برای دفاع اززوجهٔ خود مجهز و آماده باشد تا بتواند او را در تصرف خود نگاهدارد. اگر مرد قوی تری اراده می کرد زن کسی را از تصرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف بناچار تمکین میکرد . عموماً مردانی که در تیر اندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا ومورد پسند عاجز وعملا ممنوع بودند . ریشهٔ این مبارزه و تزاحم بطوریکه در ابتدای فصل دیدیم در حیوانات مشاهده

---

۱ ـ Combodge ۲ ـ Tchin - Than ۳ ـ La Sociologie چاپ‌دوم صفحه ۳۰۳

میشود، که ماده مورد نزاع خود را تسلیم قوی ترین نرمیکند. دراعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن وربودن زنان ضعفا وجود داشته. مبارزاتی هم که درقرون وسطی واوائل قرون جدیده در اروپا بنام دول دیده میشود اغلب برسرعشق ورزی بازنان ودنباله رسوم وآداب‌وحشیانه بوده است دررم قدیم هم بطوری که درفصل سوم دیدیم یکی از انواع رایج زناشوئی تصرف زن بوده است.

### ۲۵ ـ ازدواج تطلیقی

دربعضی قبائل افریقا بقدری طلاق رایج وپسندیده است که قیمت و اهمیت زن بسته بتعداد شوهرانی است که داشته و دفعاتی که طلاق گرفته است بطوریکه میتوان گفت طلاق‌درنفس‌زناشوئی‌منظورشده‌وزن بایستی‌بفاصلهٔ‌خیلی‌زودتاچندهفته‌طلاق گرفته‌بدیگری‌شوهر کند.زن بیوه بنسبتی که بیشتر طلاق گرفته باشد زودتر وآسانتر شوهر پیدا میکند. درصحرا بزنی که تغییر شوهر نداده است زنان وهمکنان میگویند توزن ناچیزی هستی زیرا بیش ازیکمرد بتو میل نکرده وترا نخواسته است. درماداکاسکار عدهٔ زن مطلقه دوازده روزاست. درحبشه نیز بحدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بوده‌اند.

### ۲٦ ـ ازدواج استبدال

دربعضی طوائف‌جاهل‌مخصوصاً اعراب‌بدوی تجدید فراش‌وتبدیل زن‌کهنه بزن‌نو بدون هیچگونه رعایتی ازعیال‌قدیم وبا وفا رایج ومعمول بوده. برخلاف آنچه که در شق فوق ذکر شد در این قبائل طلاق دادن زن موجب هتك حرمت وحیثیت زن بوده، معمولا زنی‌را طلاق‌میدادند

که نالایق و ناقابل بودوزنان محترم وباحیثیت بایستی درحبالهٔ نکاح شوهر اولی میماندند.

زنیکه طلاق داده میشد کمتر موفق میگردید دیگر شوهر پیدا کند. مرگ زن وطلاق او یك مفهوم داشته است. یکی از موجبات پیدایش قاعدهٔ لویرا تزویج اجباری زن برادرمتوفی - همین نظریه ولزوم رعایت جانب زنی بوده که بخانوادهٔ متوفی ملحق شده است، در هرحال عربها نه فقط زن خود را بی گناه طلاق داده و تجدید فراش میکردند بلکه زن اولی خود را بد نام وبحدی باار بدرفتاری میکردند تا ناگزیر با بخشیدن مهروبذل مال خودرا ازاین رسوائی وبدبختی رهائی بخشد. شوهر بوسیله مالیکه بدین ترتیب از زن خود اخذ مینمود زن تازه ای می گرفت.

اسلام این تعدی وستم را منع فرمود: وان اردتم استبدال وزوج مکان زوج وآتیتم احدیهن قنطاراً فلاتاخذوامنه شیئاً - بدنام کردن زن بی گناه ومجبور کردن اوبه بذل مهرومال راغدغن کرد: اتاخذونه بهتاناً واثماً مبیناً.

## ۲۷ - ازدواج شغار

این طرز ازدواج نیزازرسوم عرب جاهلیت بوده وپیغمبر اسلام [۴] بااعطای شخصیت واستقلال بزنان آن را منسوخ و ممنوع کرد وفرمود: لاشغارفی الاسلام. مشاغره عبارت بود از اینکه مردی دختر یا خواهرش را بمردی تزویج میکرد مشروط باینکه آن مرد هم درعوض دختر یا خواهر خود را باو تزویج نماید. کیفیت مختصه این نکاح یکی این است که نکاح چنین زنی بدون مهر بوده ومهر هریك استمتاعی بوده است که پدریا برادرش ازهم بستری زنی که درعوض او گرفته مینموده است. بنابراین قطع نظر ازاینکه مهر جنبه مالی نداشته بجای اینکه بمنکوحه داده شود پدریا برادرش

از آن استفاده میکرده است. دیگر اینکه تزویج زن بدون رضا و کسب اجازه از او بعمل میآمده ، در حقیقت این زناشوئی از شقوق ازدواج معاوضه بشمار میرود و موجب پیدایش و مجوز شیوع چنین تعدی و ستمگری بطوریکه درانواع گذشته ازدواج دیدیم ناچیزی و بی‌حیثیتی زن بوده که باظهور دیانت اسلام در بیشتر نقاط دنیا خاتمه پذیرفت .



از مجموع آنچه راجع بانـواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام دراین باب گفته شد حقارت و ناچیزی زن در اعصار گذشته مسلم و آنچه سابقاً دراین‌خصوص گفتیم تأییدمیشود . نادانی انسان بحدی بوده که این موجود ظریف وعنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شریری معرفی میکند که دردرون او برای فاسدساختن مرد حس بخصوصی تعبیه شده است . مذهب مزبور بمردان قدغن کرده که درخانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند . درشریعت برهما دختر وزن باید درحیات وممات چون سایه تابع مرد باشد . درهندوها مرد بیوه باید بزودی زن بگیرد لکن زن بیوه اگر شوهر کند این‌عمل احساسات عمومی را متأثر میسازد .

در چین قدیم اگر در ایام نامزدی داماد میمرد عفت و آبرومندی مقتضی بود که دختری که نامزد عروسی بوده دیگر شوهر نکند ، همـچنین زن عفیف زنی بوده که بعد از مرگ شوهر خودکشی کند . بهتراین بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر درمحضر هزاران تماشاچی انتحار نماید . نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید میکردند در هندوستان زنان بایستی درمرگ شوهر ، خود را باجسد مرده او میسوختند . این عادت بدواً در بنگاله میان طبقه اشراف رایج وبعداً درعموم طبقات منتشر شد

و از فسخ آن بیش ازنیم قرن نمیگذرد . درایالت ماراتا دو نفر از امرا هند موقع وفات یکی هفده ودیگری سیزده زن داشت . بیست و نه نفر از این زنان بینوا خود را تسلیم شعله آتش کردند یکزن دیگر که حامله بود پس ازوضع حمل برفقای خود ملحق شد .

درقبائل سلت [1] وقتی مرد میخواست ازمشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیداکند کودك را درسبدی گذاشته روی آب رها میکرد ، اگر سبد روی آب میماند بچه مشروع ومادر محفوظ بود واگر سبد در آب فرو میرفت بچه زیرا آب خفه ومادر «خیانتکار» اوکشته میشد .

درکلده و آشور ، پس از ظهور شریعت حامورابی ونجات زنان از وضع فجیع سابق معالوصف اگرزن درخانه شوهررعایت صرفه واقتصاد را نمیکرد وموجب خانه خرابی شوهر میشد یا بدون اجازه شوهرمی-خواست بخانهٔ پدری خود برگردد یافتهبر پا میکرد مرد میتوانست او رابدون پرداخت مهریه ازخانه اخراج یااورا مانند خادمه‌ای نگاهداشته زن دیگری اختیارکند . شوهر میتوانست درمقابل جرم اسراف و تبذیر زن خود را پس از اثبات در دادگاه درآب غرق کند . درمواردی که‌زن ازشوهر خود بدادگاه شکایت میکرد اگر قاضی بزن حق میداد زن با گرفتن مهریه مطلقه میشد واگرحق را بشوهر میداد زن بحکم دادگاه غرق میشد .قبل ازقانون حامورابی زن‌مطلقاً حق نداشت بدادگاه‌متوسل شود . زنی که بشوهرش اظهار بی‌میلی میکرد فوراً غرق میشد .

ظهورحضرت موسی وشریعت اوهم زنان بنی‌اسرائیل را نتوانست ازمذلت‌وسیاه روزی خلاص کند . دریهود مثل‌اعراب‌جاهلیت تولد دختر برای ابوین امری ننگین و شرم‌آور بود . مادری که دختر زائیده پانزده

---

۱ ـ Celtes ساکنین اروپای مرکزی

روز نجس بود و تا هفتاد روز بعد هم بایستی تطهیر کند. ولی این مدت درتولد پسر به هشت وسی‌وپنج روز تقلیل میبافت. درولادت پسر بیست واحد و در دختر ده واحد از پول آن روز صدقه میدادند. زن مطیع محض شوهر بود. حق ازدواج با اولیاء دختر بود طلاق فقط روی میل وهوس‌مرد بود. اولاد اناث فروش میرفتند. عبادت زن نصف عبادت مرد ارزش داشت.

درتوراة درسفر تثنیه اصحاح ۱۵ میگوید: وقتیکه دخترعبرانی را از پدرش خریدی وشش سال بتو خدمت کرد در سال هفتم او را آزاد کن.

مسیحیت دراروپا وضع زن‌رابهبودی داد. عیسی(ع) درمذاکرات خود بین زن و مرد فرقی نمیگذاشت و همانطور که مردان را مخاطب قرار میداد با زنان هم صحبت میکرد لکن عزوبت را بر تأهل برتری داد. ازدواج بهمان صورت ناگواری که داشت باقی ماند تا ظهوراسلام بشرحی که دیدیم ودر فصل آینده خواهیم دید بتمام مظالم و تعدیاتی که نسبت بزن روا میداشتند خاتمه داده درتعظیم موقع اجتماعی زن ازهیچ گونه اقدامی فروگذارننمودند.

# فصل دوازدهم

# ازدواج در اسلام و قوانین اروپائی

## ازدواج در اسلام

شریعت اسلام این عقد خطیر اجتماعی را در منتها درجهٔ اهمیت تلقی کرده و با توجه باینکه این امر پایه و اساس سازمان اجتماعی هر قوم شمرده میشود آنرا مورد نظر قرار داده و بنیانش‌را بر قواعد واصول عقلی واخلاقی استوار ساخته است .

اسلام برخلاف مسیحیت که عزوبت را بر تأهل برتری داده بحدی افراد امت خود را به زناشوئی ترغیب و تشویق نموده که در اسلام هیچ امر اجتماعی مستحب تر و پسندیده تر از ازدواج و ایجاد نسل و ابقاء نوع نیست . پیغمبر اسلام ص در تشویق مردم بازدواج فرموده : **شرار موتاکم العزاب** بدبخت‌ترین شما کسانی هستند که زن‌نگرفته بمانند و در حال تجرد بمیرند . البته کسیکه از سنت تغییر ناپذیر فطرت و ناموس عامیکه برای تکمیل نفوس وضع شده سرباز زند ناقص مانده و چون نیل به‌کمال خوشبختی‌است البته کسیکه ناقص باشد بدبخت‌است . در مقام تشویق و تمجید از تناسل و توالد فرموده : **تناکحوا تناسلوا.** غایت ومنظور اصلی از نکاح در اسلام تناسل بوده باز پیغمبر ص فرموده : **انی اباهی بکم‌الامم یوم‌القیامه و لو بالسقط** ، به کثرت افراد شما ای مسلمانان روز قیامت من به امت های دیگر فخر و مباهات میکنم‌ولو به جنین های‌سقط شده باشد .

برای انجام ازدواج هیچ قید و شرطی که بتواند وقوع آنرابتأخیر

اندازد قائل نشده بر خلاف طلاق که از بس اجرای آن به قیود و شروط زیاد و مشکلی معلق شده انجام داد اغلب دچار تأخیر وگاهی در نتیجه تعویق اصلاموجبات آن مرتفع وموضوع منتفی میشود. برای زناشوئی هیچ شرط فوق العاده‌ای جز آنچه در همه عقود برای حفظ منافع طرفین معامله وضع شده است قائل نگردیده حتی بفقراء وبیچیزان وعده کرده که اگر زناشوئی کنند خداوند آنها راازفضل خود ثروتمند وبینیازخواهد ساخت؛ **ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله** ،

این نوید وامید از اینجاست که زناشوئی درنظر اسلام عبارت‌است از یگانگی و پیوندی که منظور و هدف آن تشریك سعی دو نفر انسانی است که ازهرحیث همقدر وهمدوش بوده وبرای آسان ساختن مشکلات استفاده ازلذات مشروع زندگی ، تربیت فرزندان و تقدیم ایشان بجامعه بیکدیگر متقابلا کمك کرده مساعی خود را درمحیط صفا وخلوص کامل وکانون صدق و وداد خالص دور از هرشائبه کدورت وپاك از هر آلایش دوروئی ودورنگی مشترکا بکارمیبرند - بدیهی است ثمرهٔ چنین مشارکت وتعاونی جز خیر وبرکت ورفاه وثروت نخواهد بود . باضافه نفس تأهل وعهده دار شدن امر معیشت عائله قوای عاملهٔ مرد راکه در زمان تجرد ولاقیدی بحال رکورد وخمود مانده بود بیدار وفعالیت او را چندین بار شدیدتر مینماید . اغلب دیده شده جوانان بوالهوس وهرزه گرد که هم در تولید ثروت کمترصرف قوه میکنند وهم درمصارف زندگی رعایت اقتصاد وصرفه جوئی را نمینمایند پس از ازدواج وقبول سمت مدیریت عائله از هر دوجهت تغییر مشی داده فعال‌تر ومقتصدتر میشوند .

اسلام برای اینکه بنیان اجتماعی اقوام مسلمان را تحکیم و تشکیل خانواده های امت خودرا برپایه و اساس منظم ومحکمی مستقر نماید

بدواً فحشاء و اختلاط مشروع را که موجب فساد غریزهٔ تناسلی وتمایل جنسی و سبب اختلاط انساب و اماتـه احساسات وعواطف مهر آمیز بود تحریم کرده بشدت از آن جلوگیری نمود سپس نکاح‌را ترویج‌وبوسایل و عناوین مختلفه مسلمانان را بر آن تحریص نمود لکن برای نیل باین مقصود بزرك و هدف عالی بایستی درعین حال زناشوئی را از وضع قبیح و شرم آوری که داشت خارج ساخته بصورتیکه درخور جامعه آدمیان ومردم روشن‌رأی‌باشد درآورد ازاین روی بود که اسلام دراین‌امرخطیر چند نکته اساسی‌را بادقت تمام مورد نظر قرارداده‌است .

## ۱ ـ تعریف ازدواج

چنانچه قبلا گفتیم اسلام بردیباچهٔ کتاب زناشوئی سرلوحهٔ‌ازمهر و محبت نگاشته طرفین این معامله مهم اجتمـاعی را دودل رئوف و دو قلب مهربان قرار داده آفرینش زن ومردرا یکسان واز خمیره واحدی اعلام‌کرده آب وگل آفرینش حوارا از پهلوی‌آدم دانسته وبین این دو عنصر همقدر وهم‌سنك پیوندی‌که ازکمال خلوص وصفا حاکی‌است‌واقع ساخته است . « **ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودت ورحمه** » آفـرینش زن و مـرد از گوهر واحدی است و بنابراین هیچیك را بر دیگری مـزیتی نیست . زن را از پهلوی مرد آفریده نه ازسر او ، تا برمرد تسلط نیابد ، و نه ازپای او ، تا حیثیت وموقعیتش لگدمال پای مرد نشود ، ازپهلوی مرد آفریده که همدوش و همدم مرد و قرین قلب وهمراز دل اوباشد ، مایه ایجاد علقه زوجیت‌مهرورحمت‌طرفین‌است،هیچیك ازشرایع‌وقوانین‌سابق‌ولاحق‌چنین تعریفی‌برای‌ازدواج‌نکرده‌اند امروز که‌علم‌الاجتماع‌درمعارف‌ومعالم‌انسانیه مقام‌بلندی‌را احرازکرده وعلمای‌این‌فن کشف اسراری‌دراین علم موفق

شده‌اند میتوان به‌اهمیت این تعریف اخلاقی‌واجتماعی که سیزده قرن‌پیش در دنیای جاهل و بربری تقریر شده پی‌برد : « **وجعل بینکم مودة و رحمه** » امروزه که فرهنك و اطلاعات بشری بهیچوجه با سیزده قرن قبل که دنیای آباد آن عصر ـ ایران و روم ـ گرفتار اوهام و خرافات بوده قابل‌قیاس نیست . امروزه که انسان برهزاران رمز ازاسرارطبیعت آگاه شده و قوای مادی و معنوی جهان را تحت سیطره و نفوذ خود قرارداده و بر عناصر اولیهٔ طبیعت حکمفرمائی میکند باین نکتهٔ دقیق راه یافته که محور بقاء عالم حب است . حب ـ همان قوه بیحد ومنتهائی است که در تمام موجودات جاندار و بیجان بنام جاذبیت خوانده شده و بقاءآنهارا تأمین کرده است . جذبهٔ آفتاب‌زمین‌را معلق درفضانگاهداشته سایر ستارگان هم نسبت بیکدیگر جاذب و مجذوبند . درتمام مراتب عالم هستی این تجاذب و تعاشق دیده میشود ، منتهـا اسلوب و کیفیتش متفاوت است . جاذبیت بین پدر و مادر و فرزند و سایر خویشان به‌حب و بین زن و مرد به عشق ، و بین دوستان و یاران به وداد و صداقت ، و بین عناصر مادی ، به الفت شیمیائی ، و بین اجرام سماوی به جاذبیت تعبیرمیشود . کیفیت تأثیراین قوه درمبادی ومظاهر حیوة فوق فهم انسان است . بافقدان کیمیای حب‌عالم مجتمع بشری وحیوانی ونباتی وجمادی‌و اجرام سماوی ازهم میپاشند .

**انواع حب .**

حب بشری برسه نوع است :

۱ ) حب جنسی تناسلی بین نر وماده « عشق » .

۲) حب همخونی که سه درجه دارد : ـ الف ـ بین ابوین‌وفرزند وبرادران وسایرخویشان نزدیك . ب ـ وداد ودوستی بین‌دوستان و رفقا

ج - میهن‌دوستی بین افراد یك جامعه ومیهنشان وعلاقه نسبت بآنچه که متعلق بملیت‌خود میدانند .

۳) حب‌عقلی: که عبارت‌است از حب و علاقه انسان بهر چیز زیبا و سودمندی .

مایه و ما در تمام انواع حب خودخواهی و حب ذات است که در جای‌خود یگانه محور بقاء وهستی باید شمرده شود . آنچه که فعلا لازم است دراین فصل از آن گفتگو کنیم نوع اول حب‌جنسی‌است .

حب جنسی‌که در لغت شعر به عشق تعبیر میشود غریزه ای است که در تمام موجودات زنده خاصه طبقات برجسته آنها بودیعت گذاشته شده است . وجود این غریزه مایه بقاء نوع وفقدان آن موجب‌انقراض نوع‌است . رشد وتقویت این‌غریزه تابع‌سنت انتخاب طبیعی‌است .

سنت مزبور از جمله سنن تغییرناپذیر طبیعت بشمار میرود . روی اصل تنازع بقاء کلیهٔ موجودات در صحنهٔ نبرد گیتی مشغول مبارزه و تنازعند . حب ذات موجب ایجاد و ادامهٔ این کشمکش شده و تا هست این‌نبرد ادامه‌دارد . نتیجه‌این مبارزه اینست که‌طبیعت موجودی‌راکه صالحتر وکاملتراست باقی‌گذاشته آنهائی‌راکه ناقص‌وغیر صالحند بزوال محکوم مینماید. برای اجرای سنت‌بقای اصل‌ناموس دیگری‌لازم میشود وآن‌ناموس انتخاب طبیعی‌است : طبیعت‌نوع‌قوی وصالح‌برای بقاءراخود انتخاب و برای اینکه‌صلاحیت بقاءپیداکند آنرا بوسائلی‌که برای‌دفاع ضرورت داردوبرای بقاءلازم‌است مجهزمینماید . ازجمله‌وسائل ضروری برای‌بقاء تقویت غریزه‌تناسلی و تمایل‌جنسی‌است . اینست که تقویت این غریزه‌تابع سنت‌انتخاب طبیعی‌است . درقومیکه صالح‌برای‌بقاء نیست‌این غریزه‌بحال افراط یاتفریط ـشره یاخمود گذاشته میشود .ازهدفهای‌عالیهٔ

انبیاء ومصلحین اجتماعی اینست که غریزه طبیعی راتعدیل وبقاء قوم را تضمین کنند .

در هرحال عشق ازسایر انواع حب قوی تر و درحیات بشری ازفعالترین عوامل حیوتی محسوب است . این غریزهٔ جنسی را در حیوان شهوت ودرانسان عشق مینامیم . تفاوت این دو تعبیر از اینجاست که درحیوان روی غریزهٔ تناسلی و برای ارضاء این حاجت طبیعی هر نرومادهٔ که بیکدیگر دسترس یافتند بهم میل میکنندوهیچگونه انتخابی درکارنیست ، لکن درانسان اینطور نیست بلکه زن ومرد معینی بیکدیگر عشق میورزند . خاصیت ممیزه عشق اینست که مجنون جز لیلی نمیخواند وجز باوصال اوعاطفهٔ فطری خودرا ارضاء نمیتواند کرد . پس شهوت غریزهٔ عمومی وعشق عاطفه منتخب و ممتاز است

دربدو امر لزوم بقاء نوع درطبیعت موجب ظهورحب دربشر وموجودات جاندارشده پس مبداء ومصدرحب بقاءنوع است . ولی درعین حال نزدیك شدن نر به ماده درحیوان و حتی در انسان بااشعار بتأثیر این غریزه در استمرار حیوة نوع نیست بلکه این تمایل فقط برای ارضاء شهوت ودفع الم استلذاذ است . حتی اغلب مردان ازتوالد جلوگیری میکنند . اینست که طبیعت چون ببقاءنوع نظرداشته این غریزهٔ فطری رادرانسان وحیوان ابداع و آنرا بالذتی فوق سایر لذات ماده مقرون کرده است تابالنتیجه بقاء نوع تامین گردد . لکن پس از اینکه حب در انسان بمقام عشق ترقی کرد عشق علت بقاء نوع میشود زیراتمایل مرد بزن دردرجه اول روی عاطفه روحی و عشق بجمال بوده ودردرجه دوم این تمایل منجر بتجمع زن ومرد بکار بردن غریزهٔ تناسلی میگردد .

عشق سه ضلع دارد : دوطرف ویك قوه که موجب اتحادطرفین میشود

طرفین عشق زن و مرد ند . قوه ای که آنهارا متحد میسازد الفت نامیده میشود بنابراین میتوان عشق را به آب تشبیه نمود که از هیدروژن و اکسیژن و قوه الفت شیمیائی ترکیب یافته است .

جوهر عشق از عوامل مختلفه ای تشکیل یافته است که ذیلا بتشریح آنها میپردازیم :

الف) غریزه تناسلی

این غریزه قوی ترین عناصر حب است و در همه حیوانات دانی و عالی و انسان وجود دارد درصورتیکه بقیه عناصر کم و بیش در بعضی ازحیوانات یافت نمیشود . این غریزه درقوت و تأثیر چنانچه قبلا گفتیم از گرسنگی کم نیست با این تفاوت کهٔ این یك کافل حیات نوع در آینده ، و آن یك ضامن حیات فرد درحال حاضر است ، درصورت مساعدت فصل وفقدان محیط و موانع در تمام موجودات زنده نروماده طبعاً بیکدیگر تمایل دارند . در انسان هم زن و مرد بطرف هم میگرایند ، همانطور که بالفطره بطرف تحصیل روزی کشیده میشوند ،

ب ) اعجاب بجمال

چنانچه قبلا گفتیم حب جنسی در انسان تعبیر به عشق و درحیوان شهوت نامیده میشود : تفاوت اینجاست که انسان تشخیص تناسب وجمال داده با آن عشق میورزد ، بنابراین سنت انتخاب طبیعی در آن راه دارد . حب جنسی پس از آنکه تلطیف شده و بپایه عشق رسیده حب روحی نامیده میشود و چنانچه این حب انسان وحیوان را درمقام تمایل جنسی ازهم امتیاز میگذارد مقیاس مدنیت ورشد عواطف و احساسات اقوام بشری نیز بلندی و پستی سطح این حب و کمیت و کیفیت آن میباشد . حب در اقوام بدوی اغلب از غریزه تناسلی تجاوز نمیکند بعکس اقوام متمدن باقطع نظر از غریزه تناسلی نفس جمال را

باستقلال مورد توجه قرارمیدهند . تأثیرجمال وحب روحی درانسان مدنی بحدی شدید است که حتی گاهی غریزه تناسلی را تحت الشعاع قرار داده برای خود استقلال وشخصیت کامل تحصیل نموده است .

البته رشد این عاطفه در انسان نتیجه تطورمدنیت وحد نمو آن تابع حدود تمدن وتنور ملل است زیرا نتایج اجتماعی واخلاقی وادبی در مردان تماس مستقیم دارد بدیهی است زنیکه ازلحاظ جمال وتناسب مورد مهر وعلاقه قرار گرفت دیگر ممکن نیست بحالت اسارت و ضعف و زبونی زندگی کند وازحقوق اجتماعی و مدنی محروم باشد مردانیکه تشخیص ظرافت درزن میدهند نمیتوانند این موجودات را احترام نکنند . ازطرف دیگرچون حب جمال ، سنت انتخاب واختیار جنسی راتقویت مینماید ومردان زنهائیرا انتخاب میکنند که زیبا وعفیف وامین باشند تابتوانند مورد علاقه قرار گرفته درعین حال به عشق آنها خیانت نکنند درمقابل زنان هم مردانی را میپسندند که نیرومند بوده بتوانند ازآنها حمایت کنند ، شریف وجوانمرد بوده بحقوق ایشان تعدی وستم روا ندارند، غیور وآبرودوست بوده حیثیت وعرض آنهارا محافظت نمایند ؛ اینست که میتوان گفت حب جمال وسنت انتخاب سبب شده که فضائل اخلاقی درانسان بوجود آید و وجود فضیلت وشرف خلقی موجب بالارفتن سطح مدنیت اقوام شده است لکن ازنظر دیگر صحیح است بگوئیم تحول مدنیت که معلول عوامل دیگری است نیز درانسان ظرافت فکر آورده ودر نتیجه سبب شده است که حب غریزی بمقام عشق و حب جمال ترقی کند پس باین نتیجه میرسیم که کیفیت حب در افراد هرقوم باوضعیت اخلاقی و اجتماعی آنها ارتباط دارد وهر یك دردیگری متقابلا تأثیر می نماید .

## جمال چیست ؟

جمال عبارت است ازملایمت و تناسبی که بین بصر و مبصر - نفس

و شیئی یاشخص مورد توجه - وجود دارد . منبع این ملایمت ومناسبت همیشه درچشم بیننده است از اینجا است که گاه میشود صورت بخصوصی در چشم کسی جمیل می نماید که دیگران مطلقاً جمالی در او نمی بینند .

اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی — بغیر از خوبی لیلی نبینی
گفت لیلی را خلیفه کان توئی — کز تو مجنون شد پریشان وغوی
از دگر خوبان توافزون نیستی — گفت خامش چون تو مجنون نیستی

این تلائم از تکرار و مزاولت اعمال عصبی حادث میشود و انس و عادت در تشخیص جمال سهم مهمی دارد . انسان در اولین مرتبه ای که عاطفهٔ مهر در خود احساس می کند شکل و هیبتی که بجهتی از جهات بنظرش زیبا رسید آنرا ملاك و مأخذ جمال می پندارد و بعداً روی این انس و عادت زشت و زیبا را ازهم تشخیص میدهد . اینست که وحشیان و سیاه پوستان در موقع زینت حلقهٔ بزرك چوبی یا آهنی در بینی و لب خود فرو برده و از تماشای آن لذت می برند و نیز علت اینکه انسان از موسیقی اقوام اجنبی محظوظ نمی شود همان فقدان انس وعادت است . درهرحال هرکس درحب جمال طالب مثل اعلی یانمونهٔ کاملی است که در نفس خود تصویر میکند .

تصویر نمونهٔ کامل باین ترتیب است که انسان با مشاهدهٔ چهره هائی که در اطراف خود می بیند درهریك جهت خاصی اززیبائی صوری یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده ازتصویر ترکیب همه آن جهات نمونهٔ کاملی درمتخیله خود ترتیب داده همیشه آنرا درعالم تحقق وواقع جستجو مینماید . منتها ائتلاف تصورات و تداعی ومعانی کاررا آسان کرده موجب این میشود که انسان با جستن یکی دوفضیلت وجهه زیبائی دریك نفر فرض

میکند که کلیه فضائلی را که در اشباه او جداجدا دیده در او جمع است ـ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری . البته عقل مانع این قبیل فرضیات وهمیه است لکن غلبه حب جنسی وغریزهٔ تناسلی بحدی بقوت فرضیه کمك میکند که تمام استدلالات عقلی بلااثر میماند .

آنچه او باشد مراقب عقل بود　　عقل را سودای لیلی در ربود

ج ـــ تعطف

عواطف مهر آمیز نیز ازعناصر تشکیل دهنده حب شمرده میشود در حیوانات وحب حیوانی ابراز این عاطفه مختص بموقع مزاوجت و ایام حضانت و پرورش خرد سالان است . لکن در انسان در تمام ایام حب و کلیهٔ موارد عواطف مزبور آثار بارزی دارد . عطف متعاشقین را بهم جذب میکند . عاشق درسعادت و بدبختی معشوق خوشوقت ومتأثر ودرهرحال باار همحال است .

درتحصیل مال وکسب شهرت برای خوش آمدن بمعشوق میکوشد . میل دارد بصفاتیکه معشوق را خوش میآید متصف گردد برای رفع الم وسختی ازمعشوق صمیمانه کوشش میکند .

د ـ فضیلت اخلاقی

بزرگترین عوامل حب روحی فضیلت خلقی است . اگر فضائل اخلاقی نبود عشق انسانی باشهوت بهیمی بهیچ روی تفاوتی نداشت. فضیلت روز اول در دامان حب تربیت شده . شروع انسان به ممارست درفضائل اخلاقی ، ازقبیل صدق وعدل و رحمت و ادب وذوق ، ازروزی شروع شد که احساس کرد این ملکات بمعشوق اوخوش میآید . اولین فضیلتی که در انسان ظهور کرد فضائل خلقی اونسبت بمحبوب بود . ممارست آنهارا در او بصورت ملکه درآورد که باخویشان ودوستان وهمکیشان وهممیهنان

هم بکار بـرد . « الحب ربانی و علمنی الادب » ، عاشق میکوشد بمعشوق نشان دهـد که جامع هر گونه فضیلت است . اراذل و فرومایگان کمتر عشق بمعنای حقیقی عشق پیدا میکنند . اغلب گرفتار شهوت بهیمی هستند اگر عشق ورزیدند یا مزاوجت کردند اکثراً اخلاقشان تهذیب می‌شود . پس میتوان گفت حب معلم اخلاق ومطهر انسان است .

### ه — فداکاری

از خودگذشتگی نیز از آثار وعوامل حب روحی است . درشهوت بهیمی اثری ازاین گذشت و خود شکنی یافت نمیشود اگر هم نمونه ای از آن دیـده شود در مقام تحلیل عقلی بـرگشت آن بخود خواهـی و خود پرستی است . لکن در حب روحی ـ عشق ـ فداکاری مظاهـر زیادی دارد .

گـاهی از حب ذات هم تجـاوز میکند . عاشق در مقابل التـذاذ محبوب از لذت و منفعت خود میگذرد . حتی ممکن است فـدا کاری بگذشت از حیات هم برسد ـ مادر برای نجات فرزند خود ازخطرحاضر است خود را تسلیم مرگ کند . زن هستی خودرا فروخته بـرای نجات شوهر محبوب از عسرت در دسترس اومیگذارد . تاصبح بر بالین همسر بیمارش بیدار مانده‌ازاو پرستاری می‌نماید ؛ این‌است که میتوان گفت حب موجب فضیلت اخلاقی است وفداکاری هم ازمظاهر برجسته شرف و کرامت اخلاق بشمارمیرود .

### و ) احترام

چون عاشق تمام مظاهر خیروزیبائی ، مجدوشرف وجمال رادرمعشوق خودفرض میکنداورا ازخودبزرگتر وشریفتر میداند وازاین جاست که زن وشوهر چون نسبت بهم دارای محبت جاویدند همواره یکدیگررا احترام

میکنند احترام از آثار لازم دوستی است .



باتوجه بآنچه فوقاً ذکر شد اهمیت و تأثیر این عامل قوی پنجه در نظام عالم وجود خاصه اجتماعات بشری معلوم میشود اصولا علت اینکه میگویند انسان بر خلاف حیوانات طبعاً اجتماعی ومدنی آفریده شده هیچ فردی از آن نمیتواند بدون اعانت و کمك دیگران زندگی کرده تمام احتیاجات خودرا رفع کند اینست که عواطف مهر ومحبت در انسان بیش از همه حیوانات یافت میشود . کودك انسانی قبل از رسیدن بسن بلوغ ازمحبت و کمك والدین بی نیاز نیست ودورهٔ کودکی اوهم خیلی طول میکشد . برخلاف خردسالان حیوانات که پس از اندك مدتی ازمساعدت پدر ومادر مستغنی شده مستقلا زندگی میکنند . علت این تفاوت عاطفه پدر و مادر نسبت بکودك است که تامدت مدیدی قوای خودرا صرف پرستاری ونگهداری از کودك . تصور نشود که درحیوانات چون مدت کودکی ونیازمندی بکمك پدرومادر کوتاه است کمتر فرصت ابراز عاطفه پیدامیشود وبعکس طول مدت نیازمندی و شدت آن درانسان موجب بروز عواطف مهرانگیز والدین میشود . نه اینطور نیست بلکه درحیوانات کمیاب بودن عواطف والدین طبیعت را برآن داشته که پس از مدت کوتاهی نوزادان را بوسائلی که برای دفاع وبقاء لازم است مجهز نموده آنهارا بزندگی استقلالی قادر نماید . بعکس در انسان وجود عواطف شدید در پدرومادر باطولانی شدن دورهٔ طفولیت وکیفیت نیازمندی کودك بمساعدت آنها ملازمه دارد بدین جهت انسان طبعاً اجتماعی شده حس تعاون دراو نمو میکند . همین طور محبت زن وشوهر نسبت بیکدیگر موجب تعاون وزندگی اجتماعی آنها میشود .

جای تردید نیست که پیدایش خانواده وبقای آن تابع محبت زن و

شوهر بیکدیگر و مهر آنها نسبت باولاد است و نیز پایه تشکیل اجتماعات وجود خانواده ها است. حیوانات جز از نظر شهوت و ارضاء این حس بیکدیگر نزدیك نمیشوند و بلافاصله پس از رفع این حاجت از هم جُدا میگردند. بچه‌ها هم از همان روز های اول باید حوائج خودرا رفع و بتحصیل روزی بپردازند. بدین جهت زندگی اجتماعی در آنها مورد ندارد. لکن افراد انسان قطع نظر از شهوت روی عاطفه مهر و محبت بیکدیگر نزدیك شده اولاد خود را نگهداری میکنند. پس مایه تقویت اساس اجتماع محبت است.

ادیان و مذاهب وقتی رشد میکنند و در برابر حوادث و تحولات زمان پایدار میمانند که قوانین وضعی خودرا بر طبق سنن تغییر ناپذیر طبیعت تدوین و تنظیم کرده باشند شریعت اسلام بزرگترین دینی است که در یکایك قواعد و مقررات خود رعایت نوامیس و اصولاً تغییر آفرینش را کرده و همه جا قوانین وضعی خودرا با سنن طبیعی و فطری خلقت همعنان و همدوش ساخته است

دیانت اسلام اساس مجتمع اسلامی را روی خانواده، و پایه تشکیل خانواده را روی مهر و رحمت قرارداد. ضرب المثل معروفی بین اروپائیان شایع است که ارزش مهر و محبت بین زن و شوهر را نشان میدهد: «وای بزنی که درس محبت را از غیر از شوهرش بیاموزد ـ زنی که با نداشتن محبت بمردی شوهر کند نصف مسافت فساد اخلاق را پیموده است» تعریفی که اسلام از زناشوئی کرده واقعاً شایسته دقت و توجه است. این تعریف بر تمام رموز و مسائلی که علم و تمدن بر انسان متمدن امروزی کشف کرده مشتمل است لزوم وجود رابطه مهر و محبت بین زن و شوهر از آزادی آنها در انتخاب همسر حکایت میکند. چگونه ممکن است مردی بزنی که ندیده و نشناخته است محبت داشته باشد یا بالعکس؟ این تعبیر: جعل بینکم مودة و رحمه ـ آزادی مطلق طرفین عقد را در انتخاب یکدیگر نشان میدهد بطوریکه

بعداً خواهیم دید هیچ زناشوئی در شریعت اسلام صحیح و مشروع نیست جز اینکه طرفین عقد بتمام خصوصیات مادی و معنوی یکدیگر که در هویت آنها مؤثر است واقف باشند.

## ۴ حقوق زوجین

اولین اصلاحی که در این باره کرده این بود که علی رغم کلیه قوانین و عادات جاریه عصر خود زن را با عطای شخصیت و استقلال اراده مفتخر داشت دختران مسلمان در قرن هفت میلادی از اختیار و آزادی که دختران اروپائی تا قرن شانزده میلادی از آن محروم بودند بهره مند گردیدند. دختر مسلمان حق دارد از قبول شوهری که میخواهند بر او تحمیل کنند سر باز زند و نیز حق دارد با وجود عدم رضایت والدین با هر مردیکه بخواهد مزاوجت نماید فقط باید موضوع ازدواج را بولی خود اعلام نماید تا اگر ولی دختر دلیل موجهی بر رد این مزاوجت نداشته باشد حاکم عقد ازدواج را واقع سازد عقدی که در زمان کودکی دختر از طرف پدر ولایتاً واقع شود وقتی صحیح و نافذ است که دختر پس از رسیدن بسن رشد و بلوغ رضای خود را اعلام دارد وقتیکه جذام انصاری دختر خود را بدون رضای او بشخصی عقد کرده بود پیغمبر اسلام ع حکم بر بطلان نکاح فرمود و دختر روی میل خود به ابی لبابة بن عبدالمنذر شوهر کرد. خلیفه ثانی مردی را که با حنا بستن ریش میخواست پیری خود را از نامزدش پنهان سازد بعلت این اغفال تعزیر نمود.

بعد از وقوع ازدواج بشوهر حق داده از عیال خود اطاعت، صمیمیت و وفاداری از شوهر خود اظهار مهر و علاقه، توحید منافع و تکفل معیشت انتظار ببرد. پیغمبر اسلام فرموده: بر عهدهٔ زن است که از شوهر تبعیت و نسبت باو ابراز خلوص کند. کسی را که شوهر راضی نیست بدون اجازه او درخانه اش نپذیرد. و بر شوهر است که نسبت بعیال خود مهر ورزد و بر روی او

صیحه نزند .

درتربیت وتعلیم حق ووظیفه زن ومرد راطوری براساس تساوی بنا نهاده که نه فقط زن حق دارد مقداری ازوقت خودراولو بدون رضایت شوهر صرف آموختن معالم ومعارف نماید بلکه بتواندازشوهرخود بخواهد که بوسائل ممکنه اورا تعلیم دهد . این نکته قابل توجه است که باآنکه درکلیه امورزندگی تبعیت زن ازمردوتحصیل رضای شوهر برای زن لازم است در امر تعلیم و آموختن رضایت شوهر لازم نیست وزن میتواند علی رغم شوهر باین امر مبادرت ورزد .

مجملا اسلام حقوق طرفین را برپایه مساوات قرارداده : ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و عاشرو هن بالمعروف . در موارد اختلاف بین ابوین حق تربیت کودکان را بپدر داده و درعین حال حق حضانت آنهارا در سنین اولیه طفولیت ( پسر تا دو سال و دختر تا هفت سال ) به مادر واگذاشته زیرا ازلحاظ ناموس فطرت پدررا درایجاد طفل سهمی بزرگتر و بیشتر است ، الولد سرابیه . و ازنظر توانائی ولیاقت در تربیت دماغی و عقلی حقاً پدر نیرومند تر و لایقتر از مادر است . لکن در عین حال کودك نوزاد تا چند سال به توجهات و نوازش های مادرانه بیشتر نیازمند است و تعلق خاطر پدر به تنهائی برای رفع حاجات طبیعی او کافی نیست .

ریاست خانواده واتخاذ تصمیم درامور کلی زندگی وحفظ روابط خارجی خانواده را از مختصات مرد و نظم و تمشیت امور داخلی خانه را از جمله حقوق و خصائص زن قرار داده است . اسلام زن را درمحیط خانه مقتدر و مطلق العنان کرده و فرموده کلکم راع و مسئول عن رعیته و لامام راع و مسئول عن رعیته والمرئة راعیة فی بیت زوجها ومسئولة

عن رعیتها و الرجل راع فی اهله و مسئول عن رعیته . حق طلاق دادن را در مقابل وظیفه انفاق بمرد سپرده و در عین حال به‌زن حق داده در موارد خاصی که منطق و مروت ایجاب میکند درخواست طلاق یا عقد زوجیت‌را فسخ‌نماید .

بزن ومرد بطوریکه بعداً خواهیم دید حق‌داده هریك امور مالی خودرا مستقلا اداره کنند .

۳ ـ وظائف زوجین

وظیفه مهمی که در زناشوئی متوجه مرد است همانا وظیفه انفاق‌و تکفل معیشت زن واولاد است ؛ اسلام ضعف ولطافت طبیعی زن و نیرو مندی و خشونت فطری مرد را مورد ملاحظه قرار داده بزن در عین اینکه بهیچ روی ازحرمت او فروگذار نکرده‌بدیده رحمت وشفقت نگریسته اورا از تادیه مخارج ضروری خانواده یاشرکت درتأدیه معاف نموده و این وظیفه سهمگین را در مقابل توقعاتی‌که مرد دارد به عهده او گذاشته‌است ، حتی‌مردرا مکلف کرده که‌اگر زن نخواهد بچه‌خود را شیر دهد برای نوزاد خوددایه بگیرد ؛ باضافه مردرا بپرداخت مهریه زن هروقت‌که مطالبه‌کند مکلف ساخته است . تنها وظیفه زن اطاعت از شوهر ، ابراز صمیمیت ، وفا داری ، اداره امور داخلی خانه و مراقبت از کودکان‌است . اسلام فایده تقسیم‌کارو تخصص‌طرفین برای‌انجام‌وظائف اختصاصی‌راکه‌امروز از اصول وقواعد اساسی علم اقتصاد شمرده میشود ببهترین وجه مورد نظر قرارداده است چنانکه بعدا خواهیم دید هریك را آن کار فرموده‌که فطرتا برای آن ساخته شده‌اند (۱). مکلف‌ساختن

---

۱ ـ اشتباه نشود که در عین حال اسلام زنان را ازاشتغال بکارهای‌اجتماعی منع نکرده است

زن بشرکت در تهیه مایحتاج زندگی مستلزم آنست که زن در امور اجتماعی و مشاغل عمومی مشارکت جوید و این التزام موجب آنست که از کارهای اختصاصی خود یعنی حمل ، وضع‌حمل ، پرورش کودکان و انتظام امور داخلی خانه بازماند ، زیرا قطعاً زن قویتر ازمرد نیست و جمع بین دوکار را نتواند اینست که زن‌را مطلقاً از شرکت در پرداخت مئونهٔ زندگی معاف کرده و نفقه اورا در هر حال بعهده مرد گذاشته است . نفقه دختر بعهدهٔ پدر و نفقهٔ زن بعهدهٔ شوهر و نفقهٔ مادر بعهدهٔ پسر است .

نکتهٔ قابل توجه اینکه نفقه پسر فقیر و ناتوان را باید پدرگردن گیرد تا وقتیکه پسر بتواند مخارج معیشت خودرا تحصیل کند . پدر می تواند پسر بالغ و سالم خود را بتحصیل روزی مجبور کند ، لکن نمی تواند دختر خود را بکار کردن و تهیهٔ معیشت اجبار نماید ، مگر دختر بمیل خود کاری مشروع پیش‌گیرد و روزی خودرا تدارک کندکه دراین مورد انفاق او وظیفهٔ پدر نیست . نفقهٔ دختر بعهدهٔ پدر است تا وقتیکه شوهر کند . در ایام شوهر داری این امر از تکالیف شوهر است و اگر زن مطلقه شد جز در ایام عده بازنفقهٔ او برعهدهٔ پدر است . پس‌ازمرگ پدر و شوهر نگهداری مادر از وظائف پسر است . در هر حال اسلام از ظرافت و نظافت جسم وروح زن رعایت کرده واین‌امرمشکل وطاقت‌فرسا را در هرموقع از مختصات مرد قرار داده است .

٤ ـ امور مالی زوجین

در اسلام زن شوهردار مثل‌زن بی‌شوهر کاملا دراداره امورمالی و خرید و فروش و اجارهٔ و صلح وشرکت وکلیه معاملات حقوقی نسبت باموال شخصی خود آزاد و مستقل است . با اینکه زن باید در جمیع

امور مربوط به زندگانی از شوهر تبعیت کند لکن بهیچوجه شوهر نفوذ قانونی و رسمی در امور مالی زن ندارد و نه فقط هستی زن متعلق بخود او است و در کیفیت اداره و خرج کردن مالیهٔ خود مطلق العنان است بلکه چنانکه دربالا گفته شد برای زن تکلیفی راجع بشرکت در تأدیه مخارج خانه وضع نشده و ازهمین جااست که سهم الارث دختر دراسلام نصف پسر است . گرچه عملا دراغلب خانواده های مسلمان مخصوصاً در ایران صمیمیت وخلوص کاملی که بین زن وشوهر موجوداست موجب میشود که زن زمام مقدرات وامورمالی خودرا بدست شوهر سپرده درجمیع معاملات اورا نماینده خود قراردهدودر تمام امورتابع نظراو باشد وحتی منافع و درآمددارائی خودرا برای تسهیل امر معیشت وشرکت درمخارج ضروری خانه دراختیاراو بگذارد ، لکن این تبعیت وحس سلوك ناشی ازعلاقه وحسن تفاهم کاملی است که همیشه بایدبین زن وشوهر موجودباشد و هیچگاه صورت الزام قانونی ندارد .

این فضیلت اخلاقی را هنوز شرقیان واجدند . درعین حال که زن آزاد ودر امورمالی خودمستقل است ازروی عواطف و احساسات عالی انسانی درهمه لذایذومشقات زندگی ، درتمکن وتنگدستی ، سراء وضراء باشوهرخود شریك است . کانون مقدسی که آسایش روحی ومحل زدوده شدن هر نوع رنك كدورت ازخاطر شوهراست هنوزخانواده های شرقی وخاصه ایرانی است. آن محیط پاك وصدق وصفائی که گوستاولوبون حکیم اجتماعی فرانسه آرزومیکند و هرخاطر غمگین را در آن محیط شاد و مسرورمیبیند خانواده های شرقی است .

بالجمله زن در نظر اسلام موجودی است ظریف ودرعین حال تام الخلقه ومستقل . درعین اینکه ظرافت ونزاهت روح او رعایت شده قوت عقل وهمسر

وهمسنك بودن اورابا مردنیز درنظر گرفته‌اند . برخلاف سایر قوانین و شرایع که‌ظرافت روح زن‌رابضعف‌تعبیر کرده‌اند واگرمانند دنیای‌متمدن قوتی‌در زن‌سراغ کردند اورابکارهای پرمشقت زندگی‌میگمارند وچهرهٔ لطیف‌اورا درمقابل لهیب آتش‌کارخانه‌ها وامیدارند . اسلام‌درعین اینکه زن‌راانسان مستقل وصالح برای‌انتخاب شوهر و تعیین سرنوشت و مداخله در امورمالی خـودتشخیص داده نزاهت روح و رقت‌عواطف و احساسات و لطافت جسمی اورااز نظر دور نداشته است‌اولازن‌را نسبت بتصرف‌در مایملك‌خویش آزاد گذاشته وثانیاً اورا ازتأدیه‌مصارف‌زندگی‌و مخارج‌خانواده معاف‌داشته‌است .بطوریکه‌ذیلا خواهیم‌دید قوانین دنیای متمدن‌از هردوجهت براین‌عنصرلطیف ظلم کرده‌اند .زیرا هیچیك ازاین خصوصیات‌را بری‌زن رعایت ننموده‌اند .

## ازدواج درقانون مدنی فرانسه

### ۱ - کلیات

درقانون مدنی فرانسه‌که درسال ۱۸۰۴ تدوین شده دخترو پسر بالغ‌در انتخاب‌یکدیگر آزادند . سن‌قانونی برای‌مطلق کبر نسبت‌بزن ومردسن بیست‌ویك‌سالگی است ، لکن ازنظرازدواج پانزده‌برای زن‌و هجده‌برای مرد کافی‌است (مواد۱٤٤ قانون‌مدنی ببعد) ازدواج‌قبل‌ازاین سن‌مجاز نیست مگردرموارد استثنائی که‌ازنظر‌مصالح اجتماعی‌واخلاقی ممکن‌است‌رئیس‌جمهورمعافیت‌سنی‌را تجویز نماید .تاسن بیست‌ویکسالگی علاوه بررضای زوجین والدین‌نیز بایدبازناشوئی آنهاموافقت نمایند .در صورت‌بروز اختلاف نظربین ابوین رأی‌پدر رجحان‌دارد [۱] . درصورت فوت‌والدین بایداز جدوجده اسنجازه‌شود . درغیاب آنها تصویب انجمن

۱ ـ اخیراًاصول قضائی‌رضای هریك‌ازوالدین راکافی دانسته‌است .

خانوادگی که ازخویشان پدری‌ومادری تشکیل میشودلازم است .اجازه ممکن است کتبی باشد یاشفاهی . لکن‌شورای خانوادگی باید موضوع‌را کتباً اجازه دهد .ازسن بیست‌ویك تابیست‌وپنج‌سالگی بجای‌استجازه‌صرف استصواب ومشورت ازابوین‌بوسیلهٔ دفاتر رسمی‌کافی‌است .سابقاً این قید برای‌متزاوجین تاسن‌سی‌سالگی وجود داشت باضافه بایستی‌سه مرتبه در عرض‌سه‌ماه بوسیله اظهار نامه رسمی کیفیت‌ازدواج بابوین اعلام‌میشد . قانون‌فعلی ازلحاظ رشد اجتماعی جوانان سن‌سی سالگی‌رابه‌بیست‌وپنج تنزل‌وسه مرتبه رابیك‌مرتبه تقلیل داده‌است . ماده۱٤۷ مقرر میداردکه هیچ‌ازدواج ثانوی صورت‌پذیر نیست مگرپس‌از انحلال عقداول . ۱ ماده ۱٦۰ ازدواج بامحارم راممنوع کرده است ۲

۲ـ تشریفات قانونی

تشریفاتی که برای وقوع زنا شوئی لازم است بر دو نوع است : تشریفاتی که قبلا باید انجام شود ،و تشریفاتی که در حین ازدواج لازم‌ـ الرعایه است. ازمهمترین آداب‌قبلی‌اینست که موضوع زناشوئی وهویت زوجین بایستی به‌عامه اعلام گردد باین‌ترتیب که شهرداری کیفیت‌ازدواج را باالصاق آگهی درمدخل عمارت خودباطلاع‌عامه میرساند این آگهی باید ده روز درمعبر و منظر عموم بماند بطوری که همه کس از مفاد آن آگاه گردد منظور قانون گزار از انتشار این آگهی اینست که مأمور ثبت احوال از هرگونه اشکال ومانع قانونی که برای این امر متصور است بوسیله اشخاص ذینفع مطلع شود . مامور مزبور درمقابل هرگونه اعلام مخالفتی ازواقع ساختن عقد خودداری مینماید

---

۱ ـ بعبارت دیگر تعددزوجات وازدواج هردو ممنوع است . ۲ ـ ممنوعیت ازدواج با محارم‌تادرجه چهارم را شامل است .

تا اینکه مانع بوسیله حکم دادگاه یا صرف‌نظر مدعی خصوصی مرتفع گردد . فرد شایع این‌مخالفت شکایت عیال قبلی‌داماد است زیرا بطوری که میدانیم در قانون فرانسه تعدد زوجات ممنوع است . ممکن است مخالفت ازطرف پدر ومادری‌که ازدواج‌فرزند غیر بالغ خودرا صلاح‌نمی دانند بعمل آید . دراحراز صلاحیت مأمور ثبت‌احوال باید محل‌سکنای زوجین را درنظرداشت . ازدواج خارجیان‌درکشور فرانسه برای‌اینکه در دادگاههای آن‌کشور ترتیب اثر یابد نیز تابع همین تشریفات است همچنین‌ازدواج فرانسویان‌درکشورهای‌بیگانه ازلحاظ‌تشریفات‌تابع‌قانون کشوری است‌که در آن متوقفند (۱) . لکن در موقع مراجعت بفرانسه بایستی مأمور ثبت احوال موضوع را در ورقه شناسنامه آنها قید کنند . درصورتیکه زوجین هر دو تبعهٔ فرانسه باشند بایستی بنماینده سیاسی دولت مزبور درکشوریکه توقف دارند مراجعه‌کنند تا نماینده نامبرده وظیفه‌مأمورثبت‌احوال‌راانجام دهد .

### ۳ ـ وظائف زوجین

الف ) امرمعیشت ـ برطبق ماده ۲۱۳ تحصیل معاش از مختصات مرد نیست بلکه زن و شوهر بنسبت تمکن و درآمد خود مسئول معاش خانواده میباشند . نسبت وکیفیت مسئولیت زوجین را در امر معیشت بعداً خواهیم دید .

ب) وفاداری ـ زوجین باید نسبت‌بیکدیگر متقابلا ابرازصمیمیت کرده وفادار باشند . لکن دراین خصوص قانون بین زن ومرد دوتفاوت قائل شده یکی کیفری ودیگری حقوقی . ازلحاظ کیفری‌زنای زن‌همیشه

---

۱ ـ ازلحاظ ماهیت چون جزء احوال شخصیه بشمار میرود تابع قانون ملی متزاوجین است .

و در هرصورت در نتیجه‌شکایت مرد قابل تعقیب است در صورتیکه فحشای مرد وقتی بزن اجازه تعقیب میدهدکه زن بیگانه ای‌را در خانه زناشوئی بصورت نا مشروع نگهداری کند یا لا اقل ارتباط نا مشروع ولو برای یك مرتبه با زن بیگانه درخانه زناشوئی واقع شده باشد . از نظر حقوقی زنای زن در هرصورت بمرد حق طلاق میدهد لکن زنای مرد جز در صورتیکه فوقا ذکر شد برای زن موجب استفاده از حق طلاق نیست . امتیاز حقوقی مزبور که درقانون مدنی ذکرشده بوسیله‌قانون لاحقی ملغی گردیده وفعلاجز تفاوت کیفری وجود ندارد .

ج) وظیفه سکنی ـ ماده ۲۱٤ زن را مکلف کرده که‌درمنزلی که شوهرانتخاب میکندسکنی گزیند . ولی‌درصورتیکه مرد گاه‌بگاه (بیشتر ازحدمتعارف ) منزل‌خودرا تغییر دهد تکلیف زن‌نسبت بمتابعت ازشوهر ساقط میشود .

د) حمایت و اطاعت ـ ماده ۲۱۳ با عبارت کوتاه‌وروشن‌خودیکی‌از وظائف و حقوق اساسی طرفین‌را متضمن‌است : شوهر باید از زوجه‌خود حمایت و زن باید از شوهر خود اطاعت کند . این حق و وظیفه طرفین نسبت بیکدیگر ازارکان اساسی زناشوئی در قانون فرانسه بشمار میرود قانون‌گزار بدین وسیله تفوق‌شوهر برزن‌را ثابت کرده و چون‌در اساس تشکیل خانواده‌ها خواسته است این قوت و رجحان حقوقی برای مرد محفوظ باشد بزوجین اجازه نداده برخلاف آنچه در این‌ماده ذکرشده تراضی کرده قرارداد جداگانه ای بین خود منعقد سازند . این برتری صلاحیت و اختیار تام برای‌مرد و عدم صلاحیت و فقدان هرگونه اختیار مالی‌را برای زن‌موجب شده است . بعبارت دیگر زن‌پس‌از شوهر کردن

یك سلسله از حقوق و اختیارات خودرا از کف داده تابع و مطیع اراده مرد میگردد .

ازچندسال باین طرف برای طرفداری از حقوق زنان مجامعی از دانشمندان و علمای حقوق ( زن و مرد ) تشکیل شده و برای الغاء امتیازات مردان و اعطاء صلاحیت بزنان شوهر دار کوشش نموده‌اند . لکن هنوز این اقدامات نتیجه‌عملی نبخشیده است .

قانون در مواد ۲۱۵ و ۲۱۷ آثار عدم صلاحیت زنان شوهردار را بیان نموده‌است : زن‌شوهردار نمیتواند به‌تنهائی و بدون امضاء و اجازه شوهر هیچ عمل حقوقی انجام کند . هرگونه معامله‌ای محتاج باجازه شوهراست . درصورتیکه شوهر بدون علت‌موجهی از دادن اجازه امتناع نماید زن میتواند بدادگاه مراجعه کرده پس‌از اثبات موجه‌بودن معامله کسب اجازه‌نماید. اجازه‌شوهر علاوه‌بر تنفیذ عمل‌زن‌مسئولیت مشترکی برای زن و شوهر نیز ایجاب مینماید بر خلاف اجازه دادگاه که مطلقا مسئولیتی متوجه مرد نمیسازد .

اجازه دادگاه یا اجازه شوهر همیشه محدود بمورد خاصی است که‌از طرف‌زن پیشنهادشده اجازه‌دهنده باید موردخاص‌را درنظر گرفته و دراجازه نامه‌خصوصیات آنرا قید نماید (اجازه خاص) شوهر نمیتواند اجازه نامه‌عمومی‌برای کلیه معاملات به‌همسرخود بدهد زیرادراینصورت منظور قانونگزار درخصوص تبعیت زن نقض‌خواهد شد . مع‌الوصف در موردیکه زن بخواهد تجارت‌کند کافی‌است مردبطور کلی با اشتغال او باین‌کار موافقت‌کند. همچنین‌درموردیکه خریدلوازم‌خانه برای زندگی روزانه بعهدهٔ زن باشد دراین‌صورت اجازه‌عمومی برای تنفیذ معاملات زن کفایت مینماید .

در سه مورد ذیل بطور استثناء معاملات زن محتاج اجازه شوهر نیست :

۱ ـ تنظیم وصیت‌نامه ـ علت آزادی در اینخصوص اینست که اگر زن در وصیت محتاج اجازه شوهر باشد بناچار تحت تأثیر او قرار گرفته احیانا مجبور میشود برخلاف میل خود بنفع شوهر و بضرر دیگران وصیت نماید . واما منطق این استثناء اینست که چون آثار این وصیت موقعی ظاهر خواهد شد که زن فوت شده ودر نتیجه فوت او عقد ازدواج منحل گردیده ودیگر زناشوئی وجود ندارد و تبعیت زن نسبت بمرد مختص بایام زناشوئی است ، بنابر این استقلال زن در این مورد بانظر اساسی قانون گزار منافاتی ندارد •

۲ـ قانونی که در ۱۸۸۱ در خصوص صندوق پس انداز ملی تصویب شده به زن شوهر دار اجازه میدهد که درسپردن وپس گرفتن مبالغی که در صندوق مزبور پس انداز میکند مستقل باشد منطق این استثناء هم ظاهرا ترغیب افراد بصرفه جوئی است •

۳ ـ زنیکه در حال تفریق جسمانی است ودور از شوهر زندگانی میکند در عملیات حقوقی خود آزاد است . علت این استثناء هم از مطالعه مادهٔ ۳۱۱ قانون مدنی معلوم میشود . (۱)

معاملاتی که زن شوهر دار بدون اجازه وامضای شوهر انجام دهد

---

۱ — ماده ۳۱۱ قانون مدنی فرانسه که از قانون مصوب ۶ فوریه ۱۸۹۳ حکایت مینماید تفریق جسمانی را بصورت یکقسم طلاق ضعیفی تعبیر کرده است .

چون تفریق جسمانی ( که بعدا بطور بتفصیل ذکر خواهد شد ) در اغلب آثار با طلاق واقعی شریک است و بیشتر اوقات منجر بطلاق میشود از لحاظ استقلال زن نیز حکم طلاق را داشته ودر نتیجه صلاحیت حقوقی زن را بوی مسترد میدارد .

مثل عملیات صغار وسایر محجورین قابل فسخ و ابطال است . زن وشوهر هر یك در تقاضای ابطال میتوانند سمت مدعی خصوصی داشته باشند. ورثهٔ قانونی آنها نیز میتوانند ازاین حق استفاده نمایند . مرور زمان برای این تقاضا پس از ده سال حاصل میشود .

٤ ـ بطلان عقد ازدواج

برای تشریح این موضوع بایستی قبلا اصل بطلان عقود را درقانون مدنی فرانسه مطالعه کرد:

اصولا بطلان معاملات بر دوقسم است : مطلق ونسبی .

بطلان مطلق در موقعی است که وقوع معامله بنظم عمومی یااخلاق حسنه ملی لطمه وارد سازد بعکس بطلان نسبی در موردی است که منفعت خصوصی اشخاص در مخاطره واقع شود. دربطلان مطلق تشخیص مورد و وجود یاعدم موجبات ابطال بعهده دادگاه است ، لکن درمورد بطلان نسبی دادگاه نمیتواند در تشخیص موضوع وارد شود زیرا قانون خود موارد خاصی را تعیین کرده است . تفاوت دیگری که بین این دو قسم بطلان وجود دارد اینست که در بطلان مطلق درغیاب مدعی خصوصی دادستان ( مدعی العموم ) ازنظر جنبهٔ عمومی میتواند اقامهٔ دعوی کرده تقاضای ابطال نماید، ولی در بطلان نسبی وجود مدعی خصوصی حتماً لازم است وبدون اواقامه دعوی ممکن نیست ، باضافه بطلان مطلق و نسبی ازلحاظ مدت مرورزمانهم با یکدیگر متفاوتند . در بطلان مطلق مدت خاصی ذکر نشده بنابراین تابع اصل کلی است که اقامه هر گونه دعوائی در دادگاه پس از سی سال مشمول مرور زمان میشود ، درصورتیکه مدت مرور زمان برای بطلان نسبی ده سال است .

گرچه این مدت نیز دربیشتر موارد تمدید میشود زیرا اگرمنشأ

تقاضای ابطال صغرسن باشد مبدأ مرور زمان ابتدای بلوغ است و اگر راجع بزن شوهردار باشد مبدأ تاریخ انحلال زوجیت بشمار میرود ، و در موردفقدان رضایت یکی از متعاملین مبدأ شروع مرور زمان روزی است که عدم رضایت طرف معامله معلوم شده‌است . تفاوت دیگری که بین این دو نوع ازبطلان میتوان قائل شد اینست که چون بطلان نسبی مربوط بمنافع خصوصی اشخاص است معامله مورد بطلان ازطرف‌شخص ذینفع قابل تنفیذ میباشد ، بعکس دربطلان مطلق چون از منافع عمومی حکایت میکند نمیتواند مورد تنفیذ طرفین معامله واقع شود.

بطلان نسبی منحصر بـه دو مورد است : عـدم صلاحیت و فقدان رضایت .

فقدان رضایت متعاملین ممکن است در نتیجه اجبار ، اشتباه یـا فریب تحقق یابد.

پس از فـراغ ازذکر بطلان عقد بطور کلی بموضوع بطلان در خصوص عقد ازدواج میپردازیم :

الف) درموضوع بطلان مطلق بـا اینکه در اصل کلی و عمومـی تشخیص آن بادادگاه است نسبت بعقد ازدواج بخصوص قانون مواردیکه عقدمزبور مطلقاً باطل‌است شماره کرده و اختیار تشخیص را ازدادگاه سلب نموده است . در پنج مورد ذیل ازدواج مطلقاً باطل‌است :

۱ ـ عدم بلوغ متزاوجین یـا یکی از آنها بسن قانونی پانزده و هیجده سال[1]

---

۱ — بطوریکه میدانیم درسایر معاملات عدم بلوغ یکی از موجبات عـدم اهلیت و عدم صلاحیت است و عدم صلاحیت فقط باعث بطلان نسبی و بالنتیجه پس از بلوغ قابل تنفیذ است لکن در امر زناشوئی چون ازدواج اشخاص نابالغ

بقیه در صفحه مقابل

٢ ـ تعدد زوجات

٣ ـ ازدواج با محارم

٤ ـ اختفاء (عدم مداخله مأمور ثبت احوال)

٥ ـ عدم صلاحیت مأمور ثبت احوال .

ب) همچنین راجع ببطلان نسبی نیز تغییراتی چند در خصوص عقد ازدواج قائل شده‌است :

بدواً یکی از عوامل سه گانه عدم‌رضایت‌را حذف نموده بدین‌تعبیر که در زناشوئی بعدم رضایتی که ناشی از فریب باشد ترتیب اثر داده نمیشود . زیرا اگر فریب را علت بطلان عقد قراردهیم کمتر ازدواجی بصورت قانونی وقوع‌پیدا میکنند . حقوق‌دان معروف فرانسوی اوازل [1] میگوید : « در موضوع ازدواج هر که بتواند فریب میدهد »

بنابراین دوموجب برای‌عدم رضایت بیشتر نمیماند: اشتباه و اجبار

راجع بـه اشتباه ـ سه‌قسم اشتباه میتوان فـرض کرد : جسمی ، حقوقی و اخلاقی .

اشتباه جسمی عبارت‌از آنست که یکی از متزاوجین ازلحاظ‌سن یاقیافه بادیگری که ازچیث سن وشکل شبیه او است عوض شده باشد .

اشتباه حقوقی آنست که یکی از طرفین از لحاظ ورقه شناسنامه و هویت حقوقی بجای شخص دیگر معرفی شده باشد .

اشتباه اخلاقی عبارت از آنست که خصوصیات خلقی و اوصاف

---

با مصالح عمومی تماس دارد آن‌را از موجبات بطلان مطلق وغیر قابل تنفیذقرار داده‌اند . عدم صلاحیت که درموضوع ازدواج باعث بطلان نسبی‌میشود جنانجه‌خواهیم دید فقط ناظر بموردی است که متزاوجین بالـغ بدون اجازه یا مشورت ابوین ازدواج کرده بـاشند .

١ ـ Oisel

خاصی برای یکی از متزاوجین قید شده باشد که در حقیقت اوصاف مزبور رافاقد است . لکن اصول قضائی دادگاههای فرانسه شکل اخیر اشتباه را چون بینهایت شایع است و درحقیقت حکم فریب را دارد قابل ترتیب اثر نمیدانند .

موضوع دیگری که قانونگزار دراین خصوص ازاصل کلی منحرف شده مربوط به مدتی است که در خلال آن اقامه دعوی بطلان ممکن میباشد . بطوریکه سابقاً دیدیم مرورزمان دربطلان نسبی کلیه معاملات پس از ده سال حاصل میشود در صورتیکه مواد ۱۸۱ تا ۲۰۲ قانون مدنی فرانسه میگوید : اگرزوج یازوجه ای که در نتیجه اجبار یااشتباه اززناشوئی ناراضی است بهمخانگی و همخوابگی همسر خودتن در دهد ، مدت مرور زمان برای تقاضای ابطال از ده سال به شش ماه تقلیل مییابد ؛ بدیهی است که در غیر اینصورت مدت مرور زمان همان ده سال خواهد بود .

عدم صلاحیت درعقد ازدواج عبارت از اینست که قبل ازبلوغ بسن بیست و یکسالگی [1] بدون تحصیل رضایت والدین ازدواج نمایند ، همچنین اگر بین بیست و یك تا بیست و پنج سالگی بدون مشورت آنها زناشوئی کرده باشند . اقامه دعوی ممکن است بوسیلهٔ یکی از زوجین یا توسط کسیکه استجازه از اولازم بوده ( والدین یا انجمن خانوادگی ) بعمل آید . دادستان یاسایر خویشاوندان زوجین حق مداخله در این امر ندارند (ماده ۱۸۲)

تغییری که دراین خصوص ازطرف قانونگزار نسبت به اصل کلی داده شده عبارت است ازتقلیل مهلت ده ساله مرور زمان بیك سال . مبداء شروع مرورزمان برای والدین موقعی است که ازوقوع عقد آگاه شده اند،

۱ - بدیهی است پس از تجاوز از پانزده وهجده سال .

و برای زوجین اززمانی است که بسن بیست و یکسالگی (بلوغ) میرسند.

۵ ـ موانع عقد ازدواج

موانع مذکور بردو قسم‌است: اساسی و فرعی.

موانع اساسی موانعی است که نه فقط مأمور ثبت احوال پس از آگاهی‌از آن ازاجرای تشریفات عقد خود داری مینماید بلکه حتی‌اگر تشریفات مزبور هم انجام شده باشد موجب بطلان‌عقد ( نسبی یا مطلق ) میگردد. مثلا درصورتیکه عقد زناشوئی‌بدون مداخله مأمورثبت احوال یابدون اجرای تشریفات لازمه درتالار شهرداری انجام‌شود، عقد مزبور مشمول یکی‌از عناوین پنجگانه بطلان مطلق ـ اختفاء ـ بوده و باطل است. بعکس، موانع فرعی اگر پس‌از وقوع عقد معلوم شوند هیچگونه تأثیری در رسمیت و صحت آن ندارد. مثلا با اینکه هر سربازی بایستی قبل‌از ازدواج ازمافوق نظامی خودتحصیل اجازه نماید اگرازدواج بدون این‌استجازه رسمیت یافته باشد، این‌تخلف موجب اقامه دعوی بطلان نخواهد بود و فقطاین مانع‌فرعی مأمورثبت احوال‌را (اگرمتوجه شود) ازاجرای تشریفات عقد ممانعت مینماید. همچنین فقدان انتشار آگهی قبلی و الصاق آن بمدخل شهرداری ازموانع فرعی بشمارمیرودو پس‌از انجام عقد تأثیری دربطلان آن ندارد.

٦ ـ روابط مالی زوجین

امور مالی زن وشوهر درقانون مدنی فرانسه بر حسب قرار داد مخصوصی‌که آنرا قرار داد عروسی یا پیمان مالی زناشوئی (۱) مینامند اداره میگردد.

---

۱ ـ برای اینکه بین پیمان مالی زناشوئی وعقد ازدواج اشتباه نشود از این ببعد آنرا « پیمان مالی » میخوانیم.

برای تنظیم روابط مادی زن وشوهر چهار طریقه درقانون پیش بینی شده که میتوانند هریك از آنها را انتخاب نموده یادر نتیجه تراضی هر طریقهٔ دیگری راکه میل دارند با رعایت شرایطی که بعداً خواهیم دید اختیار کنند .

۱ ـ اشتراك دارائی ـ دراین طریقه سه فقره دارائی متمایز ازیکدیگر وجود دارد . دارائی مخصوص زن . اموال مخصوص شوهر ؛ دارائی مشترك بین زن وشوهر ومتعلق بزناشوئی . پس ازانحلال زوجیت (بوسیله طلاق یامرك یکی ازطرفین) دارائی مشترك ، بین زوجین یا ورثه آنها بطور تساوی تقسیم خواهد شد . اداره کردن هرسه فقره دارائی بعهده شوهر است

۲ ـ تفریق دارائی ـ دراین طریقه هستی مشترکی برای زن وشوهر ملحوظ نیست وهریك از زوجین مدیر دارائی خودمیباشند .

طریقهٔ جهیزی ـ دراین طریقه نیز دارائی مشترکی وجود ندارد و هستی زن وشوهر از هم جدااست . خصوصیتی که دارد اینست که اولا دارائی زن بهیچوجه قابل انتقال و توقیف نیست و ثانیاً اداره آن بعهدهٔ شوهر میباشد .

٤ ـ عدم اشتراك ـ دراین طریقه نیز هستی زن وشوهر ازهم جدا است ومال مشترکی متعلق به زناشوئی یافت نمیشود لکن برخلاف طریقه تفریق سرپرستی اموال زن بشوهر تفویض میشود .

بنا بر آنچه ذکر شد تفاوت طریقه عدم اشتراك فقدان دارائی مشترك است وباطریقه جهیزی قابلیت انتقال وتوقیف اموال زن است ، و باطریقه تفریق اینست که اداره دارائی مخصوص زن بعهدهٔ شوهر محول گردیده است

بین چهار طریقه‌ای که ذکر شد طریقه اشتراك دارائی در نظر قانون گزار مناسب‌تر وبا افکار وآداب ورسوم عامه ملایم‌تراست بطوری

که هرگاه زوجین درقرار مالی خود طریقه متخذه را بالصراحه ذکر نکنندقهراً تابع طریقه اشتراك دارائی شناخته خواهندشد .

سابقاً درایالات جنوبی اشتراك دارائی (مانند قانون فعلی ) و در ایالات شمالی طریقه جهیزی رایج بوده‌است . علت‌تفاوت بین‌رویه‌متخذه درجنوب وشمال فرانسه‌این‌بوده که سابقاً درجنوب‌حقوق‌رومی ودرشمال آداب ورسوم ژرمنی‌نفوذ داشته است . (١)

پیمان مالی زوجین ، مانند عقد ازدواج ، عقد تشریفاتی‌محسوب و تابع مقررات خاصی است . همانطور که در عقد ازدواج مداخلهٔ‌مأمور ثبت احوال لزوم دارد ، پیمان مالی‌هم باید دردفتر اسناد رسمی باحضور صاحب دفتر تنظیم یافته ثبت گردد .

---

١ — درخصوص ریشهٔ تاریخی این طریقه درکشور فرانسه عقاید علمای حقوق مختلف است بعضی برآنند که منشاء آن حقوق رومی است . مدرك این نظریه تعریفی است‌که اززناشوئی درکتاب دیژست شده‌که برای زن وشوهر منافع مشترکی قائل‌گردیده وبشوهر حق داده اند هرگونه تصرفی که نفع خانواده تشخیص دهد دراموال زن بکند . برخی معتقدند ازحقوق سلیتك گرفته شده ودر نواحی‌گل معمول بوده زیرا ژول سزار فاتح گل مقرر داشته شوهر معادل جهیزی که زن آورده ازاموال خودکنار گذاشته مجموع آنها را برای آینده فرزندانشان ذخیره کنند . درآمداین‌اموال هم نباید مصرف شودبلکه برای تامین آینده بازماندگان باید بسرمایه پس اندازی اضافه‌گردد . عدهٔ دیگر از علمای حقوق تصور کرده اند ماخذ این طریقه عادات اقوام ژرمنی است زیرا ژرمنیها یك ثلث ازدارائی‌مشترك زن وشوهر را بنفع زنی‌که شوهرش وفات کرده باو اختصاص میداده اند بالاخره برطبق رای عده دیگری ازدانشمندان منبع و مبنای این طریقه جز در خود کشور فرانسه وعادات ورسوم اهالی وجود نداشته وصرفا روی منطق صحیح واحساسات عاطفی خانواده‌ها را دریافتندکه بهترین طریقه‌که وحدت منافع دو همسر را بمعنای حقیقی اتحاد منفعت تامین مینماید طریقه اشتراك دارائیست : از اینجهت بتدریج اینطریقه در آداب و رسوم کلیه نواحی کشور نفوذ یافته وموقع تدوین قانون مدنی طریقه عمومی تلقی گردیده است .

باید دانست که پیمان مالی همیشه بایستی قبل از عقد ازدواج تنظیم گردد. درصورتیکه پیمان‌خاصی برای این منظور قبل از ازدواج بین زن‌وشوهر منعقد نشده باشد، بطوریکه دیدیم، قانون آنها را تابع طریقهٔ اشتراك دارائی میشناسد

محتاج توضیح نیست که درصورتیکه عقد ازدواج قابل‌فسخ‌بوده و باطل گردد پیمان مالی که از توابع آن بشمار میرود نیز طبعاباطل‌و منفسخ خواهدبود.

درتاریخ دهم ژویه ۱۸۵۰ قانونی بنام قانون والت مقرر داشته که پیمان مالی زوجین بوسیله آگهی رسمی باطلاع عموم‌برسد. قبل ازاین تاریخ قانون بازرگانی این‌موضوع را در ازدواج بازرگانان اجباری‌کرده بود لیکن تعمیم آن نسبت بعموم اهالی از سال ۱۸۵۰ شروع‌شده‌است. قانون مزبور مقرر میدارد که زوجین بایستی صریحا بمأمور ثبت احوال اظهار نمایند که پیمان مالی بینشان منعقد شده یا نه ودرصورت مثبت‌چه طریقه ای را انتخاب‌نموده انددرصورت اثبات تصدیق کتبی صاحب دفتر اسناد رسمی باید ارائه شود ودرصورتیکه جواب منفی باشد قانون آنها را پیرو طریقه اشتراك دارائی تلقی کرده بعد ها هیچگونه پیمانی‌مخالف آن از ایشان قبول نخواهدکرد. در هرصورت مأمورثبت احوال جواب منفی یا مثبت زن وشوهر را درحاشیه سند ازدواج قید‌مینماید، وچون مندرجات سند مزبور بوسیلهٔ انتشار آگهی باطلاع عامه خواهد رسیدبالنتیجه اشخاص ثالث از چگونگی پیمان زن و شوهر آگاه شده. بر خلاف مصالح خود بانجام معامله با آنها مبادرت نمینمایند.

قانون گزار در موضوع پیمان مالی زوجین دو اصل مهم رابطور کلی نافذ وموثر دانسته است:

الف ـ آزادی اراده .

ب ـ تغییر ناپذیر بودن پیمان .

الف ـ آزادی اراده زوجین در این خصوص نتیجهٔ یك اصل کلی حقوقی است که اراده متعاملین در خصوصیات هرگونه معامله ای مطلقاً آزاد است . قانون در روابط مالی زن و شوهر دخالتی ندارد مگر در صورتیکه بین آنها پیمان خاصی وجود نداشته باشد . بنابر این عامل مؤثر اراده زن و شوهر است ، در عین حال این آزادی اراده محدود بمواردی است که قرارداد مزبور با نظامات عمومی و اخلاق حسنه ملی منافات نداشته باشد . این تحدید نیز تعبیر اصل کلی دیگری است که درعموم معاملات ملحوظ گردیده است . مواد ۱۳۸۸ ببعد از تماس احتمالی پیمان با نظم عمومی و اخلاق حسنه بشرح ذیل جلوگیری کرده است :

۱) زن و شوهر نمیتوانند پیمانی منعقد سازند که مندرجات آن با حقوق شوهرانه و پدرانه شوهر منافات داشته باشد .

بطوریکه سابقا دیدیم تفوق شوهر بر زن و اختیارات پدرانه و شوهرانه مرد درنظر قانون گزار ازجمله نظامات عمومی و تزلزل ناپذیر بشمار میرود . مثلا هرگاه مذهب زن و شوهر با یکدیگر متفاوت باشد طرفین حق ندارند درپیمان قید نمایند که اطفال آنها با مقررات مذهبی کدامیك از طرفین تربیت شوند زیرا این پیمان بالطبع مستلزم اینست که قدرت و تفوق پدری مرد از او سلب شده و مورد تردید قرار گرفته باشد .

۱) مادهٔ ۱۳۸۹ مقرر میدارد که پیمان مالی نمیتواند متضمن تغییراتی مربوط بمقررات میراثی باشد زیرا مقررات ارثی، که در وصیت نامه باید قید شود برای مورث همیشه قابل تغییر و همواره آخرین اراده

متوفی معتبر میباشد ، و چون پیمان مالی زناشوئی از لحاظ حفظ منافع اشخاص ثالث باید غیر قابل تغییرباشد نمیتواند برمقررات ارثی که قانوناً تغییر پذیر است مشتمل گردد .

۳) چون درزمان تدوین‌قانون مدنی فرانسه درهرایالتی ازکشور مزبورآداب و رسوم خاصی متداول و مرسوم بوده و قانونگزار ازلحاظ حفظ نظم عمومی خواسته است عادات مذکور را متحد و یکرنك سازد در مادهٔ ۱۳۹۰ مقرر داشته کــه هیچیك از زوجین و صاحب دفتر حق ندارند مقررات پیمان مالی‌را تابع رسوم خاصه‌ایالت بخصوصی قراردهند ( بدیهی است این ماده امروز اثر عملی ندارد )

از آنچه راجع به‌اصل آزادی اراده گفته شد استنباط میشود که زوجین میتوانند با رعایت سه‌شرط فوق‌هر طریقه‌ای راکه با وضعیت‌خود مناسب دانند انتخاب نمایند ، اعم از اینکه طریقه مختلطی ازچهار طریقه مذکور در قانون ترکیب کرده یا طریقه‌ای که مخصوص قانون کشور بیگانه است اختیار نمایند .

ب) تغییر ناپذیر بودن پیمان - مادهٔ ۱۳۹۵ مقرر میدارد که پیمان مالی زناشوئی پس از وقوع رسمیت عقد ازدواج نمیتوانـد دستخوش هیچگونه تغییری واقع شود ( این اصل در عین حال اصل آزادی اراده را نیز تضییق مینماید ) .

قانون با وضع این‌اصل منافع زن و اشخاص ثالث را حفظ کرده زیرا ممکن است در خلال ایام زناشوئی زن تحت‌تأثیر شوهرقرارگرفته و پیمانی که در بـدو امر بنفع او بسته شده بضررش تغییر یابد . نسبت باشخاص ثـالث هم ممکن است در نتیجه تبانی زن و شوهر موادی از قرار دادکه در واقع وثیقه معاملات اشخاص ثالث با زن شمرده میشده

بضرر ایشان تغییرپذیرد . در دو مورد ذیل برخلاف قاعدهٔ کلی تغییر پیمان پس از عروسی ممکن است :

۱) در صورتیکه یکی از موجبات بطلان مطلق یا نسبی وجود داشته باشد ، در این‌صورت دادگاه روی تقاضای دادستان (مدعی‌العموم) یا اشخاص ذینفع آنرا ابطال مینماید . بدیهی‌است هرگاه زوجین طریقهٔ دیگری را بتراضی اختیار نکنند تابع طریقه « اشتراك دارائی » شناخته خواهند شد .

۲) در صورتیکه زن ثروت و جهیز خود را در خطر اتلاف و بی‌مبالاتی شوهر ببیند میتواند از دادگاه تقاضا کندکه طریقهٔ متخذه را لغوکرده طریقهٔ « تفریق دارائی » را بر قرار سازد . باید متوجه بود که تغییر پیمان در هر دو مورد موکول بحکم‌دادگاه بوده و بلا فاصله‌باطلاع کلیه اشخاص ذینفع رسانده خواهد شد .

ممکن است عقد ازدواجی که پیمان مالی باعتبار آن تنظیم یافته اصولا انجام نگیرد . بدیهی است در اینصورت پیمان مزبور خود بخود ملغی و بلا اثر خواهد بود . برطبق رویهٔ متخذه اصول قضائی فرانسه در صورت الغاء قرار دادآن سنخ از موادآن که‌با موضوع عروسی ارتباط ندارد بقوت‌خود باقی میماند : مثلا ممکن‌است مردضمن قرار داد پدری خود رانسبت بکودکی که قبلادر نتیجه ارتباط‌نامشروع بین آنهابوجود آمده است برسمیت شناخته یایکی ازطرفین‌بدهی خودرا نسبت‌بدیگری اعتراف کرده باشد . این قبیل مواد چون‌ضمن سند رسمی قید شده‌تأثیر خودرا از دست نخواهند داد .

اینك‌که مختصری راجع به‌کلیات پیمان مالی زناشوئی در قانون مدنی فرانسه گفته شد . ذیلا خصوصیات هریك از چهار طریقهٔ پیش‌بینی

شده در قانون را شرح میدهیم :

۱) ـ طریقه اشتراك دارائی

این طریقه در فرانسه و بلژیك و هلانـد طریقه رسمی و قانونی شناخته شده و گرچه موارد اعمال آن از سایـر طرق بیشتر است لکن خانواده هـای ثروتمند نسبت بآن چندان تمایلی نشان نمیدهند و عملا اختصاص بخانواده های متوسط و فقیر دارد. انتقاد اساسی که از این طریقه میتوان کرد موضوع اختیارات فوق العاده است که از لحاظ اداره و بهره برداری و فروش اموال زن بشوهر تفویض شده . تنها وسیله ای که برای جبران این نقیصه بنظر قانونگزار رسیده اینست که در مقابل اختیارات وسیع مرد بزن حق داده در موقع انحلال اشتراك (که ممکن است در جریان ایام زناشوئی بوسیله تقاضای از دادگاه یا در پایان زوجیت بوسیله طلاق یافوت یکی از دو همسر بعمل آیـد ) ازپذیرفتن سهم خود نسبت بدارائی مشترك (بدهکاری و بستانکاری) سر بـاز زند و خیر و شر آنرا تنها بشوهر واگذارد ، لکن شوهر چون خود مدیر دارائی مزبور بوده همیشه مجبور است دارائی مشترك را درمقابل کلیهٔ قروضی که نسبت بآن وجود دارد قبول نماید . بنا بر این به احتمال اینکه زن ممکن است از حق امتناع خود استفاده نموده و دیون « دارائی مشترك » راروز انحلال باو متوجه سازد ، شوهر از مدیریت خود سوء استفاده نکرده از اتلاف مال مشترك خود داری خواهد نمود ولی در حقیقت این پیش بینی برای حفظ حقوق زن که قسمتی از سرمایه «دارائی مشترك» را پرداخته کافی نیست . و فقط ممکنست زیانهای بعدی واضافی را از او دور نماید .

سرمایهٔ « دارائی مشترك »

چون در موقع تدوین قانون مدنی فرانسه (۱۸۰٤) اموال منقول

اهمیت و ارزش امروزی را نداشته مادهٔ ۱۴۰۱ مقرر میدارد :

کلیهٔ اموال منقولی که زن وشوهر در حین زناشوئی مالکند و همچنین آنچه که بعدها ازاموال منقول بدست میآورند داخل در«دارائی مشترك» خواهد بود . در قانون کشور هلاند طریقه مزبور بنام « اشتراك عمومی دارائی » خوانده شده ودائرهٔ عمل آن بمراتب وسیعتر ازقانون فرانسه است ، زیرا در هلاند کلیه اموال منقول وغیر منقول زن و شوهر چه مربوط به قبل‌از عروسی وچه بعد از آن عموماً داخل در « دارائی مشترك » میشود وبنا براین دارائی خاصی برای هیچیك باقی نمیماند . در قانون فرانسه نظر باینکه زناشوئی عبارت است از وحدت زندگی و وحدت منفعت وچون زن وشوهر باید متحداً کار کنند مادهٔ ۱۴۰۳ مقرر داشته : هر مال غیرمنقول که زن وشوهر در ایام‌زناشوئی بصورت غیرمجانی تحصیل نمایند جزو «دارائی مشترك» شان خواهد بود . بنابر این و نظر بعلتی که فوقاً ذکر شداموال غیر منقولی که روز عروسی‌مالکند وهمچنین آنچه که بعداً بصورت صلح یا هبه یا میراث بدست میآورند مختص بخودشان خواهد بود زیرا نتیجه زحمت مشترك نیست . اگر هبه کننده بجای اینکه بیکی از آنها مالی ببخشد بهردو مشترکا بخشید داخل در «دارائی مشترك» خواهد شد .

هرگاه یکی از زوجین مال‌غیر منقول خاص خودرا باملك دیگری معاوضه کند درصورتیکه بهای‌دو فقره ملك مساوی باشد ملك تازه‌بجای ملك‌قدیم جزو دارائی خاص مالك خود شناخته خواهد شد. ودرصورتی که ملك جدید گرانتر وتفاوت قیمت معتنابه وتفاوت مزبور را « دارائی مشترك » پرداخته باشد ملك جدید داخل در «دارائی مشترك» شده‌زن یاشوهر معادل ارزش ملك قدیم خود از «دارائی مشترك» طلبکار میماند

تا موقع انحلال و تصفیه طلب او پرداخته شود .

در مورد هبه معوضه ای که ازطرف پدر ، مادر یا اجداد مال غیر منقولی بیکی از دو همسر بخشیده شود ، گرچه میتوان گفت بر طبق قاعدهٔ کلی چون معوضه است باید داخل در «دارائی مشترك» شود لکن نظر باینکه ممکن است همین مال بعدها بوسیلهٔ میراث بهمسر مزبور منتقل گردد عنوان مالکیت خاص او را بخود خواهد گرفت وبه «دارائی مشترك » ربطی نخواهد داشت .

مورد دیگری که ممکن است دراین‌خصوص پیش بیاید اینست که زن ملك مخصوص بخود را بااجازهٔ شوهر فروخته وبخواهد با قیمت آن ملك دیگری خریداری نماید . از طرفی چون‌ملك تازه در ایام زناشوئی بوسیلهٔ غیرمجانی تحصیل میشود بایستی طبق‌قاعدهٔ‌کلی داخل در«دارائی مشترك»گردد ، از طرف دیگر چون جای گیرملك خاص زن‌است بایستی جزو دارائی مخصوص او محسوب شود . قانون نظر ثانی را تأیید کرده و چون قیمت ملك فروخته شده قانوناً بوسیله شوهرکه مدیر امورمالی خانواده است اخذ میشود وممکن است بدست مشارالیه بمصرف‌دیگری برسد اینست که زن حق دارد در سند فروش قیدکند که خریدار ملك درمقابل زن مسئول است قیمت ملك را حفظ و نظارت نماید تا بمصرف خرید ملك جدیدی برسد . بدیهی است دراین صورت خریدار قیمت را در صندوق دفتر اسناد رسمی تودیع مینماید تا در موقع‌لزوم شوهرآنرا بمصرف خرید ملك تازه برساند .

افزایش یا نقصان سرمایهٔ «دارائی مشترك»

علاوه‌برآنچه قانون تعیین‌کرده نظربآزادی اراده‌زوجین‌میتوانند موادی دائربر زیاد یاکم کردن سرمایه «دارائی مشترك» در پیمان خود

قید نمایند . ازلحاظ اضافه میتوانند موافقت نمایند که کلیه دارائی غیر منقولشان اعم ازگذشته یاآینده جزو «دارائی مشترك» محسوب گردد یا آنکه ملك بخصوصی را که طبق قانون بایستی مخصوص مالك خود باشد داخل در «دارائی مشترك» کنند . ونیز ممکن است تصمیم بگیرند بجای عین ملك مبلغی کمتر از قیمت واقعی آن به «دارائی مشترك» تعلق یابد . در این صورت عین ملك بملکیت مالك خود باقیمانده لکن ملك مزبور در مقابل مبیع قرار دادی نسبت به طلب «دارائی مشترك» مورد وثیقه قرار میگیرد و شوهر حق دارد در حدود این مبلغ قرض کرده ملك مزبور را رهن دهد.

از لحاظ نقصان سرمایه که فعلا خیلی بیش از افزایش آن معمول به است ممکن است زوجین موافقت نمایند که اموال منقولشان حکم غیر منقول را داشته باشد ، یعنی از اموال منقول آنچه بعد از عروسی بعنوان غیر مجانی بدست بیاورند داخل در «دارائی مشترك» گردد و بقیهٔ خاص ملك خود باشد .

علت شیوع این نظریه بطوریکه سابقاً دیدیم اینست که درجریان قرن نوزدهم ببعد اهمیت و ارزش اموال منقول از قبیل سهام شرکتها و اسنادتجاری وبانکی بخوبی معلوم شد وبعکس اموال غیر منقول اهمیتی راکه درزمان تدوین قانون مدنی داشت از دست داد . بالنتیجه ممکن بود مرد تمام دارائی خودراکه عبارت ازاموال منقول میباشد برای سرمایه «دارائی مشترك» اختصاص دهد ، در صورتیکه زن هستی خود را که از اموال غیرمنقول قبل ازعروسی یا املاکی که بعداً از راه ارث یاهبه بدست آورده مرکب میباشد برای شخص خود حفظ نموده و فقط اموال منقول خود راکه معمولا جز مبل واثاثیه مختصر چیزی نیست درمقابل سرمایه

هنگفت منقول شوهر مثلا سهام واوراق بهادار تسلیم «دارائی مشترك» نماید. از این رو است که برای ایجاد تعادل بمرد حق داده اند که باجلب رضای زن نسبت به اموال منقول وغیرمنقول به‌یك نحومعامله نماید.

ادارهٔ اموال «دارائی مشترك»

بر طبق مادهٔ۱۴۲۱ شوهر حق‌داردبتنهائی اموال «دارائی‌مشترك» را اداره کرده، فروخته، رهن گذاشته یابهر صورت صلاح دید انتقال دهد ومداخله زن درهیچیك از این امور لازم نیست. اختیارات شوهر دراداره و انتقال اموال مزبور ناشی از حق ریاست خانواده و برتری و تفوقی است که در نظر قانون از جمله نظامات عمومی بشمار میرود.

برطبق قانون ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۷ یك قسم دارائی جداگانه دیگری هم برای زن فرض شده که از لحاظ مالکیت متعلق به «دارائی مشترك» است لکن ازنظر اختیار اداره وتصرف وپس انداززن بتنهائی مختاراست قانون مزبور مقرر میدارد: که درآمد کارکردزن تحت اختیار مستقیم خودش میماند لکن باید بمصرف مخارج‌ضروری خانه برسد، اگرازاین راه زن توانست مبلغی پس‌اندازکند در موقع انحلال اشتراك این‌قسمت از اموال مختص زن بوده ومرد را در آن سهمی نیست.

درمقابل این اختیار فوق‌العاده وسیع مرد که ممکن است هرآن هستی زن را دوچار خطر اتلاف سازد قانونگزار برای زن نیزحق‌بسیار مؤثری قائل شده: زن روی تمام اموال «دارائی مشترك» و حتی‌دارائی اختصاصی شوهر حق رهن قهری دارد بااین توضیح که هرگاه درپایان زناشوئی یا موقع انحلال «دارائی مشترك»[۱] زن ازشوهر طلبکاربود حق

۱ – بطوریکه سابقا دیدیم انحلال «دارائی مشترك» باانحلال علقه زوجیت ملازمه ندارد وممکن است درخلال ایام‌زناشوئی دارائی زن وشوهر با مداخله دادگاه ازهم‌تفریق شود.

دارد هرمالی متعلق به «دارائی مشترك» یا دارائی مخصوص شوهررا در تصرف هرکس سراغ کرد توقیف و برای وصول طلب خود تأمین نماید. بنابراین چون خریداران ازحق قانونی زن اطلاع دارند حاضر نمیشوند بدون رضایت وامضای او از شوهر چیزی بخرند و در نتیجه عملا شوهر ناچار است درمورد هرمعامله‌ای اززن مشورت کرده رضای او را جلب نماید. باضافه مادهٔ ۱۴۲۲ حق هبه مال غیرمنقول متعلق به«دارائی‌مشترك» را از شوهر سلب کرده است. موضوع اینکه آیا در صورت اجازهٔ زن شوهر میتواند چنین هبه‌ای بکند یانه قابل بحث است. در اصول قضائی هم رویهٔ ثابتی اتخاذ نشده است. در صورتیکه شوهر بخواهد راجع به اموال «دارائی مشترك» وصیتی بکند جز نسبت به حصهٔ خود (نصف) نافذ نیست. زن هم عیناً نسبت به سهم خود مجازاست حتی بدون اجازه شوهر وصیت کند.

ادارهٔ اموال اختصاصی زن

مادهٔ ۱۴۲۸ حق ووظیفهٔ اداره‌کردن کلیهٔ اموال اختصاصی زن را بمرد محول کرده‌لکن درعین‌حال‌هرگونه معامله‌ای نسبت باموال‌منقول۲ یا غیر منقول اختصاصی زن‌که ازحدود مفهوم جمله «اداره‌کردن» خارج باشد برای شوهر بتنهائی مقدور نیست و موافقت و امضای زن لازم‌است بلکه میتوان‌گفت برطبق اصل‌کلی‌شخص زن‌انتقال‌دهنده محسوب‌میشود منتها بااجازهٔ شوهر. مادهٔ مزبور اضافه میکند که شوهر در مقابل هر گونه حیف و میلی که در نتیجهٔ اهمال و اشتباه او نسبت باموال زن

۲ ـ گرچه برطبق تعریفی که از «دارائی مشترك» شدتمام اموال منقول زوجین چه قبل‌از عروسی وچه بعد، داخل «دارائی مشترك» شده و هیچیك نباید مال منقول مختص بخود داشته باشند لکن‌درعین حال میتوانند موافقت کنند اموال‌منقولیکه بصورت هبه تحصیل کرده اند ازعنوان اشتراك معاف و مختص بمالك خود باشد.

پیش آمد کند مسئول است .

گرچه گفتیم مدیریت اموال زن با شوهر است ولی باید متوجه بود که قدرت واختیارات شوهر دراداره کردن اموال عیالش خیلی کمتر از اختیاز او نسبت باموال خصوصی خودواموال «دارائی مشترك»میباشد مثلا ازجملهٔ عملیات برجسته اداری شوهر اجاره دادن املاك زن است ، در این خصوص مدت اجاره نباید از نه سال تجاوز کند و در صورت تجاوز مدت را به دوره های نه ساله تقسیم میکنند در نتیجه هرگاه در جریان یکی از این دوره ها اشتراك دارائی منحل شد زن بایستی فقط عقد اجاره را تا پایان دورهٔ نه ساله مربوطه رعایت کند و با انقضای دورهٔ نه ساله مزبور میتواند عقد اجاره را نسبت ببقیه مدت فسخ نماید .

قروض «دارائی مشترك»

همانطور که از لحاظ سرمایه بین اموال منقول وغیر منقول و بین اموال قبل از عروسی و بعد ازآن قانون امتیاز گذاشته درخصوص بدهی هم دو تفاوت فوق را قائل شده است :

الف) قروض قبل از عروسی ـ چون در تعیین سرمایه « دارائی مشترك » گفتیم ازبین اموالیکه عروس و داماد در روز عروسی مالکند فقط مال منقولشان مشمول عنوان اشتراك میشود از لحاظ بدهی هم ، برای اینکه تعادلی بین سرمایه و بدهی «دارائی مشترك» برقرار شده باشد مادهٔ ۱٤۰۹ مقرر داشته قروض منقولی را که زن و شوهر در روز زناشوئی برعهده دارند «دارائی مشترك» ذمه دار گردد .

نکتهٔ قابل توجه اینکه این تعادل تصنعی و صوری ودور از واقع است زیراآنطوریکه مال منقول وغیر منقول را میتوان ازهم تفکیك کرد

قروض منقول وغیر منقول به‌آسانی قابل تشخیص نمیباشد چونکه‌معمولا موضوع هرقرضی جز پول نقد نیست و بفرض اینکه موضوع تعهد انتقال مال غیر منقولی بوده باشد بلا فاصله انجام خواهد گردید زیرا با حصول رضایت انتقال قانوناً انجام میشود وچون رضایت درضمن تعهد منظورشده استمیتوان گفت که تعهددرآن واحد ایجاد وانجام میگردد بعبارهٔدیگر شرط فعل نیست تا تشریفات وعمل جداگانه بخواهد بلکه شرط نتیجه است . مگر فرض کنیم تعهد مشعر برانتقال ملکی در تاریخ معین آیندهٔ باشد یا تعهد عبارت باشد از انتقال ملکی که باید بعداً محل آن درزمین معینی تحدید و تعیین گردد . بنا بر این « قرض غیرمنقول » معمولا یافت نمیشود . ودرنتیجه این تصمیم کلیه قروضی راکه زوجین قبل ازعروسی داشته اند «دارائی مشترك» عهده دار خواهد شد .

ب) قروض ایام زناشوئی ـ تمام تعهداتی که شوهر در جریان سالهای زناشوئی نسبت باشخاص ثالث میکند انجام آن بعهدهٔ « دارائی مشترك» خواهد بود وطلبکار بین توقیف اموال اختصاصی مرد یا اموال اشتراکی مخیر است اعم ازاینکه تعهد مزبور ناشی ازاداره کردن اموال خاصه مرد بوده یا متعلق به ادارهٔ « دارائی مشترك » باشد و اما قروض و تعهداتی که زن بعهده گرفته در این خصوص بایستی سه صورت ذیل را در نظر گرفت :

۱) در صورتیکه زن بدون اجازه شوهر تعهدی بکند . از لحاظ عدم صلاحیت زن قابل بطلان است «بطلان نسبی»

۲) در صورتیکه با اجازهٔ دادگاه معامله کرده و در نتیجه متعهد شده است فقط دارائی شخصی او عهده دار انجام تعهد شناخته میشود .

۳) هرگاه تعهد زن با اجازهٔ شوهر باشد، دارائی زن (برای اینکه

تعهد کرده) دارائی شخصی مرد (برای اینکه اجازه داده و « دارائی مشترك» (برای اینکه ملك مشترك زن و شوهر است) از طرف طلبکار قابل تعقیب میباشد .

بنا براین درصورتی هم که شوهر باانجام معامله ازطرف زن‌خود موافق باشد معمولا مصلحت را دراین میداند که ازاجازه دادن خودداری نموده موضوع را بدادگاه مراجعه دهد .

انحلال و تقسیم « دارائی مشترك»

۱ ـ موارد انحلال :

بر طبق مادهٔ ۱۴۴۱ موارد انحلال عبارت است :

الف) مرك طبیعی یکی از زوجین

ب) مرك حقوقی (مرك حقوقی عبارت بوده از مجازاتیکه بوسیلهٔ آن کلیه حقوق مدنی و اجتماعی از گناهکار سلب میشده . این مجازات فعلا در قانون فرانسه وجود ندارد) .

ج ) طلاق .

د ) تفریق جسمانی (امری است نظیرطلاق که شرح آنرا درفصول آینده خواهیم دید) .

ه ) تفریق مالی بوسیلهٔ دادگاه .

۲ـ طرز تقسیم :

اولا زوجین آنچه راکه متعلق به خودشان بوده وعیناًوجودداشته باشد پس میگیرند .

ثانیاً مبالغی راکه در نتیجه معاملات مختلفه از « دارائی‌مشترك » طلبکار شده اند بخود انتقال میدهند . ازجمله مزایائی که در اینخصوص قانون‌گزار برای زن قائل شده اینست که میتواند قبل ازشوهر سهم‌خود

را نسبت به طلب از «دارائی مشترك» استیفا نماید .

برای وصول طلب ممکن است راجع به ارزیابی اموال « دارائی مشترك» بین طرفین اختلافاتی رخ داده منجر بمراجعه به دادگاه شود و نیز ممکن است بضرر اشخاص ثالث (طلبکاران «دارائی مشترك » ) زن و شوهر با هم تبانی نمایند . البته در صورت اخیر طلبکاران هم میتوانند بوسیلهٔ اقامهٔ دعوی مخصوص بنام آکسیون پولین۱ ازحق خود دفاع نمایند

ثانیا درصورتیکه دارائی اختصاصی زن وشوهر به «دارائی مشترك» بدهکار باشد بایستی دین خود را ادا نماید .

رابعاً بعد ازاین عملیات آنچه از سرمایه و بدهی برای « دارائی مشترك» میماند بین زن و شوهر بالسویه تقسیم میشود .

خامساً بطوریکه سابقاً دیدیم در مقابل اختیارات فوق‌العاده مرد زن حق داردازقبول سهمیه خود نسبت به«دارائی مشترك» استنکاف نماید البته این استنکاف درصورتی است که بدهی «دارائی مشترك» که بوسیله شوهر تعهد شده‌است بیش ازموجودی آن باشد . .

سادساً در صورت قبول زن ، اشتغال ذمه او در برابر طلبکاران محدود بمبلغی است که از «دارائی مشترك» در یافت داشته است ۲ این تحدید نظیر اندازه‌ای است که برای‌اشتغال ذمهٔهر وارثی‌نسبت به‌بدهیهای مورث او قائل شده اند ۲ با این تفاوت که وارث بایستی استفاده از این حق را رسماً تقاضا نماید ، درصورتیکه زن خود بخود و بدون تقاضای صریح ازمصونیت‌مزبور استفاده میکند .

۲ ـ طریقه تفریق دارائی

این طریقه در مقام عمل فوق العاده نادر است . درسال ۱۸۹۸

---

۱. Action Poulline ۲. Bénéfice d'Emoluement

بین ۸۲۳٤٦ پیمان مالی زناشوئی فقط ۲۱۲۸ پیمان مبنی بر طریقهٔ تفریق تنظیم شده. طریقهٔ مزبور عملا اختصاص به موارد خاصی داردمثلا اینکه زن از شوهر سابق اولاد داشته باشد. فائده ای که دراین طریقه بنظر میرسد: یکی استقلالی است که بالنسبه بسایر طریقه ها بزن شوهر دار داده شده ویکی‌روشن بودن حساب مالی زوجین‌در موقع طلاق است. ازاین جهت مجامع طرفدار زنان همیشه سعی‌کرده اند این طریقه در قانون فرانسه طریقهٔ عمومی قانونی‌تلقی شود وهمچنین بعلتی‌که‌فوقاً ذکرشد تفریق دارائی درنواحی‌که طلاق معمولا زیاد است بیشتر مورد استعمال پیدا میکند.

دراین طریقه دارائی زن و شوهر کاملا ازهم متمایزاست. باضافه اموال خودرا هریك شخصاً اداره میکنند. چنانچه قبلا دیدیم این تفریق مالی‌ممکن است قراردادی یاقضائی باشد. تفریق قراردادی طریقهٔقانونی است‌که زن وشوهرممکن است قبل ازعروسی بدان تراضی کنند. تفریق قضائی موقعی است‌که درجریان ایام زناشوئی، درنتیجه تقاضای زن، دادگاه برای حفظ اموال اوبدان حکم میکند.

درهریك از دو صورت نسبت باموال وعوائد زن مداخله‌ای‌ندارد بایستی زن درپرداخت مخارج ضروری خانه مشارکت نماید.

درتفریق قضائی، دادگاه با توجه بتمکن طرفین و میزان مخارج ضروری خانه درحکم خود سهم زن را نسبت بمخارج قید مینماید و در صورتیکه بعداً وضعیت زن و شوهر ازلحاظ تمکن تغییر نماید میتوانند ثانیاً بدادگاه مراجعه و تطبیق مندرجات حکم را با وضعیت فعلی خود تقاضا نمایند.

درتفریق قراردادی درصورتیکه برای تعیین سهم زن ازمخارج بین

مداخله واجازهٔ شوهررا بفروش اموال غیر منقول منحصر کرده اند لکن بعداً ازاواسط قرن نوزدهم باین طرف اموال منقول ازنظر توسعهٔ صنعت وبازرگانی واجد اهمیت بیشتری شده بطوریکه‌ممکن است‌دارائی‌یکنفر بالغ برملیونها و منحصراً مرکب ازسهام شرکتهای‌تجاری وصنعتی ، اوراق بانك وغیره باشد . بنا براین آزادگذاشتن زن درانتقال اموال منقول‌خود ممکن است برای خود او وشوهرش ایجاد خطرنماید . ازاین نظراصول قضائی فرانسه فعلا قسمت دوم مادهٔ فوق‌الذکر رادنبالهٔ قسمت اول‌تلقی کرده یعنی وقتی‌برای زن استقلال درمعاملات منقول قائل است که معامله مزبور ازحد اموریکه برای اداره‌کردن مالیه او لازم است خارج نشود . مثلا زن میتواند مستقلامال‌الاجاره ملك مزروعی خود را صرف خرید بذر یا سایر لوازم زراعتی بنماید ولی معامله مهمی که جنبه‌اداری نداشته ومیتواند موجب تغییر وضعیت مالی زن بشود بدون اجازه و موافقت شوهر صحیح نیست .

باید متوجه بودکه گرچه مادهٔ ۱٤٤۹ صریحاً انتقالات مجانی را برای زن منع نکرده لکن با در نظرگرفتن حدود اختیارات او در نظر قانونگزار بدون اجازهٔ شوهر نمیتواند از اموال خود اعم ازمنقول یا غیر منقول به‌کسی هبه نماید . برطبق ماده ۲۱٥ زن حتی در طریقهٔ « تفریق دارائی» هم برای اینکه بتواند دعوائی درداد‌گاه اقامه‌کند محتاج‌اجازهٔ شوهراست . احتیاج‌زن باجازه شوهر اختصاص بدعاوی مربوط باموال غیرمنقول نداشته بلکه دراقامه دعوی ناشی از اموال منقول هم‌که در معامله نسبت بآنها آزاد است باز به اجازه شوهرنیازمند است .

درخصوص اینکه آیا زن میتواند بدون اجازه شوهر تعهدی‌برای خود ایجاد نماید یانه گرچهٔ مادهٔ ۱٤٤۹ ساکت است ولی‌صریح ماده

۲۲۰ مربوط به امر تجارت زنان شوهر دار عدم صلاحیت زن را دراین خصوص تأیید مینماید و بهمین مناسبت اصول قضائی فرانسه مقرر داشته که وقتی تعهد زن نافذ است که از حدودیکه برای ادارهٔ اموالش لازم است تجاوز ننماید بنا براین ضمانت اشخاص ثالث یا مصالحه یا تعهد به قبول رای حکم یا قبول کردن میراث بدون اجازه شوهرممنوع است•

بطوریکه سابقاً دیدیم قانون ژوئیه ۱۹۰۷ اموالی راکه زن از درآمد کار شخصی خود بدست آورده از بسیاری از مقررات عمومی معاف نموده دراین طریقه هم اجازه داده است اولا زن کلیه اموال حتی غیرمنقول ازاین نوع دارائی خودرا بفروشد وثانیاً هرگونه دعوائی مربوط باین قبیل اموال را بدون اجازهٔ شوهر اقامه کند•

۲ـ طریقه جهیزی

ریشه این طریقه در حقوق رم وجود داشته بعداً با تغییراتی که لازمه تطور وتحول زمان است درقانون فرانسه بصورتیکه خواهیم دید قبول شده است . خاصیت ممیزه این طریقه این است که اموال زن بدو قسمت تقسیم میشود اموال جهیزی و غیر جهیزی . اموال جهیزی که از لحاظ اداره و استفاده ازدرآمد تحت اختیار شوهر است بهیچوجه نه بوسیله زن و نه بوسیله شوهر ونه بوسیله هردو متفقاً قابل انتقال نیست در نتیجه عدم قابلیت انتقال این اموال مشمول مرور زمان هم نبوده و تصرف مستمر غیرنسبت بآنهاسبب مملك تلقی نمیشود وهمچنین اشخاص ثالث نمیتوانند آنها را برای تأمین و وصول طلب خود توقیف کرده بفروش برسانند •

اموال غیر جهیزی قابل انتقال وتوقیف بوده تحت مدیریت شخص زن اداره میشود . تعیین میزان ومبلغ هریك از دونوع مال بسته بتراضی

طرفین است بنا براین میتوان گفت این طریقه ترکیبی است از دوطریقه تفریق وعدم اشتراك ( نسبت باموال غیر جهیزی و جهیزی) . منطق وضع این طریقه این است که خواسته اند بدین وسیله یك قسمت از اموال خانواده ها بعنوان سرمایهٔ همیشگی برای آنها باقی بماند - اینست که اموال غیر منقول زن که صورت جهیزیه بخود می گیرد مطلقاً قابل انتقال نیست .

بزرگترین مزیتی که درطریقه جهیزی وجود دارد اینست که زن وهستی او در مقابل خطر اسراف کاری و هرزه خرجی شوهر بهترین وجهی حفاظت شده است زیرا اموال غیر منقول زن که مطلقاً قابل انتقال نیست اموال‌منقول او هم گرچه ممکن است بدست شوهر فروخته شود لکن اگردر مقابل قیمت دارائی غیر منقول اختصاصی مرد بیشتریا لااقل معادل ارزش آن باشد باز هستی زن از خطر اتلاف محفوظ است چون زن روی اموال غیر منقول شوهر همیشه حق رهن قهری قانونی دارد بنا براین همیشه زن در موقع تصفیه حساب میتواند معادل قیمت اموال منقولش که بدست شوهر تلف شده از اعمال حق رهن قهری خود روی اموال غیرمنقول شوهراستفاده و درنتیجه طلب خود را استیفانماید حتی درطریقه جهیزی برخلاف سه طریقه دیگر طبق تصمیم اصول‌قضائی فرانسه زن نمیتواند ازحق رهن قهری خود صرف نظر نماید . بلی اگر شوهر فاقد اموال‌غیرمنقول باشد زن وسیله برای تأمین حق خودنخواهد داشت والبته در اینصورت این طریقه را اختیار نخواهدکرد

مزیت دیگر این طریقه که درحد خود اهمیت بسزائی دارد این است که درآمد اموال جهیزی زن هم برطبق نظریه‌متخذه دراصول‌قضائی تاحدودی که برای معیشت خانواده ضروری است غیرقابل انتقال وتوقیف

است ازاین نظر میتوان گفت که «طریقهٔ جهیزی» حتی بر «اشتراك دارائی» هم برتری دارد زیرا درطریقه « اشتراك » شوهر میتواند بدون رعایت مصارف لازمه زندگی درآمد اموال زن را انتقال دهد ولی اینجا بایستی قبلا امر معاش خانه را درنظر بگیرد •

معایبی که در این طریقه دیده میشود یکی سوء ظنی است که از لحاظ اخلاقی نسبت بمرد اعمال میشود زیرا اینجا بر خلاف مفهوم کلی زناشوئی ووحدت منافع طرفین هستی ومنفعت هریك جدا است وباضافه دارائی زن درمقابل تصرفات مرد بطرز شدیدی محافظت شده . دیگر از نظر اقتصادی زن نمیتواند از اموال خود استفاده کند شوهر نمیتواند از اعتباری که درنتیجه ثروت عیالش باید برای او ایجاد شود انتفاع ببرد باضافه اموال غیرمنقول شخصی خودرا نیز نمیتواند بفروشد یا رهن بگذارد زیرا زن نسبت بآن حق رهن قهری دارد وچون از این حق هم نمیتواند صرف نظر کند شوهر مشتری برای اموال خود پیدا نمیکند . اشخاص ثالث هم ممکن است در این طریقه گرفتار خطر تبانی زن وشوهر شده خسارت ببینند . تنها اصلاحی که درعمل نسبت بمعایب نامبرده معمول شده اینست که درتنظیم سند رسمی پیمان زن میتواند بشوهر اجازه دهد جهیزیه منقول یاغیر منقول اورا عنداللزوم بفروشد مشروط براینکه تعهد کند عوض آنرا بعداً درموقع مطالبه زن خریده باو تسلیم نماید .

نظر بدو نقیصهٔ که گفته شد بتدریج موارد استعمال این طریقه رو بکاهش گذاشته بطوری که فعلا جز در بعضی از نواحی از قبیل اکس ـ باستیا ـ منت پلیه ـ و در ایالات شمالی فقط نرماندی طریقهٔ مزبور دیده نمیشود •

درحقوق رم شوهر نسبت بجهیز زن مالك مختار شناخته میشده

بتدریج دائرهٔ اختیارات او را تنك کردند تا زمان ژوستی نین که حق هر گونه انتقال یارهن نسبت بجهیز را ازشوهر سلب کردند حتی با اجازه زن هم قادر باین کار نبود و بر فرض اینکه برخلاف قاعده جهیز زن را تلف میکرد بایستی موقع تفریق و انحلال زناشوئی عوض آنرا بوی تسلیم نماید . درحقوق سابق فرانسه عین این وضعیت معمول شد باضافه دادگاه ها صریحا حق مالکیت جهیز را بزن واگذار کردند اینست که قانون مدنی هم همین رویه راپیروی و تثبیت کرده است بنا براین مالك اموال جهیزی فقط زن شناخته شده وشوهر تنها حق دارد اموال مزبور رااداره و ازدرآمدآن برای حوائج ضروری خانواده استفاده نماید . بدیهی است حق اداره کردن شامل کلیه امور و اختیاراتی است که برای حسن اداره اموال لازم است وبالنتیجه شوهر میتواند هرگونه دعوائی را مربوط به این اموال شخصا اقامه نماید باضافه بطوری که قبلا اشاره شد میتواند جهیزیه منقول زن را نقل و انتقال دهد لکن بایستی قیمت یاعوض آنرا بزن بپردازد منطق این اختیار این است که اولاچون شوهرمتصرف جهیز منقول زن است ودر مورد اموال منقول شخص متصرف مالك شناخته میشود بنابر این حق دارد آنها را بفروشد و ثانیا چون شوهر میتواند ضمن عملیات اداری خود اسناد و مطالبات منقول زن را انتقال داده یا تعویض نماید همچنین حق خواهد داشت سهام و اوراق بها دار اورا نیز مورد معامله قرار دهد وچون اهمیت اموال منقول یکسان است فروش اموال منقول مادی (اثاثه و غیره) هم مانعی نخواهد داشت .

چنانکه در طریقهٔ «اشتراك دارائی» دیدیم دراین طریقه(جهیزی) هم زن میتواند درنتیجه سوء اداره ورفتارشوهر ازدادگاه درخواست کند حق مدیریت اموال اورا ازشوهر منتزع ساخته بخودش تفویض نمایند .

دراین صورت حق اداره واستفاده ازدرآمد اموال مخصوص زن خواهد بود ودرعین حال مقرراتی هم که در این طریقه از نظر حفظ دارائی زن وضع شده بود با مختصر تغییری بجای خود باقی خواهد ماند . کلیه اختیاراتی که برای مدیریت اموالش لازم است باو داده شده درآمد اموال خود را دریافت ومانند طریقهٔ «تفریق دارائی» درپرداخت مصارف خانه شرکت میکنند فقط دراقامهٔ دعوی بایستی ازشوهر واگر اوامتناع کرد از دادگاه کسب اجازه کند.

تقسیم اموال بهجهیزی وغیرجهیزی ـ درصورت انتزاع حق‌مدیریت ازشوهر غیر قابل انتقال وتوقیف بودن اموال جهیزی مانند سابق باقی است حتی اموال منقول جهیزی هم غیرقابل انتقالمیشود زیرا قبلا هم‌زن نمیتوانست انتقال دهد . درآمد اموال جهیزی وغیر جهیزی‌هم به‌سرمایه های اصلی خود ملحق میشود . هبه‌یامیراثی اگرعاید زن شدجزوجهیزیه قرارمیگیرد فقط خاصیت غیرقابل مرورزمان بودن اموال‌جهیزی زن‌پس از تفریق مرتفع میشود .

باید دانست‌که اصولا عدم قابلیت توقیف اموال جهیزی زن فقط دربرابر طلبکارانی است‌که بعد ازوقوع زناشوئی بازن معامله‌کرده و از اوطلبکار شده‌اند والا طلبکارانی که قبل اززناشوئی اززن طلبکارشده‌اند چون با اعتماد اموال زن که درآنموقع قابل انتقال وتوقیف بوده معامله کرده اند درایام زناشوئی هم میتوانند ازتوقیف وفروش جهیزیه بدهکار خود برای وصول طلبشان استفاده نمایند.

درخاتمه باید متذکر بود که نسبت باصل‌عدم‌قابلیت‌انتقال وتوقیف جهیز زن موارد استثنائی چندی درقانون پیش بینی شده که هریك روی مصلحت خاصی وضع شده است مثلا اشخاصی که ازجنحه یا شبه جنحهٔ

زن متضرر شده اند میتوانند در موقع اقامهٔ دعوی اموال جهیزی زنرا توقیف وپس از اثبات حق خود را از قیمت آن استیفاء نمایند یا آنکه قانون ۱۹ مارس ۱۹۱۹ مقرر میدارد که درمورد امور خیریه وعام‌المنفعه مخصوصاً ترویج وتسهیل تکثیر موالید ونگاهداری‌از کودکانی که‌در نتیجه جنك یتیم شده اند زن میتواند بااجازهٔ شوهر اموال جهیزی حتی غیر منقول خود را بفروش برساند ودرصورت‌امتناع شوهر اجازه دادگاه کافی است منتها در این صورت فقط عین را میتواند باین امور اختصاص دهد در آمد آن دراختیار شوهر خواهد ماند . انجام این امر مشروط بدو شرط است یکی آنکه زن فرزند نداشته باشد دیگر آنکه سنش ازچهل وپنج سال متجاوز باشد . ظاهراً منظور از شرط اخیراین است که معمولا زن از این سن ببعد فرزند نمیآورد .

٤ ـ طریقه عدم اشتراك

دراین طریقه ، مانند « طریقهٔ تفریق دارائی » دارائی زن وشوهر از یکدیگر جدا است و هستی مشترکی وجود نـدارد لکن برخلاف طریقهٔ مزبور اداره هستی زن بشوهر واگذار شده وانتقال اموال هریك تابع مقررات عمومی قانونی میباشد . این طریقه درکشور فرانسه کمتر مورد استعمال پیدا میکند بعکس در آلمان برطبق قانون‌مدنی مصوب ۱۹۰۰«طریقهٔ عمومی قانونی »است درفرانسه‌سابقاً درایالات کائن وروئن معمول بوده‌وفعلاًفقط درلیون‌وسنت‌اتین‌دیده میشود.

چون در این طریقه اداره هستی زن بعهده شوهر ودرآمدآن‌در اختیاراواست.مخارج‌لازمه خانه‌هم بعهدهٔ شوهر بوده واز درآمد امـوال اختصاصی خود ودر آمد اموال زن آنرا میپردازد . بنابراین اگر صرفه جوئی وپس‌انداز بشود اختصاص بشوهرخواهدداشت . از لحاظ صلاحیت

زن در این طریقه بدون اجازه شوهر حق هیچگونه معامله حقوقی ندارد فقط برطبق قانون ژویه ۱۹۰۷ چنانکه قبلا دیدیم از درآمد اختصاصی خود میتواند استفادهٔ کرده آنرا برای مصارف لازمه خانه بکار برده ذخیره‌ای اگر پیدا شود تصرف واداره نماید .

بامقایسهٔ اجمالی که بین قانون اسلام و قوانین دنیای متمدن غرب که مفصل ترین و کاملترین آنها قانون مدنی فرانسه است بعمل آمد میتوان گفت که برخلاف آنچه بعضی تصور میکنند حدود اختیارات زن ـ مخصوصاً زن شوهردار ـ در شریعت اسلام بمراتب وسیعتر وآزادی او در انجام معاملات حقوقی واستفاده از مایملك خود بدرجات بیشتر وبعکس وظائف او چندین بارکمتر وسبکتر اززنان غربی میباشد . درهر چهار طریقهٔ پیمان مالی زناشوئی زن باید در پرداخت مخارج ضروری خانه شرکت کند . درسه طریقه کلیه درآمداو باختیارمرد گذاشته شده برای کوچکترین امر حقوقی بایستی ازشوهر کسب موافقت نماید ، باوجود تدابیری که اتخاذ شده هستی زن همیشه درمعرض اتلاف وهرزه خرجی شوهر قرار دارد درست مانند صغیری که بمراقبت ونظارت قیم نیازمند است زن هم در کلیهٔ شئون حیوة اجتماعی وابسته وتابع اراده وتحت قیمومت شوهر قرار گرفته است درصورتی که درشریعت اسلام هستی و درآمداو جز باو تعلق ندارد ودرتمام اعمال حیوتی اختیار تام و شخصیت کامل باو اعطا شده است . ومطلقاً بشرکت درپرداخت مخارج زندگی موظف نیست

# فصل سیزدهم

## تعدد زوجات

موضوع فوق‌الذکر از نظر حقوقی واجتماعی سزاوار توجه کاملی است . قانون اسلام وشرایع وسنن قبل از آن بمرد اجازه داده‌اندکه‌در صورت توانائی ورعایت شرایط خاص بیش ازیکزن داشته باشد . قوانین اروپائی نه فقط این‌امر را جایز نمیدانند بلکه آنرامخالف نظم و اخلاق عمومی شمرده معتقدند که ارتکاب این امر عواطف و احساسات عمومی ملل متمدن را جریحه دار میسازد بهمین مناسبت آن‌را از لحاظ منکر ومکروه بودن در ردیف برده فروشی محسوب میدارند .

در حقوق بین‌الملل خصوصی که از روابط حقوقی افراد یك ملت با دولت بیگانه یابا افراد ملت بیگانه‌بحث میشودبطورکلی اجازه‌میدهند که افراد ملت بیگانه‌ای که درکشور دیگر اقامت دارند از لحاظ‌احوال شخصیه تابع مقررات قانونی ملی خود بوده وازشمول مقررات قانون کشوری که در آن توقف دارند‌معاف باشند : مثلا یك نفر فرانسوی‌مقیم کشورایران وقتی‌درنظر دادگاه های‌ایرانی کبیر شمرده‌میشودکه برطبق قانون ملی خود بسن کبر رسیده باشد (بیست ویکسال تمام) وهمچنین سایر احوال شخصیه مانند ازدواج وارث وغیره تنها استثنائی که در این مورد دیده میشود مسئله مخالفت بانظم عمومی واخلاق حسنه‌است .

مسائلی که درنظر یك‌ملتی باتفاق آراءمکروه‌وناپسند تلقی‌میشود ارتکاب آنها عواطف عمومی را میرنجاند وبنا براین اگر چه‌جزو احوال شخصیهٔ بوده وبرطبق قانون ملی شخص مرتکب عمل مزبور مجاز باشد

نمیتواند درکشور بیگانه آنرا انجام دهد : مثلابفرض اینکه بنده گرفتن درقانون ملی کشوری مانند قرون گذشته مجاز باشد اتباع آنکشور که درکشور های بیگانه متمدن توقف دارند نمیتوانندمرتکب این امرشده دعاوی ناشیه از این حقوق را به دادگاه های کشور متوقف فیه‌مراجعه نمایند . زیرا جامعه این موضوع را مخالف اخلاق حسنه تلقی مینماید و اجازه نمیدهد چنین امری علنا دردادگاه او طرح شود . موضوع تعدد زوجات هم در نظرقوانین اروپائی ازهمین قبیل است.

دراین فصل میخواهیم از موجبات قبح و ناپسندی این امر درنظر قانون‌گزاران غربی وعلت اباحه آن در قانون اسلام بحث‌کنیم :

دربدو امر این طور بنظر میرسیدکه رشد ورقاء موقعیت زن در اجتماع وحیثیت حقوقی واجتماعی که‌درعصر حاضربرای او قائل‌شده‌اند حکم میکندکه هرمردی بیش از یك زن نداشته باشد چون ارزش زن درجامعه بهیچوجه کمتر از مرد نیست وضعفی هم‌که در قوای مادی و معنوی‌زن نسبت بمرد هنوز مشهود است معلول نقص تربیت وبی‌توجهی به پرورش علمی و اخلاقی او است وچون بتجربه ثابت شده که بهترین وسیله برای بالا بردن ارزش‌ولیاقت زنان رعایت احترام و تجلیل وتوقیر مقام ایشان وتلقین عزت نفس وشرف ومناعت بروح آنها است بنا براین بایستی ازهرگونه تحقیر و اهانتی نسبت بمقام و منزلت زن خود داری کرد زیرا توهین وکسرموقعیت زن موجب میشودکه شعله فروزان‌مجد وشرف در روح او خاموش‌گردد ومجاز داشتن مرد باینکه دو یاسه یا چهار زن بخود اختصاص دهد بمنزلهٔ این است‌که قیمت وارزش آن چند زنرا با ارزش یك مرد برابرکرده باشند واین خود توهین بزرگی به منزلت ومرتبت اجتماعی زن وارد ساخته‌درنتیجه تنزل روحی وانحطاط

وپستی اخلاقی او راسبب میگردد بعکس زنیکه خودرا همسر وهمسنك واقعی مرد دانست وخود رادرهیچ چیز از اوکم ندید قهراً واجدفضائل اخلاقی وکمالات نفسانی شده خویشتن را برای شایستگی این مقام و حیثیت آماده میسازد مضافاً باینکه تعددزوجات ـ با درنظر گرفتن حس حسد ورقابت که برعموم افراد بشرخاصه برزنان حکومت میکندموجب کینه وبغضاء شدید بین دو نفر زنیکه یکشوهر دارند و بین خویشان و افراد خانواده های آنها شده میانه اولاد این دو زن ایجاد دو دستگی و نا سازگاری مینماید وچون قوی ترین عامل تعالی وترقی هرقوم حسن تفاهم ومعاضدتی است که بین افراد باید حکمفرما باشد درصورت رواج تعدد زوجات همیشه نفاق و بدبینی یکدسته نسبت بدستهٔ دیگر مانع رشد وپیشرفت خانواده ها و موجب ناتوانی آنها خواهد شد . این است قضاوت اشخاصیکه طرفدار یك زن داشتن ومنکر تعدد زوجات میباشند

بنظر نویسنده دراین استدلال ومحاکمه ازتوجه بیك نکته اساسی غفلت شده وبا اینکه استدلال مزبور ازجنبه نظری صحیح و منطقی است لکن ازلحاظ عدم توجه به موضوعیکه ذیلا گفته خواهد شد با واقـع و نفس الامرسازگار نیست .

بدواً باید متوجه بود که تعداد زنان ومردان درهر کشور بخصوص چیست وافراد کدامیك بر دیگری فزونی دارند اگر افرادزن ومردمتساوی یاعده مردان بیش ازززنان باشد البته منطق فوق الذکر صحیح وعملی بوده وتعدد زوجات بهیچوجه مورد نخواهدداشت ولی اگر بعکس تعدادزنان بیش ازمردان بود بناچار باید تعدد زوجات را جایز دانست . زیرا اگر هرمردی بیش ازیك زن نداشته باشد قهراً عدهٔ زنان بیشوهر خـواهند ماند . ازطرفی می‌دانیم حاجت هردوزن بمعاشرت یکدیگر وعلقه‌زوجیت

امری است طبیعی وقطع نظر ازامر معیشت زن که معمولا مرد باید کفالت نماید زن نیازمند همسری مرد وبرای ارضاء عواطف نفسانی شیفته این است که مورد تملق خاطر مردی قرار گیرد . قانونیکه بدون رعایت احتیاجات طبیعی و احساسات فطری افراد وضع شده و با مقتضیات تطبیق ننماید قابل اجرا وادامه نخواهد بود مقررات خشك وبی منطق نخواهدتوانست زنانیرا که بیشوهرند ازتمایل وارتباط با مردانیکه زن دارند جلوگیری کند بالنتیجه هرمرد یك زن رسمی مشروع ویك یاچندزن غیررسمی و نا مشروع خواهد داشت دونقیصهٔ اخلاقی واجتماعی که برای تعددزوجات شمرده شده عیناً دراین صورت نیزمورد پیدا میکند . اگر درتعددزوجات نسبت بمقام زن تحقیرروا داشته شده اورا کوچك و ارزشش راکمتر از مرد معرفی میکنند . دراین صورت آیا زنی که بطورمحرمانه و نامشروع بامردی که رسما عیال داردمربوط است وعرض وشرف وحیثیت وشخصیت خود را مخفیانه باو تسلیم کرده وبیم دارد ازاینکه ارتباط نامشروع فاش وحیثیت و آبروی اولکه دارگردد نزدخود ودیگران ( که قهراً از این موضوع آگاه خواهندشد) چه قدر ومنزلتی ممکن است داشته باشد و چه شرف ومناعتی برای اوباقی میماند ؟

ازلحاظ کینه وبغض زنان وکسان آنها بایکدیگر هم تفاوتی باتعدد زوجات ندارد . زن رسمی مرد وکسان واولاد او با زنانی که بطور غیر مشروع با آن مرد ارتباط دارند قهراً کدورت وکینه پیدا خواهد کرد چه آنکه ازرابطه مزبور هرقدر مخفیانه باشد بالاخره آگاه خواهدشد

نکته دیگرکه بر نقائص این نحوه ارتباط باید افزود و لیکن از محسنات تعدد زوجات شمرده میشود موضوع تکثیر موالید و تقلیل آن است . باتوجه روز افزونی که امروزه در کشور های راقیه جهان بتکثیر

موالید میشود وروز بروز حاجت ملل بافزون شدن جمعیت محسوس می گردد جای تردید نیست که درصورت فزونی تعدد زنان بر مردان باتعدد زوجات تکثیر نسل وتولید مثل هزار بار بهتر و بیشتر تأمین میشود . تا با منحصر بفرد بودن زوجه . زیرا معمولا از ارتباط نامشروع انتظار بچه آوردن نمیرود وبرفرض وقوع هم مشکلات اخلاقی وقضائی زیادی در پیش خواهد بود .

بنابر آنچه گفته شد اظهار نظر در باره تعدد زوجات بطور اطلاق وبدون توجه بمقتضیات وکیفیات خارجی صحیح نیست و نمیتوان بنام دفاع از حیثیت وحقوق زنان بطور کلی آنرا مستهجن شمرد . بلکهٔ بایستی این امررا در محیط وکشور وعصر خاصی جداگانه مورد نظر قرار داده قبل از هرچیز به نسبت تعداد زن ومرد بایکدیگر توجه کرد .بطوریکه شایع ومعروف است عدهٔ زنان همیشه ودر تمام نقاط دنیا بر تعدادمردان فزونی دارد نگارنده آمارواطلاع صحیحی ازاین موضوع دردست ندارد ولی بفرض اینکه تعداد زنان کشوری بیش از مردان باشد نمیتوان بطور مطلق تعدد زوجات را منع نمود بلکه بایستی تحت شرایط وکیفیات مخصوصی آنرا اجازه دادوگرنه بطور محسوس بر رواج فحشاء افزوده واز تعداد موالید کاسته خواهد شد البته منظور این نیست که تنها عامل وجود فحشاء درملتی که تعداد زنانش بیشتر از مردان است جلوگیری از تعدد زوجات میباشد وجواز آن از فحشاء ممانعت میکند . نه اینطور نیست بلکه عوامل مؤثر دیگری هم در این امر دخالت دارد لیکن قدر مسلم این است که با منع تعدد زوجات حتی فرض جلوگیری ازفحشاء نیز محال مینماید زیرا درصورت مردان وزنان سائق فطری براینکار خواهند داشت . داعی زنان همان حاجت طبیعی بهٔ معاشرت مرد است که قبلا

گفته شد . محرك مردان هم مدلول ضرب المثل مشهوری است که گفته اند : حرص انسان برآنچه از آن ممنوع است بیشترمیباشد. برای امکان جلو گیری مرد ازتمایل به فحشاء کافی است باواجازه داده شود که اگر متمکن گردد میتواند بیش ازیك زن بگیرد . صرف این جواز و امکان احتمالی میتواند مشتهیات نفسانی اوراسیر کندووادارش سازد که بمقررات اخلاقی پای بند باشد .

اولین شرطی که درخصوص جوازتعددزوجات باید قائل شدتمکن مادی ومزاجی مرد است تابتواند امرمعیشت وحوائج زنان واطفال خود را به حدکافی تأمین نموده بین آنها بعدالت ومروت رفتار کند . قانون اسلام با اینکه ازلحاظ مقتضیات وسوابق تاریخی و لزوم تکثیرموالید و جلو گیری ازفحشاء اجازه داده که هرمردی تا چهارزن بگیرد درعین حال جواز آنرا باجرای عدالت کامل ورعایت انصاف ومروت موکول فرموده صریحا مردی راکه احتمال بدهد نمیتواند با دوزن بمساوات رفتار کند از داشتن بیش از یك زن نهی فرموده و حتی می گویند منظور از عدالت اینست که درمرحله تمایل قلبی و تعلق خاطر نیز بنحو تساوی رفتار نمایند بنا براین میتوان گفت که اسلام تعددزوجات رافقط ازجنبه نظری مباح کرده لکن امکان عملی آنرا تقریباً تعلیق برمحال نموده است . باضافه باید درنظر گرفت که شریعت اسلام روزی ظهور کرده که قوانین وسنن موجود دنیا نه تنها بمردان متمکن اجازه داده بود تاچند صد زن بخود اختصاص دهند بلکه اصلا برای زن حق زندگی واستقلال قائل نشده وبطوریکه دیدیم زن رابسایه مرد تشبیه کرده و او را به حیوة تبعی قانع ساخته بودند در چین برطبق قانون لیکی هرمردی میتوانست تا یکصد وسی زن داشته باشد در مذهب یهود تا چندصدزن برای مرد

مباح بوده است . اسلام ضمن اعطاء استقلال و شخصیت بزنان تعدد زوجات را محدود واجراء آن را بشرط محال یافوق العاده مشکلی مشروط نمود بسیاری از مسلمانان که بیش از چهار زن داشتند ملزم شدند مازاد از چهار زن را طلاق دهند مانند غیلان بن سلمان که ده زن داشت و بفرمان پیغمبر ص شش تای آنها را رها کرد .

باتوجه بآنچه فوقاً گفته شد معلوم میشود موضوع تعدد زوجات در قانون اسلام و کشورهای اسلامی بطوریکه در نظر غربیان جلوه کرده قابل انتقاد و منافی با مدنیت و انسانیت نیست • درپایان این فصل جملهٔ راکه بدانشمند انگلیسی لاینتر منسوب و در کتاب دیانات العالم ذکر شده در اینجا نقل میکنیم : اسلام در امر زناشوئی زیاده از حد ازحقوق زن رعایت کرده وهمه گونه تکلیفی برای مراعات او بمرد تحمیل نموده است . تعدد زوجات قطع نظر از لزوم ومنافعش مربوط بزمانی است که اسلام آمد و زوجه های بیحد وحصر عرب را بچهار نفر محدود وامکان آنرا بشرط عدالت بین زنان موکول ساخت عدالت حتی شامل محبت قلبی هم هست . » اسحق تیلر درخطبهٔ که در یکی از شهر های آلمان درمجمع کلیساها ایراد کرده گفته است : راست است که ظاهراً مسیحیان بیش ازیکزن نمیگیرند لکن همه میدانیم که بشت دیوار خفاء بطرز وخیمی با چندین زن ارتباط نامشروع دارند .

# فصل چهاردهم

## زناشوئی از نظر اجتماعی

دراین فصل میخواهیم مختصری دراطراف این امرخطیراجتماعی که موجب پیدایش خانواده ها وبالنتیجه اساس سازمان ملل واقوام است گفتگو کنیم :

همه میدانیم که درتمام نقاط دنیا واز آنجمله کشور ما جوانانی یافت میشوند که لاقیدی وتجرد را برپای بند اهل وعیال شدن وتشکیل خانواده دادن ترجیح میدهند وعواملی راکه باید صرف تشکیل خانواده وتکثیر موالید و ایجاد عائله های برومند شود خرج هوسرانی وخانه بدوشی میکنند . لزوم ازدواج از نظر اجتماعی ومنفعت ومزیت آن بر تنهازیستن ازلحاظ منافع جامعه برهیچکس وازجمله براین جوانان پوشیده نیست و کمترین تردیدی دراینکه ازدواج ودرنتیجه تکثیر نفوس اولین عامل رشد وقوت هرقومی بشمار میرود نمیتوانند داشته باشند . نکته جالب توجه این است که انسان بطور کلی در سایه حس خود خواهی وحب ذات که درعین حال وجودش مدار گردش دنیا است حاضر نیست برای راحت دیگران رنج ببرد، خود پرستی بانسان فرصت نمی دهد او تعالیم اخلاقی :

گرم شو ازمهر و زکین سرد باش　　چون مه وخورشید جوانمرد باش
سایهٔ خورشید سواران طلب　　رنج خود و راحت یاران طلب

ونظایر آن پیروی نماید تبعیت ازاین تعلیمات تنها درمدینه فاضلهٔ

خیالی صورت پذیر است جوانهای مجرد خیال میکنند با نداشتن زن و بچه دارای همه گونه آسایش خیال و فراغ بال بوده درسفر وحضر از فکر دیگران فارغ ودرانتخاب طرز زندگی مختاروهمیشه برای هرگونه تعیش و هوسرانی آزادند. تکفل مخارج عیال و اطفال وتعهد وتربیت واداره آنها کارمشکلی است.

ای گرفتار وپای بندعیال ـ دگر آسودگی مبند خیال ـ چه ضرورت دارد که برای انتفاع نامعلوم ومبهمی که ممکن است پس ازسالها رنج و زحمت ببرکت رشد جامعه نصیب ما بشود از آزادی واستراحت نقد امروز چشم پوشیده خودرا دچار مشقت تأهل بنمائیم باضافه هرفردی تصور میکند وظیفه شخص او ازحیث تأهل یاتجرد بتنهائی در اجتماع تأثیری نداشته این وظیفهٔ اجتماعی را بسوی دیگران متوجه میسازد غافل از اینکه اگرفرد فرد اینطور قضاوت کردند بالنتیجه جامعه جوانان اینطور قضاوت ورفتار کرده است ودیگر کسی برای انجام این تکلیف باقی نخواهد ماند. نویسنده معتقد است که درترویج امورخیریه واخلاق واعمال پسندیده برای اخذ نتیجه باید قبلا خاصیت و مزیت شخصی آن عمل یا اخلاق راکه مستقیماً وبلاواسطه عاید کننده یادارندهٔ آن میشود نشان داد تا اشخاص ازنظر خودخواهی ومنفعت جوئی بدان روی کنند. بنابراین درمورد این امرمهم نیزسود ونتیجه‌ای راکه عاید فردفرد جوانان متأهل میگردد شرح میدهیم:

## زناشوئی ازنظر فردی

باید دانست که طبیعت دارای سنن و نظاماتی است بینهایت متقن وجاوید بطوری که هیچگاه تغییر نخواهدکرد وهیچ موجودی ازشمول وکلیت آن معاف نمیتواند بود. حیوة ـ رشد ـ تکامل وبقاء انواع واصناف

مختلفهٔ موجودات تابع یکسلسله قواعد عمومی ودائمی است که برای همیشه وهمه جا ونسبت به همه کس تغییر ناپذیر است. انسان نیزمانند سایر انواع واصناف مخلوقات ناگزیر است ازسنن تخلف ناپذیر آفرینش تبعیت کند زیرا تخلف ازاین قوانین بزیان تخلف‌کننده تمام خواهد شد مراجعهٔ مختصری بطبقات مختلفهٔموجودات، سنت حتمی‌الاجراء خلقت را دراینخصوص معلوم میکنددرسنت آفرینش کمال مطلوب وهدف(ایدآل) هرموجودی اینست که بامرك مبارزه کرده، بود وبقاء خودرا تأمین کند وچون بقاء وابدیت شخص درعالم ماده بعلت اینکه ماده محدود ومتناهی است مقدور نیست میکوشد ابدیت نوعی خود را باحفظ صورت نوعیه بوسیله تولید مثل تضمین نماید، کمال دانه گندم - جو - عدس - نخود وسایر حبوبات دراین است که با تولید امثال خود حیوة نوعی خود را حفظ کرده درمبارزه بانوامیس طبیعی دچار انقراض ودستخوش نیستی نشود برای نیل باین مقصود چه‌شدائد ومشکلاتی‌را تحمل وچه‌فداکاری هائی را استقبال میکند، پس‌ازرفتن زیرخاك از هستی وموجودیت خود گذشت کرده ووجود خویش‌را منحل وتسلیم ناموس رشد ونمومینماید تابتواند بر اثر این فداکاری و گذشت باحیوة اعلی و اشرفی از زمین روئیده جامه سبز دربر کرده درعالم نباتات عرض وجود کند. دانه گندم جامدی که تا دیروز جزو جمادات شمرده میشد یعنی فاقد قوه تغذیه و نمو بود امروز درحیوة نباتی‌ازعوامل طبیعت غذاگرفته روزبروزرشد میکند تابتواند چند صد دانه گندم از خود بیادگار گذاشته هریك از آنها بنوبه خود تولید هزاران مثل کرده حیوة نوعی خودرا حفظ نماید اگردانه گندم باآسایش وآزادی گوشه انبارمیماند هیچوقت نمیتوانست ازآب‌وخاك وسایرموادغذائی‌طبیعت استفاده‌و نمو کندو بالنتیجه نمیتوانست

بکمال وجودی خود نائل گردد . شاخهٔ علف سبز بعشق رشد وترقی خودرا تسلیم دندان برنده گوسفند میکند در نتیجهٔ این فداکاری لباس پست نباتی‌را ازتن بدرکرده جامهٔ شریف حیوانی می پوشد گیاهی که قبل از این گذشت وخود شکنی حس وحرکت نداشت اینك در حیوة حیوانی ازاین دومزیت بزرك بهره مند گردیده است . گوسفند نیز بنوبه خود زیر دنده های‌چرخ رشد ونمو طبیعت مضمحل ونابودشده خودرا خوراك‌انسان ساخته آن لیاقت وقابلیت پیدا میکندکه‌ازوجودکثیف‌خود خون لطیف انسانی تهیه نموده بصورت خون درمغز ودماغ‌بشری‌گردش کرده مرکز ومظهر اندیشه های بلند آدمی‌گردد . دانه کوچك کنجد یابزرك که بیش ازحجم کوچك خود یعنی یك میلیمترمکعب‌فضارا نمی تواند در اختیار داشته باشد ببرکت فشار چرخ عصاری تبدیل بروغن لطیف میشود یعنی روغنی‌که طبیعت درنهاد اوتعبیه‌کرده درنتیجهٔ فشار خارج‌شده پس ازاحتراق‌برخلاف سیاهی‌دانه بصورت‌نورروشن درآمده برتمام فضای وسیع اطاق محیط ومسلط میگردد . ذرات تاریك وسیاه فضای مزبوررا درخود هضم وغرق‌کرده آنهارا نورانی مینمایداینست‌اثر معجزآسای رنج‌وفشار. آلفرددوموسه‌شاعرفرانسوی‌میگوید «**هیچ چیز انسانرا مانند یکرنج بزرك بزرك نمیسازد .**»

مردی که ازدواج نکرد وازبیم آن که باصل راحت طلبی وتن پروریش لطمه وارد آید ازگرفتاری زن وفرزند ترسید درزندگی فاقد محرك برای رشد وترقی است یکی ازبزرگان میگوید : «چشم‌وگوشی که شبها ازناله گاه وبیگاه کودکان رنج ندیده وبیخوابی نکشیده‌باشد، دلی که در طی پروراندن نوزادان از انواع ناملایمات و حوادث گوناگون دردمند نشده باشد وسری که باسودای نگاهداری اهل و

عیال خونگرفته باشد بالغ نیست. چنین مردی درسنین پیری هنوزخام و ناپخته است . »

سك شکاری نیست اورا طوق نیست / خام ناجوشیده جز بیذوق نیست
توزتلخی چونکه دل پرخون شدی / پس ز تلخی ها همه بیرون شدی

واقعاً مرد بیزن پس از انجام کار های روزانـه و تحمل مشقات روزمره نمیداند برای تفریح ورفع خستگی روح وجسم کجا باید برود وبا که مأنوس شود هیچیك از تفریحات وسرگرمی ها قابل تکرار و دوام نیست باضافه ازعواقب وخیم وزیان آور هوسرانی بی بهره نمیباشد تنها انس وسرگرمی شریف و آبـرومندی که میتواند یك عمری انسان را سرگرم وسعادتمند کند تربیت فرزندان صالح وبرومند است که بالنتیجه باعث افتخار پدر خواهد شد. اشخاصیکه لذت پدرشدن را نچشیده اند ازسنخ محبت فرزند بیخبر وقبل از ورود در این مرحله از ادراك آن عاجزند این علاقه روحانی وآسمانی بقدری لذیذ وپاك ودور ازاغراض مادی است که یکساعت درك آن رنج ومشقت کفالت مصارف تربیت اولاد وتحمل زحمات روحی اورا جبران میکند .

بقول گوستاو لوبون عالم اجتماعی فرانسه تنها نقطه‌ای که میتواند خاطر غمدیده وفرسودهٔ مرد را شاد کند وتمام خستگی‌ها و ناملایمات روز را ازیاد او ببرد کانون خانواده است. این سخن راست است زیـرا اینجا است که همه اعضاء وافراد درهمه منافع مادی ومعنوی باهم شریکند وحدت منفعت مانع اینست که بیکدیگر دروغ بگویند وباهم نفاق کنند آبرو ومکنت شوهرموجب حیثیت وآسایش زن است ، ثروت وموقعیت پدرمتعلق بفرزندان است . خلاصه همه اززن ومرد، خرد وبزرك درهمه چیز باهم شریکند. اینست که بایکدیگر نفاق ودوروئی ندارند وهرجا

نفاق ودروغ نبود . بغض و کینه نیست ودرعوض خوشی و نشاط وخرمی حکمفرما است . هیچ محیط و بنگاهی‌را نمیتوانید پیدا کنید که هیچ‌تضاد منفعت وسوء تفاهمی بین افراد آن موجود نباشد - هیچ رفاقتی جز زن وشوهری - پدروفرزندی موجد چنین وحدت منفعت وحسن‌تفاهمی نیست

**شرائط سعادتمندی**

ولی درعین حال که این کلیات صحیح و بمورد است باید متوجه بود که اولا برای مبادرت بازدواج بایستی تمکن‌اداره معیشت ومایحتاج زن وفرزند را داشت .

مردیت بیازمای و آنگه زن کن          دختر منشان بخانه و شیون کن

وثانیاً درانتخاب جفت باید فوق‌العاده دقت کرد .

زن بد در سرای مرد نکو          هم دراین عالم است دوزخ او

و ثالثاً در حسن تربیت فرزند باید از هیچ مجاهدت و فداکاری فروگزار نکرد .

نویسنده معتقداست بیشتر کسانی که اززن گرفتن‌وپدرشدن شکوه دارند دررعایت یکی ازاین شرایط اساسی غفلت کرده اند در تشخیص تمکن نباید افراط کرد امکان اداره یك زندگی متوسط کافی است در انتخاب زن هم باید بجای جستجوی مزایای صوری ومادی بیشتر سراغ عفت و اصالت وشرف و فضیلت اخلاقی و تندرستی و خانه داری رفت و فضائل صوری ومالی را دردرجه دوم ازاهمیت قرار داد . برای این کار برخلاف آنچه بعضی تصور میکنند زن پیدا کردن درخیابان ها ومجامع عمومی کاردرستی نیستزیرا درانتخاب مزبورعقل ومنطق کمترمداخله دارد زنی که پدر ومادر فهمیده وتربیت شده برای فرزند خود پیدا کنند بنظر مناسب ترمیرسد چه آنکه پدرومادر باتجربه بیشتر وبیطرفی کامل

موفق میشوند ، زحماتی هم که ازفرزند بی تربیت وشریر عاید پدر ومادر میشود بیشترناشی ازسهلا انگاری در تربیت ولاقیدی است.

## ازدواج از لحاظ اجتماعی

واما زناشوئی از نظر اجتماعی ـ جوانانی که زن نگرفته اندقهراً برای رفع احتیاج‌طبیعی شهوی قوای‌جسمی ومادی ومعنوی خود راصرف ارتباط نامشروع ومعاشرت بازنهای هرجائی کرده بجای تشکیل‌خانواده وایجاد وپرورش فرزندان لایق وصالح همه چیزخود را ازدست داده به رواج وشیوع فحشاء کمك میکنند .زیانهای اجتماعی این امر بیش ازاین است که دراین‌چند جمله بتوان تشریح کرد. درست مثل اینست که مرد برزگری بجای اینکه بذر و سایرعواملی که برای‌زراعت در اختیار دارد وباید صرف کشت مزرعه حاصلخیزی کرده آخر سال خرمنها محصول بردارد وبهمین نسبت باآبادانی کشورکمك کند تمام عوامل مزبور را در مزبله ریخته انواع زیانهای‌صحی واخلاقی واقتصادی برای‌خودوکسانش ازآن برگیرد ـ اشخاصیکه زن نمیگیرند نه فقط بطورمستقیم به فحشاء کمك کرده‌اند بلکه بمقتضای همان حاجت و تمایل طبیعی زن و مرد به یکدیگر که در فصل سابق گفته شد بطورغیر مستقیم دختران و زنانی را که بی شوهر میمانند بفحشاء هدایت کرده بطرف فساد اخلاق سوق میدهند .

کمتر کشوری بقدرکشور ایران احتیاج بازدیاد جمعیت بمنظور عمران وآبادی اینهمه بیابانهای وسیع ولم یزرع دارد . همه میدانیم در کشورهائیکه تراکم جمعیت درهرکیلومتر مربع‌بطور متوسط صد تاصد وپنجاه نفراست (در ایران هشت تا ده نفراست) برای تکثیر نفوس چه اقدامات و تشویقهائی بعمل آورده‌اند (از قبیل تخفیف مالیات نسبت به

اشخاص معیل و تقدم ایشان درخدمات ومشاغل دولتی ) البته بباید از دولت بیدار ومصلح امروز انتظار وامید داشت نسبت به این موضوع مهم حیاتی توجه مخصوصی ابراز دارند زیرا با نبودن هیچ امتیازی برای مردان متأهل وبالا رفتن پایه معیشت جوانان کمتر بزن گرفتن وتشکیل خانواده اقدام مینمایند ..

جای سخن نیست که میل جوانان بزناشوئی و احتراز ایشان از تجرد از دو نظر بسعادت وقوت کشور وجامعه کمك مؤثر مینماید . یکی از نظر جلوگیری از شیوع فحشاء وزیانهای فوق العاده که با آن ملازمه دارد ودیگری از لحاظ زیاد شدن جمعیت که خود بخود موجب افزایش قوت وشوکت کشور خواهد شد.

نکتهٔ که درپایان این فصل متذکر میشویم این است که نتیجهٔ خدمتی که هر کس ازاین راه بکشور خود تقدیم نماید دیری نخواهد گذشت که مستقیماً عاید شخص اوخواهد شد. افراد هرملتی باید بدانند که ساختمان انسان اجتماعی و بالفطره بکمك هم نیازمندند خواه ناخواه صلاح وفساد هریك درکیفیت زندگانی دیگری مؤثر است کسان وبستگان شما بطور قطع موردعلاقه شمایند. به نیکبختی وحسن تربیت آنها نهایت دلبستگی را دارید وبنا براین درحدود توانائی خود ازپرورش و تعلیم وتربیت خواهران وبرادران خردسال خود فروگزار نمیکنید فقط نکته که ازآن غفلت دارید این است که حسن اخلاق وتربیت وبالنتیجه سعادت عائله و کسان شما درگرو صلاح وتربیت خانواده هائی است که درکوچه وکوی شما زندگی میکنند . کسان شما در همان حمام و دبستان ومسجد و تماشاخانه وبازار واداره رفت وآمد وکار ومعاشرت میکنند که کسان و بستگان همسایه شما . اگر همسایگان شما بی سواد وبی تربیت وفاسد

اخلاق باشند هیچگاه تماس وارتباطی که قهراً با آنها دارید بعائله شما اجازه نخواهند داد صالح ولایق بارآیند. اگرقوم و کشور شما ضعیف و فقیر بود هیچوقت شما نخواهید توانست دم از قوت و ثروت بزنید پس باید بشئون اجتماعی کشور وقوم خود علاقمند باشید زیرا ثروت وسعادت ومصلحت شما وابسته صلاح ونیکبختی آنها است. زن بگیرید فرزند پیدا کنید تا بسهم خود از شیوع فحشاء وزیانهای خانمانسوز آن درجامعه جلوگیری کرده بجمعیت کشور خود افزوده باشید. طهارت اخلاق ملی وافزایش جمعیت کشور بتدریج بر قوت وثروت قومی که شما عضو آن هستید واز نیکبختی و بدبختی آن سهم دارید خواهد افزود این امر زحمات شما را در کفالت مصارف نگهداری زن وتربیت فرزندان جبران خواهد نمود. پس زناشوئی یکی از نوامیس وسنن تغییر ناپذیر طبیعت بوده ومتابعت از آن چه ازنظر اجتماعی چه ازنظر فردی حیثیت وآبرو خوشبختی وکامروائی شما را تأمین خواهد کرد.

# فصل پانزدهم

## طلاق در قانون اسلام وقوانین اروپائی

اهمیت طلاق و آثار آن از نظر حقوقی واجتماعی واخلاقی کمتر از امر ازدواج نیست و از این رو شایسته است بقدر مقدور در خصوص آن بحث کنیم .

دوموضوع مهم در امر طلاق همواره مورد توجه قانون گزاران بوده است یکی آنکه آیا بایدطلاقرا درمورد تراضی یا اراده ومیل یکی ازطرفین اجازه داد یا آنرا بموارد پیش بینی شده و معدودی منحصر ساخته طلاق از روی هوسرانی را ممنوع ساخت . موضوع دوم این که آیا اختیار وموقعیت مرد وزن درمقابل طلاق باید برابر ویکسان باشدیا اینکه چون زنان برای همیشه کوچکتر وضعیف النفس ترازمردانند وممکن است ازاین برابری واختیار سوء استفاده نمایند باید حق استفاده از طلاق اختصاص بمرد داشته باشد ؟ ذیلا موارد اعمال این دو اصل را درشریعت اسلام وقوانین اروپائی مطالعه میکنیم :

### طلاق درقوانین اروپائی :

۱ ـ اختیار زن وشوهر نسبت بطلاق . با مراجعه بمقررات قوانین کشورهای اروپائی معلوم میشود عموماً اختیار و موقعیت زن ومرد رادر این امر یکسان دانسته اند اعم ازاینکه تراضی یامیل یکی ازطرفین برای طلاق کافی بوده یا آنکه منحصراً درموارد خاصی امکان پذیر باشد زن و شوهر درتقاضای طلاق صلاحیت وتوانائی واحدی دارند .

۲ ـ موارد امکان طلاق . در این خصوص میتوان فرض کرد میل

مرد یا میل یکی از طرفین کافی باشد یا آنکه حتماً بایستی با یکدیگر تراضی نمایند یا آنکه جز در موارد خاصی که در قانون پیش بینی شده است طلاق ولو بتراضی هم امکان پذیر نباشد .

الف - طلاق درقانون مدنی فرانسه

طلاق ازانقلاب کبیر فرانسه ببعد (۱۷۸۹) درقانون فرانسه و بعداً دربیشتر قوانین ملل غربی پذیرفته شده زیرا در شریعت مسیح (ع) عقد ازدواج بعنوان عقد غیر قابل انحلالی تلقی میشد و طلاق مطلقاً وجود نداشت . پس از چندی باین نکته برخوردند که دوام بعضی اززناشوئی ها غیر قابل تحمل است وباید برای تفریق بین زن و شوهری که بهیچ روی نمیتوانند باهم بسازند چاره اندیشید بالاخره راهی پیداکردند باسم جدائی جسمی ۱ . بدینوسیله زن وشوهری که نمیتوانستند باهم بسازند ممکن بود موقتاً ازهم جدا شوند ودرخانه های جداگانه زندگی کنند ولی تمام روابط حقوق وتکالیف زناشوئی از قبیل وفاداری و غیره بجای خود باقی میماند فقط وظیفه انفاق از طرف شوهر و تکلیف مطاوعت و متابعت ازطرف زن اسقاط میگردید ولی نه آن مرد میتوانست زن بگیرد نه این زن میتوانست شوهر کند وارتباط نامشروع آنها هم قابل تعقیب بود . مدت این جدائی بیش از سه سال نمیتوانست طول بکشد بعد از سه‌سال ناچار بایستی باهم زندگی کنند (ولی فعلا این تفریق جسمی فقط در رومانی و سوئد موقت است بعکس در فرانسه - پرتقال - ایتالی - سویس - آلمان - هلند - بلژیك ولوکزامبورك ممکن است موقت باشد یا دائم . در آلمان یك قسم تفریق خاصی است شبیه بطلاق با این تفاوت که رضایت دو همسر لازم است : مدت هم ندارد ووقتی امکان داردکه

۱ - Séparation de corps

یکی از موجبات طلاق موجود باشد . اصولا درتمام کشور هائیکه طلاق هست پس از سه سال تفریق میتوان طرف تفریق کننده را وادار به آشتی یاطلاق کرد یعنی تفریق موقت ممکن است ازموجبات طلاق باشد)

این وضع ناگوار تاظهور انقلاب کبیر ادامه داشت درسال ۱۷۸۹ انقلابیون فرانسه بحکم عکس العمل طبیعی حکومتهای روحانی و استبدادی بوربن ها طلاقرا علی رغم مرتجعین اجازه داده و حتی درهمه موارد جائز شمردند و شرطی جزمیل واراده یکی از دو طرف لازم ندانستند بنابراین هریك اززن وشوهری که بهرعلت یکدیگر رانمیخواستند میتوانستند طلاق بدهند .

چند سال بعد این تندروی تاحدی تعدیل وموقع تدوین قانون مدنی مواد ۲۷۵ ببعد طلاق را در مورد تراضی طرفین قبول کرد . منطق مقننین مزبور این بود که عقد ازدواج عقدی است که مانند سایر عقود وقوع آن فقط محتاج رضای طرفین متعاقدین است وبنا بر این با چنین تراضی برهم زدن آن نیز ممکن است تشریفات خاصی هم لازم ندارد . این وضعیت تا سال ۱۸۱٦ طول کشید . درسال مزبور بوربن ها مراجعت کردند. عکس العمل زیاده روی و افراط کاری آزادیخواهان شروع شد مواد فوق الذکر نسخ گردید حکومت لوئی ۱۸ بکلی طلاقرا ممنوع و واوضاع را بصورت قبل از انقلاب برگرداند . این ممنوعیت تقریباً تا اواخر قرن ۱۹ ادامه داشت . درزمان سلطنت شارل دهم و لوئی فیلیپ وریاست جمهوری ناپلئون سوم وامپراطوری اووحکومت موقتی وتأسیس جمهوریت قطعی وفعلی فرانسه (۱۸۷۵) چندین بار اقداماتی برای جواز طلاق بعمل آمد لکن هیچ یك بجائی نرسید تا قانون ۲۷ ژوئیه ۱۸۸٤ که بنام پیشنهاد کننده آن نکه ۱ نامیده شد طلاق را بطور قطع در

فرانسه اجازه داد لکن موارد امکان آن را به سه مورد ذیل محدود ساخت :

۱ - درمورد زنای یکی از طرفین طرف دیگر میتواند بدادگاه مراجعه کرده پس از اثبات طرف گناهکار را طلاق دهد. تا دو سال بعد از وضع قانون فوق‌الذکر یعنی تاسال ۱۸۸٦ زنای مرد وزن این تفاوترا داشت که زنای زن همیشه وهرجا بمرد حق طلاق میداد لکن زنای مرد وقتی بزن این حق‌را میداد که درخانهٔ زناشوئی (محل سکنای دوهمسر) واقع شده باشد. درسال ۱۸۸٦ این امتیاز برداشته شدلکن امتیازدیگری هنوزوجود دارد وآن اینست که زنای زن همیشه بمرد حق تعقیب‌جزائی میدهد ولی حق تعقیب برای زن وقتی است که مرد در خانهٔ زناشوئی مرتکب فحشاء شده باشد .

۲ - بر طبق ماده ۲۳۲ هرگاه یکی ازطرفین بمجازات جنائی ترهیبی یا ترذیلی محکوم گردید طرف دیگر میتواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید .

۳- بموجب‌ماده ۲۳۱ فحاشی وناسازگاری شدید یکی از زوجین بدیگری پس از اثبات دردادگاه حق طلاق بطرف دیگر میدهد . غیر از این سه مورد تفریق جسمی هم بطوریکه در بالا گفته‌شد از موجبات طلاق شمرده میشود .

تشریفات اجرای طلاق-همسری کهٔ تقاضای طلاق دارد بایدباتفاق همسر دیگر شخصاً نزد رئیس دادگاه حاضر شده موضوعرا باطلاع او برساند . رئیس دادگاه اهمیت امر را بآنها گوشزد کرده بسازگاری باهم نصیحتشان میکند اگر پذیرفته نشد اجازه نامه برای تقدیم تقاضای‌طلاق به همسر تقاضا کننده میدهد پس از تقاضای کتبی باز طرفین برای ساعت

معین دعوت میشوند که شاید دادگاه بتواند آنها را آشتی دهد اگر سازش حاصل نشد دادگاه رسیدگی کرده درصورت اثبات مدعا حکم بطلاق میدهد. این حکم فقط قابل استیناف است حکم طلاق در شناسنامهٔ زوجین باید قید شود.

آثار طلاق ـ بمحض اینکه طلاق درشناسنامه قید شد عقدزوجیت منحل میشود وهریك از دوطرف آزادانه میتوانند ازدواج کنند لکن بر طبق ماده ۳۰۱ زن باید تا نه ماه عده نگهدارد. همین ماده مقررمیدارد که دادگاه باید با درنظر گرفتن وضع زندگی وعادات طرفین وتوانائی مادی آنها مبلغی راتعیین کند که تقاضاکننده طلاق به همسر طلاق داده شدهٔ خود بنام کمك خرج بپردازد اگر زوجین کودك صغیری داشته باشند بایستی بتقاضا کننده طلاق سپرده شود. بر طبق مادهٔ ۲۹۹ همسر طلاق داده شده نمیتواند از اموال وحقوقی که همسر دیگر بنام هبه وبخشش چه درحین عروسی وچه درایام زناشوئی برای او مقرر داشته استفاده نماید. برطبق قانون ٦ فوریه ۱۷۹۳ بعداز طلاق زن باید نام خانوادگی اختصاصی خود را استعمال نماید. بالاخره مهمترین اثر طلاق بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم اینست که زن شخصیت حقوقی کامل خود را که بوسیله زناشوئی فاقد شده بود دوباره بدست میآورد.

ب ـ طلاق درقانون سایر کشور های اروپائی

پس از انقلاب کبیر فرانسه بتدریج طلاق درسایر کشورهای اروپا هم پذیرفته شد وجز ایتالیا وپرتقال امروز طلاق درکلیه کشورهای مسیحی مذهب جائز است. در ایندو کشور فقط تفریق جسمی هست باضافه در ایتالیا برای بیگانگانی که قانون مایشان طلاقرا اجازه میدهد مجاز است یعنی با اخلاق حسنه واحساسات عمومی منافی نیست، بعکس در

پرتغال که نه فقط طلاق ممنوع است بلکه آن را با نظم عمومی و اخلاق حسنه ملی هم منافی میدانند ۱

کشورهائی که طلاقرا در موارد مخصوصی قبول کرده عبارتند از: سوئد - نروژ — دانمارك - بلژیك — اسپانیا — انگلیس — فرانسه (کدسیویل ماده ۲۲۹) لوکزامبورك (ماده ۲۹۹) - هلند (ماده ۲٥٤) سویس (ماده ٤۳ قانون سال ۱۸۷٤ که ماده ۱۳۷ کد جدید مصوب ۱۹۰۷ کداول ژانویه ۱۹۱۲ قابل اجراشده جانشین آن گردیده است) آلمان (ماده ۱٥٦٤ کدسیویل) درروسیه تزاری و اتریش سابق طلاق فقط برای بعضی ازطبقات ملت جائز بوده است.

دربعضی ازکشور ها زنیرا که مرتکب فحشاء یا سوء قصد نسبت بهزندگانی شوهرش گردیده پس ازطلاق از حق تجدید ازدواج محروم میکنند . علل طلاق در فرانسه و بلژیك ولوکزامبرك تقریباً یکی است با این تفاوت که محکومیت جزائی جنائی در فرانسه باید ترهیبی و تزذیلی ۲ باشد ولی دردو کشور دیگر مطلق محکومیت جنائی کافی است .راجع بزنا دربلژیك ولومزامبورك زنای مردوقتی حق‌طلاق بهزن میدهد که فاحشه را در خانه زناشوئی نگاهداری کند لکن در فرانسه یکمرتبه وجود رابطه درخانهٔ زناشوئی کافی است.در پرتقال وایتالی زنای مرد همیشه موجب تفریق جسمی‌هم نمیشود جز اینکه زن بیگانه رادرخانه خود یاجای‌دیگر علناً نگاهداری وزن‌یاخانه خودراترك کنددر این دو کشور در مقابل نبودن طلاق علل بطلان وفسخ عقد نکاح و موجبات تفریق جسمی‌را زیادکرده‌اند مثلا درایتالیاترك اختیاری‌وتهدید

۱ — برای مزید توضیح در این خصوص به فصل سیزدهم مراجعه شود
۲ - برای مزید توضیح در این خصوص به فصل سیزدهم مراجعه شود
۳ - Condamnation infante et afflictive

زن وعدم توقف مرد دریك شهر بدون دلیل موجه هریك موجب تفریق است . درپرتقال تعقیب جزائی زن بنام فحشاء درصورتیکه زن تبرئه‌شود باو حق تقاضای تفریق میدهد .

درسویس باضافه موارد خاصی که پیش‌بینی‌شده وقتی هردوطرف خواهان طلاق باشند وبدادگاه هم ثابت شودکه این زناشوئی متناسب و قابل بقاء نیست و همچنین اگر فقط یکی از دو طرف طلاق بخواهد و دادگاه تعیین کندکه عملا رابطه زناشوی وصمیمیت وجود ندارد حکم بطلاق میدهد . درسوئدپادشاه حق دارد درغیرموارد قانونی‌حکم‌بطلان بدهد . تبذیر مستی وفحاشی هریك‌از زن وشوهر بهم وکینه وبغض دو طرف بیکدیگر پس از اثبات از مواردی است‌که پادشاه حق مداخله و حکم بطلان میدهد .

## جنون زوجین در نظر آلمانی وفرانسوی

درسویس وآلمان وسوئد اختلال دماغی غیرقابل علاج هریك‌از زن وشوهر بدیگری حق طلاق میدهد [1] ( در سوئد فقط بشرطی که موجـد یـا مبقی این اختلال ، اخلاق ورفتار یـا اقـدامـات طرف دیگر نبوده باشد.

بعکس در فرانسه وبلژیك در فرانسه نه فقط اختلال دماغی حق تقاضای طلاق‌بطرف دیگرنمیدهد بلکه همسر سالم مکلف‌است ازهمسر مریض خود پرستاری‌کند .

منطق مقننین سه‌کشور اولی این است‌که‌زناشوئی غیر قابل دوام را باید فصل کرد زیرا دراین‌صورت عملا زناشوئی باقی نخواهد ماند و برای مدتی‌که مرد یازن سالم را باین‌ترتیب دچار چنین تعدی کردند از تولید مثل وافزایش جمعیت کشور جلوگیری کرده‌وجود برومندی را

۱ ـ درشریعت اسلام هم جنون هر یك از زوجین بطرف دیگر حق فسخ میدهد

معطل گذاشته‌اند باضافه از تولید نسل دیوانگان واشخاص مختل الشعور باید ممانعت کرد بعکس فلسفه قانون دو کشور اخیر اینست که طلاقرا وقتی باید اجازه داد که یکی از دوطرف مرتکب تقصیری شده باشد که حیثیت و آبروی طرف دیگری را لکه دار سازد درمورد اختلال دماغ گناهی برای همسر مریض نمیتوان فرض کرد باضافه اخلاق وانسانیت و صمیمیت زناشوئی مانع اینست که کسی همسر مریض خود را بدون پرستار رها کند. یکی ازعلمای حقوق فرانسه دراین باب میگوید: قانونگزاران سوئد وآلمان وسویس درس وسرمشق بدی راجع بفداکاری بملت خود داده اند زیرا حس خود خواهی وراحت طلبی وبی‌اعتنائی باحساسات و عواطف رقیقهٔ انسانی را بجامعه تزریق وتلقین کرده اند. ولی حقیقت امر غیر از این است زیرا منظور این بوده که بچنین زناشوئی بی نتیجه و ناگواری خاتمه واز تولید نسل دیوانگان نیز جلوگیری کرده باشند و باضافه یکنفر مرد یا زن سالمی را که میتواند بعداً پدر یا مادر چندین فرزند شود. بیجهت معطل وعقیم نگذاشته باشند. برای جبران نقیصه اخلاقی هم مادهٔ ۱۵۸۳ قانون مدنی آلمان ومادهٔ ۱۵۲ قانون مدنی سویس وفرمان سلطنتی سال ۱۸۱۰ سوئد طرف طلاق گیرنده را الزام میکند به نسبت ممکن تمام یا یك قسمت مخارج طرف مختل الشعور خود را مادامی که اختلال باقی است بپردازد.

درقانون هرسه کشور این اصل کلی وجود دارد که هرگاه طلاق دهنده بی گناه بود وطلاق گیرنده مقصر ولو اینکه خواهان طلاق هم نباشد وقانون و دادگاه طلاقرا باو الزام و تحمیل کرده باشند موظف است مادام الحیوة بیك نسبتی بطرف بیگناه ومظلوم خود کمك خرج بدهد. دراین مورد هم شخص مریض و مجنونرا که طرف سالم رها میکند بمنزلهٔ

طلاق دهنده بیگناه و طرف سالم را مانند طلاق گیرنده که گناهش ثابت شده وموجب طلاق گردیده است تلقی مینمایند وبنا بر این اورا ملزم به انفاق نسبت بهمسر مریض خود میکنند.

باملاحظه چند سطری که راجع بقوانین کشورهای مختلفه اروپا در خصوص موارد امکان طلاق گفته شد میتوان چنین نتیجه گرفت که قوانین ملل متمدن عموماً زناشوئی رایك وصلت آزادی که انعقاد یافصل وانحلال آن بنا بهوس یکی از دوطرف امکانپذیر باشد ندانسته‌اندبلکه برای‌امتیاز ازدواج قانونی ازوصلت های نامشروع تشریفات وقیودی‌برای آن قائل شده اند ازجمله در قانون فرانسه بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم بین ۱۸ و۲۱ سال که سن قانونی برای‌کبیرشدن پسر ودختراست امکان ازدواج را باجازهٔ ولی وبعداً تا سن ۲۵ سالگی باز بشور وصواب دید او موکول کرده اند ونیز برای رسمیت یافتن باید عروس وداماد به اداره شهرداری رفته باحضور عدهٔ بازدواج خود علنا اعتراف کنند وپیش از وقوع ازدواج باید موضوع را آگهی داده برای اطلاع عامه مردم آگهی مزبور را درمدخل شهرداری الصاق کنند تا درظرف ده روز اگر کسان زن وشوهر یا اشخاص ذینفع دیگری‌اعتراض ومانع قانونی‌سراغ دارند اطلاع دهند. همچنین درطلاق تراضی دوطرف برای تفریق کافی نیست بلکه فقط در موارد پیش‌بینی شده میتوان طلاق داد.

منظور مقنن‌این‌بوده که‌ازدواج که عامل اتحاد زن و مرد ومبنای پیدایش خانواده ها وبقای آنها وتکثیر نفوس است تحت تأثیر جوانی و نادانی‌وبوالهوسی زن یا مرد منحل نگردد بلکه باید یك گناهی برای یکی از دو همسر قائل شدکه بحیثیت وشرف دیگری لطمه واردنسازد

یك دسته ازقوانین وقانون‌گزاران‌با قبول اصل فوق الذکر بیشتر

متوجه این نکته شده اند که ازدواج غیرقابل دوام را باید هرچه‌زودتر منحل ودو طرفرا از تحمل این عذاب معاف داشت. قوانین طبقه اول بیشتر تحت تأثیر افکار دینی قرارگرفته وحتی الامکان خواسته اند اصل مذهبی غیرقابل انحلال بودن عقد نکاح را رعایت‌کرده باشند. دستهٔ‌دوم بالنسبه خود را ازاین قیدآزاد کرده باحتیاجات حقوقی روزافزون‌مردم بیشتر برخورده اند بعبارة اخری میتوان گفت دسته اول منفعت کلی و مبهم اجتماع را که عبارت ازاستحکام عقد زناشوئی وصعب الانحلال بودن آن است در نظر گرفته وطبقه‌دوم زیادتر آسایش ورفاه افراد راکه‌اینجا عبارت از امکان جدائی در زناشوئیهای نا متناسب است منظور داشته‌اند ولی درهر حال درهر دو دسته از قوانین بطوریکه قبلاً گفته شد اختیار وقدرت زن ومرد در استفاده از جواز طلاق تقریبا برابر و یکسان بوده و در نتیجهٔ رشد اجتماعی زنان برای مرد مزیتی در این خصوص قائل نشده اند.

## طلاق در قانون اسلام

شریعت اسلام نیز امر زناشوئی و انحلال آنرا با نهایت درجهٔ اهمیت تلقی‌کرده وچون ازدواج عامل مؤثر سازمان اجتماعی امت‌است آنرا درردیف عقود تشریفاتی قرار داده درعقد نکاح وهمچنین درطلاق مقررات خاصی وضع نموده است درعین اینکه برای وفور نکاح و رواج آن هرگونه تسهیل‌ممکنی رادرامکان وقوع عقدفراهم ساخته‌مع الوصف از لحاظ تشریفات در حین اجرای عقد حضور دو نفر شاهد را دستور داده است (بنا بعقیده خاصه حضور شهود مستحب است لکن عامه آنرا واجب میدانند) عیوبیراکه درزن ومرد موجب حق فسخ برای همسر دیگرمیشود یکایک تصریح نموده درطلاق برای‌امکان وقوع آن شرایطی

قائل شدهٔ که در نتیجه انجام آنرا دچار اشکال فراوان کردهٔ است. بطور اجمال میتوان گفت که چون شریعت اسلام جنبهٔ اجتماعی زناشوئی و استحکام مبانی تشکیلات جامعه را بیش از هرچیز در نظر گرفته اولا بر خلاف سایر عقود اقاله و تفاسخ رادربرهم زدن آن اجازه نداده ثانیاً چون بطورکلی مردانرا از لحاظ ساختمان دماغی وبدنی واخلاقی نسبت بزنان قویتر وفعال تر ومتین ترمیداند بمنظور احترازاز اینکه بنیان خانواده ها بوسیلهٔ عواطف سریع التأثر واحساسات دور از منطق زنان ازهم پاشیده شود معمولا اختیارطلاق رابدست مردسپرده. الرجال قوامون علی النساء. ثالثاً برای جلوگیری از شیوع و وفور طلاق مقرراتی وضع وموانعی ایجاد نموده که بیش ازحد تصور از وقوع طلاقهائی که موجب عقلائی و منطقی ندارند ممانعت نموده ورابعاً برای جبران مطلق العنانی مرد در امر طلاق اثباتاً یانفیاً (چه در مواردی که ممکن است زن بیگناهی طلاق داده شود وچه درمواقعی که مردی برخلاف انصاف با زن رفتار کرده و برخلاف میل زن اورا درحبالهٔ زوجیت خود نگاهداشته طلاق نمیدهد) بزن حقوق واختیاراتی داده است که بتفصیل خواهیم دید.

## عناصر طلاق

در کتب فقهیه از دو نظر درطلاق بحث شده یکی عناصر طلاق و دیگری اقسام آن.

۱ ـ ارکان تشکیل دهندهٔ طلاق چهار چیز است:

الف ـ طلاق دهنده.

ب ـ طلاق گیرنده،

ج ـ صیغهٔ طلاق.

د ـ شاهد گرفتن.

الف) طلاق دهنده باید دارای عقل وبلوغ ونیت و اختیار باشد. اگرفاقد یکی از این اوصاف بود طلاق او صحیح نیست بنا بر این طلاق دیوانهٔ دائمی ودیوانهٔ ادواری یا موقتی در موقع ابتلاء بمرض و طلاق کودك وطلاق کسی که در خواب است وطلاق کسی که از روی اکراه و اضطرار طلاق داده منشأ اثر نخواهد بود. تحقق اکراه به‌این است که شخصی کسیرا بترساند که درصورت انجام دادن یاندادن کاری ضرری باو یا بخویشان نزدیکش که بمنزلهٔ خود اوهستند وارد خواهد ساخت مشروط باینکه وعده دهنده عادتاً قادر به عملی کردن وعدهٔ خود بوده وامکان اجرای آن محقق یا لااقل مظنون باشد.

ب) درطلاق گیرنده نیز چهار شرط باید رعایت شود:

۱ ـ زوجیت دائمی بنا براین طلاق دادن متعه یا مملوك لغواست در این مورد بخشیدن مدت یا آزادکردن جایگیر طلاق خواهد شد.

۲ ـ خالی بودن از حیض ونفاس ۱

۳ ـ طلاق باید در طهری واقع شود که در آن طهر بین زن وشوهر هم بستری اتفاق نیافتاده باشد.

٤ ـ تعیین شخص مطلقه نیزلازم است بنا براین اگر کسی دوزن داشته باشد ویکی از این دو را بدون تعیین شخص طلاق بدهد صحیح نیست زیرا در موقع نکاح یکی از این دو بنحو اجمال موردنکاح نبوده تا بدین ترتیب طلاق داده شود.

ج) صیغهٔ طلاق باید صریح وقاطع باشد بطوریکه مجالی برای شك باقی نماند وبطور صراحت از نیت طلاق دهنده حکایت کند مثلا اخبار

---

۱ ـ این شرط در موردی که زوجه غیر مدخوله یا حاصل باشد معتبر نیست همچنین اگر شوهر غائب بوده وغیبت اوبقدری طول کشیده که مسلما زن اوازطهر مواقعه بطهر دیگری منتقل شده است دیگر شرط خلو ازحیض لزومی ندارد.

از آن کافی نیست باید بطریق انشاء گفته شود .

د) شاهد گرفتن ـ چون طلاق در نظر اسلام امر نا پسندیده و مستهجنی است چنانچه پیغمبر فرموده : « در اسلام امر مباحی زشت تر از طلاق نیست » و «من بیش از هرچیز ازطلاق نفرت دارم » طبعاً بایستی وقوع آنرا بشرایط مشکل وتشریفات خاصی معلق کرده باشند تا قهراً از کثرت وقوع بکاهد اینست که بعقیدهٔ فقهای شیعه حضور دو نفر شاهد عادل برای شنیدن صیغهٔ طلاق لازم است حتی بعضی از فقها عدالت را اینجا برخلاف عدالت در نماز جماعت عدالت واقعی دانسته و صلاح ظاهر راکافی نشمرده‌اند بعکس فقهای عامه حضور عدلین را در طلاق شرط نمیدانند بلکه چنانچه گفته شد در نکاح لازم میشمارند .

## اقسام طلاق

۲ ـ از نظر نوع سه قسم طلاق در شریعت اسلام پیش بینی شده طلاق بائن ـ طلاق رجعی ـ طلاق عده :

الف) طلاق بائن آن است که شوهر را حق رجوع بزن نیست . افراد این قسم طلاق عبارتست از طلاق زوجه غیر مدخوله ـ زوجه یائسه زوجه غیر بالغه . طلاق مختلعه و مباراة ـ در صورتیکه زن رجوع در بذل نکرده باشد وگرنه درصورت رجوع زن در آنچه بذل کرده شوهر هم درمدت عده حق رجوع خواهد داشت وبالاخره طلاق زنی که سه دفعه طلاق داده شده ودودفعه دربین رجوع شده است در اینصورت طلاق سوم طلاق بائن خواهد بود .

ب) طلاق رجعی طلاقی است که درغیر موارد فوق جاری شود . دراین گونه طلاق شوهر حق دارد در مدت عده رجوع نماید واعم از اینکه از حق این استفاده کرده یا نکرده باشند آنرا رجعی مینامند .

ج) طلاق عده درموقعی است که زنیرا بطلاق رجعی طلاق داده ودرمدت عدهٔ رجوع کرده وپس از هم بستری دوباره اورا طلاق داده باشند : در این مورد بازممکن است برای دفعهٔ دوم شوهر در مدت عده رجوع کند لکن اگر باز برای سومین بار اورا طلاق داد (چه بااو همبستر شده چه نشده باشد) دیگر حق رجوع یا تزویج با عقد جدید ندارد مگر آنکه زن قبلا شوهر دیگری که محلل نامیده میشود اختیار نموده پس از طلاق گرفتن از او مجدداً بشوهر اولی تزویج‌شود ودر صورتیکه این عمل سه مرتبه تکرار شد (یعنی نه طلاق و شش رجوع) درطلاق نهمین چنین زنی بر این شوهر حرام همیشگی است . همچنین در صورتیکه زنی را طلاق داد وپس ازانقضاء عده بعقد تازه اورا تزویج کرد و باز طلاق داد وبعد از گذشتن عده او را عقد کرد و مرتبه سوم طلاق داد دیگر عقد جدید آن زن بدون مداخله محلل صحیح نیست .

محلل باید بالغ بوده وبا زن هم بستر شده‌باشد . هم بستری‌البته باید مسبوق به‌عقد زناشوئی بوده وازدواج مزبور هم به عقد دائم‌وقوع یافته باشد .

عده ـ عده مدتی است که زن مطلقه باید در خلال آن از دوباره شوهر کردن خودداری نماید . ظاهراً منظور حفظ رحم زن از اختلاط انساب میباشد بهمین مناسبت مطلقه غیر مدخوله عده ندارد همچنین‌اگر تفریق‌بصورت فسخ عقد واقع شده باشدهم غیرمدخوله‌محتاج نگاهداری عده نیست . عده انقضاء سه طهر است حتی اگر لحظهٔ قبل از وقوع «عادت زنانه»طلاق واقع شودآن‌لحظه‌یك طهرمحسوب است (درصورت اختلاف گفته زن حجت است) . درزنانی که باوجود اقتضای سن بجهات

مزاجی «عادت زنانه» ندارند انقضای سه ماه کافی است ـ درخصوص زنان غیر مدخوله ویائسه رأی فقها مختلف است بیشتر براین عقیده اند که چون مأخذ وملاك وضع عده جلوگیری ازاختلاط انساب است برای این زنان نگاهداری عده لازم نیست . درصورتیکه زن مطلقه پس از انقضاء عده به آبستنی خود گمان برد یعنی نشانه های ضعیفی از آن پیدا شده باشد میتواند شوهر کند واگر پس ازشوهر کردن چنین گمانی ظاهر شد باز ازدواج باطل نمیشود ولی اگر هنوز عده منقضی نشده نباید شوهر کند ودر هرصورت اگر شوهر کرد و آبستنی او محقق شد نکاح باطل خواهد بود زیرا مسلماً در ایام عده آبستن بوده وعدهٔ زن آبستن جزبا وضع حمل منقضی نمیشود ـ عدهٔ وفات چهار ماه وده روز از تاریخ فوت شوهر است لکن اگر زن آبستن باشد باید دور ترین موعد را رعایت کند بنا براین اگر با گذشتن یکصد وسی روز هنوز وضع حمل نکرده باشد بایستی تاولادت طفل از شوهر کردن خودداری نماید .

درطلاق رجعی مرد باید زنرادرمدت عده درخانه خودنگاهداری نماید زن هم باید جز برای امر ضروری بدون موافقت شوهر از خانه خارج نشود مخارج لازم زن در مدت عده از حیث خوراك و پوشاك و مسکن برعهدهٔ شوهر است . درطلاق بائن زن مختار است که هرجا میخواهد برود مرد هم ازلحاظ مخارج تعهدی ندارد مگرزن آبستن که در طلاق بائن هم مایحتاج زندگی او بعهدهٔ مرد است . در عدهٔ وفات برای زن حق نفقه ازماترك شوهر نیستدرصورت آبستنی بعضی برآنند که از سهم‌الارث جنین مخارج لازمه زن داده میشود .

طلاق خلع ومبارات ـ این دوقسم طلاق از اقسام طلاق بائن شمرده میشوند . خصوصیتی که دارند اینست که زن درمقابل گرفتن طلاق بدون حق رجوع مالی از خود بشوهر میبخشد ومادامی که (درایام عده)

رجوع از بخشش خود نکرده باشد شوهر حق رجوع ندارد . طلاق خلع در صورتی فرض میشود که زن از داشتن چنین شوهری ناراضی واز او متنفر باشد مالی را هم که بذل میکند ممکن است از میزان مهریه اش تجاوز کند . در طلاق مبارات فرض اینست که زن و شوهـر متقابلا . یکدیگر نا راضی بوده وبخشش زن هم بیش از میزان مهریه نیست .

در مورد ناسازگاری طرفین باید انجمنی از خویشان ایشان و در صورت عدم امکان از آشنایان تشکیل یابد تا پس از رسیدگی بموارد اختلاف حتی‌الامکان بین آنها را سازش دهند لیکن این انجمن بدون اذن شوهر حق طلاق دادن ندارد همچنین بدون اجازهٔ زن اختیار بذل مالی از طرف زن در مقابل خلع نخواهد داشت .

## تفریق موقت یا ایلاء

بی مناسبت نیست که درپایان احکام طلاق از تفریق موقتی هم که بین زن وشوهر در شریعت اسلام پیش بینی شده و ممکن است مقدمـهٔ طلاق محسوب گردد نام برده شود . تفریق مزبور ایلاء نـامیده میشود ایلاء عبارتست از سوگند یادکردن مرد بر اینکه مطلقاً یا در مدتی بیش از چهار ماه از زن خود دوری جوید . این عادت در عرب جاهلیت سابقه داشته اسلام بدون آنکه آنرا فسخ کند مقررات وحدود خاصی برای آن وضع نموده است پس از گذشتن چهار ماه شوهر باید یا طلاق گوید یا آشتی کند درصورت آشتی کفارهٔ که برای سوگند یاد کردن مقرراست باید بدهد اعم از اینکه ضمن مدت با زن خود همبستر شده یا نشده باشد ایلاءبا تفریق جسمی که درقوانین کشور های اروپائی دیدیم بیشباهت نیست فقط از لحاظ مدت ایلاء کوتاه تر است .

## ایرادات مسیحیان بطلاق

اشکالاتی که بر امر طلاق در شریعت اسلام تصور کرده اند وارد

است بیش از سه موضوع نیست :

اولا علمای سابق مسیحی تصور میکردند طلاق امر مکروه و ناپسندی است وچنانکه در شریعت مسیح وجود ندارد بایستی در سایر قوانین هم اجازه داده نشود وچون اسلام آنرا تجویز کرده بنابراین قابل انتقاد است .

ثانیاً از لحاظ اینکه موارد خاصی برای امکان طلاق پیش بینی نشده وارادهٔ مرد تنها درآن دخیل است در نتیجه طلاق وفور یافته و بنیان خانواده ها هر روز در معرض هدم وانحلال است .

ثالثاً چون اختیار طلاقرا فقط بمرد داده اند بسا اتفاق میافتد که زن مورد جور و ستم واقع شده نفیاً یا اثباتاً مظلوم ودرمانده میشود چه بسا زنانی که استحقاق ومیل بطلاق دارند وشوهر آنها را رها نمیکند یا بالعکس طالب طلاق نیستند وشوهر روی هوسرانی و حق ناگزاری آنها را بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند طلاق میگوید . یکایك این سه موضوع ذیلا تشریح وحتی‌الامکان سعی میکنم حقیقت و جریان واقعی امر توضیح داده شود :

۱ ـ جواز طلاق

ولتر نویسنده ودانشمند معروف فرانسوی میگوید : زواج وطلاق باهم زائیده شده اند فقط زواج چند هفته بزرگتر است یعنی مرد در هفتهٔ دوم باعیالش مناقشه وهفته سوم زدو خورد میکند در هفته چهارم او را طلاق میگوید . این تعبیر کنایه ازلزوم طبیعی وجود طلاق درمیانهٔ قوانین اجتماعی است خیلی جای تعجب است که چون طلاق در مذهب مسیح وجود نداشته بشریعت اسلام ایراد شود که چگونه طلاقرا تجویز کرده است . اگرطلاق دردیانت مسیح پیش بینی‌نشده عجب نیست زیرا

زناشوئی هم که ازتمایلات اولیه بشری وسنن لازم‌الاجراء آفرینش است درآئین عیسوی ترویج وتوصیه نشده بلکه تجرد را بر تأهل ترجیح داده اند . آئین مسیح بهیچ روی آئین اجتماعی و قادر برفع حوائج مدنی وسیاسی اقوام نیست بلکه طریقتی است عرفانی حتی آنرا اصول اخلاقی بمعنای اخلاق اجتماعی هم نمیتوان نامید بلی فقط از نظر اخلاق فردی وهدایت اشخاص بطور انفراد قابل توجه است درصورتیکه شریعت اسلام دینی است اجتماعی و۱٤ قرن توانسته است صدها ملیون مسلمانرا از نظر اجتماعی وسیاسی و اخلاقی هدایت و راهبری کند . در شرایع قبل از مسیح از قبیل قانون حامورابی وعبرانی طلاق تجویز شده قوانین ملل مسیحی مذهب هم بطوریکه دیده شد از لحاظ احتیاج و ضرورت برخلاف رأی کنیسه یکی بعد ازدیگری طلاق راقبول کرده اند. شریعت اسلام که از همه روی با قوانین اجتماع وسنن آفرینش مناسب وهمراه است باید طلاق راکه درموارد خاصی برای نجات زن ومردی که ازلحاظ ناسازگاری خلقیات نمیتوانند باهم زندگی کنند وبهترین دوای برء الساعة اجتماعی آنها طلاق است بطور قطع ممنوع نمیکرد . شروط و مقررات طلاق‌را در اسلام اگر مطالعه کنیم خواهیم دید که با بهترین طرزی به لازم ترین وجهی تجویز شده است فرموده مبغوض ترین حلالها نزد خداوند طلاق است وطلاق ورجوعی که درجاهلیت عرب نامحدود بود به دوبار محدود است دفعه سوم یا نگهداشتن زن بطور مروت وخوش رفتاری یا رهاساختن ازروی انصاف ونیکی وپیش ازاجرای طلاق باید بوسیله انجمن خانوادگی زوجین رسیدگی وتحکیم بعمل آید .

بی مناسبت نیست چند کلمه راجع به محلل که از خصوصیات طلاق دراسلام است گفته شود : بعضی ازمنقدین مسیحی مذهب تصور

کرده اند ازاین راه میتوانند نسبت بشریعت اسلام انتقاد وعیب جوئی کنند که‌چگونه دستور داده مرد عیال سابق خود را بمرد اجنبی تسلیم نماید تاپس ازآن بتواند دوباره اورا بزنی بگیرد ! برای روشن کردن این موضوع قبلا نظر وهدف اسلام را درخصوص طلاق متوجه شده بعداً قضاوت کنند . اسلام دونکته اساسی راهمواره دراین امرمورد نظرقرار داده است یکی آنکه حتی الامکان ازوقوع طلاق جلوگیری بعمل آید واساس خانواده ها که مهد پرورش کودکان و نوزادان است دستخوش هوی وهوس وتأثرات موقتی وعصبانی طرفین ودر نتیجه مورد هدم و انحلال واقع نگردد ازاین نظر طلاق‌را درعین حال که‌مجاز ومباح‌است مبغوض وناپسند شمرده درمقابل اجراءوامکان وقوع آن هزاران‌مشکل وشرط ایجاد کرده‌است بطوریکه میتوان گفت اصل کلی طلاق دراسلام اینست که الطلاق محظور فی‌نفسه مباح للضروره آیات ذیل برای‌اثبات این مدعا کافی است : فان کرهتمو هن فعسی ان تکرهوا شیئا ویجعل اله فیه خیراً کثیراً وان‌خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من‌اهله وحکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق اله بینهما و ان امراة خافت من بعلها نشوزاً اواعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحاً والصلح خیر . و درصورتیکه با وجود تمام پیش گیریها طلاق واقع شد وبرای اینکه اگر منطق وموجب عقلائی نداشته‌وصرفاً ناشی ازعصبانیت وتأثرات آنی بوده وپس ازچند روز موجبات آن برطرف گردد مرد بتواند دوباره پیوندو ارتباط خانوادگی را برقرار وکودکان را درسایه حفظ و تربیت مشترك پدر ومادر نگاهداری کند حق رجوع را درمدت معینی (عده) برای‌مرد محفوظ داشته‌است . وبعولتهن اولی بردهن فی‌ذالك ان ارادوا اصلاحاً نظر دیگر این بوده که درعین حال حیثیت وموقعیت زن‌را همانطور که

ازهر جهت حفظ ورعایت کرده ازلحاظ طلاق و امکان رجوع هم محترم بشمارد زنان درعرب جاهلیت مانند گوئی که آلت بازی چوگان داران است وسیله هوسرانی مردان ومطلقا بی‌قدر وقیمت بودند مردی که زنش راطلاق میداد تاهر چندبار که‌میل داشت ودرهر مدتی که اراده میکردمیتوانست باورجوع نماید . اسلام این‌رجوع بیحدوحصر رابدوبار محدود کرد . الطلاق مرتان فامساك بمعروف اوتسریح باحسان دردفعه سوم اگر طلاق داد بدون مداخله محلل و در دفعه نهم حتی با وجود دخالت محلل براو حرام است در دفعه سوم رجوع ممکن نیست اولا باید مرد بالغ اجنبی اورا بعقد دائم بزنی بگیرد و با او هم بستر شود وثانیاً عقد جدید تشریفات جدید ومهریهٔ جدید ورضایت زنرا لازم دارد در این صورت اگر طلاق سوم موجب منطقی دارد مرد طلاق میدهد و طلاق سبب رفاه حال زن ومرد است واگر ناشی ازتأثرات سطحی است این مرتبه مردازبیم مشکلاتی که درپیش دارد خاصه برخوردی که بتعصب وغیرت او میکند از اجرای صیغهٔ طلاق و استفاده از این حق خودداری مینماید پس اسلام با پیش بینی موضوع محلل بین دونظر اساسی‌تشریعی خود جمع کرده است . پیغمبر (ع) فرموده «آیا بشما از بز عاریتی خبر ندهم ؟ پرسیدند چیست فرمود محلل است .نفرین خدای براووبرکسی که عیال خود را بدینوسیله برخود حلال میسازد »

۲ ـ وفور طلاق .

بطوریکه سابقا دیدیم سزاوار اینست که موارد امکان طلاق قبلا در قانون پیش بینی وامکان وقوع آن بموارد خاصی محدود شده باشد. راست است که درشریعت اسلام اختیار طلاق بشوهر واگذارشده وممکن است مرد روی عصبانیت وتأثرات آنی یا مقتضیات دیگر عیال

خود را طلاق دهد ودر نتیجه طلاق شیوع و وفور پیدا کند ولی باید دید چرا دیانت اسلام چنین اختیاری بمرد داده و از چه راهی این نقیصه را جبران کرده است ؟

قبل از هرچیز باید متوجه بود که اسلام مرد دصنه نبحررا رد زندگانی از زن قویتر وفعـال تر ومتین تر دانسته و بهمین مناسبت بـار سنگین امرارمعاش وکفالت مصارف ضروری عائله را تنها بدوش اوتحمیل نموده واز همین نظر اختیار طلاقرا هم باوسپرده وارادهٔ زنرا که‌ممکن است زود تحت تأثیر احساسات وعواطف غیر عقلائی واقع شده اساس و بنیان خانواده را منحل سازد در آن دخیل ندانسته است باضافه حقی‌را که قرنهای متمادی مردها در اقوام وملـل مختلفه بخود اختصاص داده بودند وبا نهایت بیرحمی وخشونت از آن استفاده میکردند (مختصری‌از آنرا در دیانت یهود وقانون حامورابی وشریعت برهما وبودا در چین و هند دیدیم) اسلام نمیتوانست درعرض چند سال از آنها سلب وبزنانی که هنوز شایسته هزار یك آزادی واستقلالی که بآنها عطاکرد نبودند حق اعمال ارادهدراین‌امر خطیر اجتماعی بدهد اینست که برای محدودکردن اختیار مردان از دو طریق مؤثر و نافذ اقـدام نمود یکی از راه تربیت اخلاقی وتحکیم پایه ایمان بخداوند و مقررات آسمانی و دیگر بوسیله جعل موانع وشرائط فوق العاده ومشکل در راه اجرای طلاق

ازراه تربیت طوری مسلمانانرا تربیت کرد که هیچگاه مردمتدین ومومن بمقررات دینی نمیتوانند بعیال خودظلم کرده اورا روی هوسرانی وشهوت پرستی بدون اینکهٔ مرتکب گناهی‌شده باشد طلاق دهد بحدی توصیه درباره خوشرفتاری دو همسر با یکدیگر در نظر اسلام وپیغمبر اسلام اهمیت داشته که علاوه بر مواقع عادی ومعمولی درموازد حساس

مثل آخرین وصیتی که دردم واپسین زندگی کرده وخطبهٔ که درآخرین حج تشریفاتی در برابر یکصدو بیست هزار مسلمان ایراد فرموده نیز خوشرفتاری با زنانرا گوشزد کرده آنرا جزو شرائط ایمان کامل و خداشناسی قرار داده است . در صدر اسلام رعایت جانب زن و انصاف دادن درحق اوبقدری شایع بود وپیشوایان اسلام این موضوع را بحدی عملا ترویج کردند که قهراً بد رفتاری با زن و طلاق بیمورد موجب سرزنش وشکست اجتماعی مرد بشمار میرفت .

ازنظرجعل موانع چنانچه درکیفیت طلاق دراسلام‌دیدیم بایستی قبلا بین مرد وزنی که اختلاف وشقاق نزدیك است منجر بطلاق وقطع رشته زنا شوئی گردد تحکیم بعمل آید اگر اصلاح پذیر نبود بایستی طلاق درمحضر حاکم باحضور دو نفر شاهد عادل بصیغه مخصوصی ادا شود . طلاق دهنده باید عاقل،بالغ،قاصد و مختار باشد . طلاق گیرنده باید خالی ازحیض ونفاس ودر طهر غیر مواقعه باشد . شهود باید مرد و عادل واقعی باشند . صیغهٔ طلاق باید صریح وغیر معلق بشرط باشد . در مجلس واحد بیش ازیك طلاق نمیشود داد . درایام عدهٔزن باید درخانه مرد سکونت کند اگر موجب طلاق تأثرات موقتی بوده قهراً در عرض چندروز حالت شوهر آرام شده و عصبانیت اوتسکین خواهدیافت . با کوچکترین عملی که‌حکایت ازمیل شوهر بکند رجوع محقق خواهد شد واگر طلاق روی جهات اساسی وناسازگاری واقعی دو همسر واقع شده یامرد واقعاً میل ندارد باعیال خود زندگی کند ادامهٔ این زوجیت برای‌طرفین جزعذاب روح‌فرسا چیزی نیست‌واز هرنظربهتراست بوسیلهٔ طلاق خاتمه‌یابد باضافه‌چون معمولا زن درمدت زناشوئی روی صمیمیت ووحدت منفعت مهریه خودرا مطالبه نمیکند پس‌ازطلاق باید مردمهریه

رابپردازد . بنا برموانع وتشریفاتی که گفته‌شد در بسیاری از موارد از وقوع طلاق جلو گیری شده یا بواسطه رجوع دوباره رشته زناشوئی پیوند مییابد .

دانشمند معروف روسی تولستوی میگوید : سر وفور طلاق در نقاطی که‌شیوع دارد سبکسری زنانی است که خودرا بانجام کار های مردان قادر میدانند . فیلسوف انگلیسی لاینتر میگوید : از سال ۱۸٤۸ پنجاه‌وچهار سال درمیانهٔ مسلمانان‌ماندم وبااینکه طلاق دراسلام آزادتر است تادرملل مسیحی درمسلمین طلاق خیلی کمتر ازنصاری واقع شد مجله حقوق فلسطین میگوید : در اتازونی در سال ۱۹۲۳ ۱٤۸،۵۵٤ فقره طلاق واقع شد درصورتیکه درسال ۱۹۲۲ ۷۰،۰۰۰ و در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ هر سال بیش از ۵۰،۰۰۰ طلاق وقوع نیافته است (۱) مجله پارید (۲) مورخه سپتامبر ۱۹۳۹شماره ۱۲ جلددوم درمقالهٔ خاصی بنام امریکن تراژدی راجع بعلت طلاق درامریکا میگوید : «برطبق آمار جدید درامریکا درهر شصت عروسی ده‌فقره طلاق واقع میشود این‌نکته مربوط بنکات اساسی اخلاق امریکائیها است. مردان زیاده از حد بزنان آزادی داده‌اند. مزیت دختران اینست که بیشتر هوا خواه داشته‌اند و هدف زنان‌اینست که شوهرشان بیشترپول داشتهٔبرای تجمل وآسایش آنها خرج کنند . مسئولیت وفور طلاق در طبقات مرفه‌الحال متساویاً بعهده مرد وزن است زیرا هر دو معنی زن آشوئی را نفهمیده اند مرد میخواهد زن را بپول قانع واز مراقبت ونظارت در زندگی خود او را منصرف کرده بتنهائی مشغول التذاذ شود . شوهر امریکائی از لحاظ زیادی کاروولع درلذات زن خود راآزاد میگذارد زن‌هم آنچه‌میخواهد

۱ - کتاب المرآة فی الاسلام ص ۳۲

۲ - Parade

میکند مع الوصف مرد تمام توقعات زن را میتواند ارضاء کند وازاینجااست که باهمه مخارج وتشریفات کار بطلاق میکشد مجملا زن برای شوهر جز درشغل اختصاصیش ارزشی قائل نیست و بالنتیجه او را برای اداره کردن خوذ نالایق میداند والبته بنظر احترام باو نگاه نمیکند. من از مذاکرات خشك وبی مغز زن‌وشوهر امریکائی تعجب میکردم فقط در مسائل خشك وبدیهی باهم صحبت‌میکردند مطلقاً باین‌معنی که ازدواج يك‌اتحاد منفعت طبیعی واقتصادی ومعنوی واخلاقی بین‌زن وشوهر است توجهی‌نداشتند. بیشتر علت عدم‌رضایت توغل‌زن دراحتیاجات وتوقعات جنسی است. زنان امریکائی بیش ازهرجا اسیر تمایلات جنسی هستندو لااقل بیشتر ازدیگران تظاهر میکنند. این‌موضوع در شمال شدیدتر از جنوب است زیرا مردم جنوب هنوز پای بند عقاید سابقند. اگر هم زن احساسانی نباشدمادر وخواهر وکسان ودوستانش اورا تحریك میکنند بعلاوه روزنامه‌ها وسینماها بیشتر او را باین عواطف غیر عقلائی نزدیك مینمایند. زنان عروسی را تجارت میدانند قیمت شوهر بپول او است. ارزش زن‌بزیبائی اواست. زن‌مجرب وخانه دار اینقدر ها ارزنده نیست زن میخواهد ازرقبای خودجلو بیفتد مرد اگر دچارفلاکت وتنگدستی‌شد ولو موقتاًهم باشد زن ازاو رعایت نمیکند. وهمینطور زیبائی و رنك و آب زن‌هم اگرزائل شد بقدر زن اروپائی قیمت ندارد زیرا در اروپا رسیدگی وپختگی زن بیشتر مورد توجه است بعکس مرد امریکائی میخواهد زن خودرا بتواند دررستورانها وکافه هامورد تماشای دیگران قرار دهد»

درهر حال جای تردید نیست که درکشورهائی که‌اراده زن کم‌و بیش درامر طلاق دخیل‌است طلاق شایعتر ازنقاط دیگراست دادگاههای

فرانسه درسال ۱۸۹۰ به ۹۷۸۵ فقره طلاق حکم دادند که ۷،۰۰۰ آن بدرخواست زن بوده است [۱].

۳ـ وضعیت زن درطلاق

دراین خصوص دومورد مختلف میتوان فرض کرد که نسبت بزن تعدی شود یکی موردی است که زن پاکدامن وعفیفی پس از اینکه ایام جوانی و نیرومندی یعنی سرمایه زندگانی رادرخانه شوهر صرف کرد و بسن شکستگی وناتوانی رسید شوهر روی هوسرانی وکام جوئی او را طلاق گوید راه جلوگیری ازچنین بی‌عدالتی و حق ناگزاری بطوریکه درچند صفحهٔ قبل دیدیم تربیت صحیح ملی وپای بندبودن مرد بمقررات دینی واخلاقی است بهترین قانونها در مردمی که تربیت کامل اخلاقی ندارند بهیچوجه نمیتواند حقوق افراد را تأمین وازتعدی آنها نسبت بیکدیگر جلوگیری نماید بنا براین باتعلیمات عالیه اخلاقی ودینی که شریعت اسلام بامت خود داده جای هیچگونه نگرانی از چنین ناروائی نمیماند وبفرض اینکه مردی پای بند عواطف عالیه انسانی ودربند رعایت مقررات دینی واخلاقی نبود وچنین بی‌وفائی وبی‌انصافی رانسبت بهمسر خود روا دید بهتراین است که زن ازادامهٔ چنین زندگی که در واقع عذاب روح فرسائی است معاف و آزاد شود. در قوانین دیگری هم که طلاق محدود بموارد خاص وارادهٔ زن درآن دخیل است نیز مرد عملا میتواند بوسیلهٔ بدرفتاری بازن او را مجبور بدرخواست طلاق نماید. مجملا میتوان گفت ازاین نظر اختیار داشتن یانداشتن زن درعمل چندان تفاوتی ندارد زیرا کمتر موردی پیش میآید که مرد پس از مؤانست و زندگی چندین ساله با یك زن و داشتن فرزندان خرد و بزرك از او

---

۱ ـ تحریرالمرآة قاسم امین بیك ص ۱۸۳ .

بدون اینکه از زن گناهی سر زده باشد صرفا روی هوسرانی او را طلاق گوید .

موضوعی که ازجنبه عملی بیشتر قابل توجه‌است مورد دوم‌است که‌زن گرفتار همسر نامتناسبی شده بخواهد باتفریق خودرا از شکنجه زندگی ناهموار نجات دهد وچون اختیارطلاق بمرد سپرده‌شده نتواند علی‌رغم شوهر باخذ طلاق موفق گردد . برای اصلاح چنین وضعیتی‌اولا بزن حق داده‌شده درضمن عقدزناشوئی برای خود اختیار بگیرد که درصورت وقوع موارد خاصی از بدرفتاری خودرا مطلقه سازد وثانیاً زن میتواند پس ازاثبات اینکه زندگی با شوهر برای او متضمن خطر جانی مالی یاحیثیتی‌است ازدادگاه درخواست طلاق نمایدوهمچنین درصورتی که شوهر ازانفاق خودداری کند و اجبار او باین امر ممکن نباشد باز میتواند بوسیلهٔ حاکم طلاق بگیرد . بطورکلی شریعت اسلام ازنظراینکه درکلیهٔ احکام وتکالیف ودر جمیع موارد استثنائی جانب افراد و آحاد امت مسلمان رارعایت وهیچکس را بهیچ صورت دچار مضیقه و عسرت نکرده باشد باوضع ابن‌اصل کلی که عسر وحرج دراسلام نیست هر مشکلی راحل کرده است باعتبار این‌اصل هر زنی‌که واقعا در معاشرت وزندگی کردن باشوهرش گرفتار عسرت ومشقت گردد میتواند ازحاکم تقاضای طلاق کند.

بنا بر مقدماتی که گفته شد در قانون اسلام نفقه عائله منحصرا بعهدهٔ شوهر است ومطلقا زن درتحمل این بارگران سهیم نیست باضافه تمام مایملک زن همیشه متعلق بشخص او و کاملا تحت اختیار او است مضافاً باینکه مبلغی هم شوهر بنام مهریه باید بزن بپردازد درمقابل این مزایا اختیار طلاق بمرد داده‌شده نفقه فرزندان صغیری هم که‌زن موقع

تفریق دارد ووظیفه نگهداری وتربیت آنها بعهدهٔ پدراست ازطرف دیگر برای زنیکه درنتیجه سوء رفتار شوهر نمیتواندبآسانی زناشوئی راادامه دهد مقدور است که بعناوین فوق چه بابخشیدن مهریه و چه بدون آن طلاق گیرد . درواقع هرسه موردی که برای امکان طلاق درقانون مدنی فرانسه پیش بینی شده تحت عنوان عسر وحرج درقانون اسلام نیز بطور کلی وجود دارد .

پس باین نتیجه‌میرسیم که‌اسلام درزناشوئی کلیهٔ مشکلات زندگی رابعهدهٔ مرد که قویتر است محول کرده واززن جز صمیمیت ووفاداری نخواسته درطلاق هم مردرا مخیر کرده که درمقابل تکالیف ومشکلاتی که برذمه دارد بازنی که‌نخواهد یانتواند عمری سر برد تفریق نماید . بزن هم حق داده ازمردی که ازلحاظ خلقیات بااومتناسب نیست بوسیلهٔ دادگاه طلاق گیرد [1] اینست خلاصه تعلیمات‌اسلام درامر زواج وطلاق وبامداقه درآنچه گفته‌شد بهیچوجه سزاوار نیست تصور شود حقوق زنان مسلمان دراین دوموضوع مهم اجتماعی چنانچه باید وشاید رعایت نشده وممکن است درنتیجه این مقررات مورد تعدی وستم واقع شوند بلکه حقاً تاحدی که‌امکان داشته بین دونظر وهدف اساسی جمع‌شده است یعنی درعین اینکه اتقان واستحکام مبانی تشکیل خانوادهارعایت شده حدود وحقوق مسلمه زنان نیز مورد نظر قرار گرفته است .

۱ — کلیه کشورهای اسلامی که میخواهند قوانین مدنی خودرا ازفقه اسلامی گرفته ودر هرصورت احتیاجات حقوقی خودرا بااصول مسلمه دیانت اسلام تطبیق نمایند میتوانند باتوجه باصل کلی عسر وحرج درقانون خود مواردی‌را پیش‌بینی کنند که‌زن درصورت مواجهه باعسرت ومشقت بتواند شوهررا مجبور بطلاق‌دادن کند . جمیع مواردی که درقانون فرانسه یاقوانین کشورهای دیگر پیش‌بینی شده روی اصل عسر وحرج باروح دیانت اسلام قابل تطبیق است .

# فصل شانزدهم

## زن از نظر مواریث در قانون اسلام وقوانین اروپائی

برای اینکه ذهن خوانندگان نسبت بموضوع میراث زنان ودختران در قوانین مختلفه روشن شود این امر را از سه نظر مورد مطالعه قرار میدهیم :

اول اختیار زن شوهر دار در وصیت کردن نسبت باموال و ماترك خود •

دوم حقوق زن نسبت بتر که شوهر وپسر بعبارت دیگر میراث زوجه ومادر •

سوم حقوق دختر نسبت بمیراث پدر و میزان سهم الارثی که باو تعلق میگیرد •

قبل از بحث درجزئیات این سه موضوع باید متوجه بود که در خصوص مسئله ارث دواصل مهم واساسی وجود دارد که کلیه قوانین و مقررات ارثی جهان تحت تأثیر ونفوذ یکی از این دواصل وضع وتدوین شده یکی تقسیم ارث است باعتبار خون و قرابت نسبی و دیگری تقسیم آن بمناسبت علقه ومحبت ونزدیکی قلبی متوفی باوراث :

اصل اولی که در حقوق اروپائی «کن سانگینی ته» [۱] یا اصل همخونی مینامند موجب شده که هر کس ازحیث خون بمتوفی نزدیکتر است منحصراً وبتنهائی ارث ببرد وديگران را منع كند و حتی شخص متوفی هم نتواند بوسیله وصیت دارائی خودرا بهر کس میل دارد انتقال

Consanguinifé -۲

دهد [۱] این اصل دراسلام بعنوان الاقرب یمنع الابعد رعایت شده ازاینجا است که دراغلب وبلکه جمیع قوانین دنیا بابودن فرزند که همه خون پدررا داراست دیگری ارث نمیبرد مگر پدر ومادر که آنهاهم در تمام خون بامتوفی شریکند . اصل همخونی در آداب و رسوم ژرمنها بمنتها درجه رعایت میشده وتا موقعی که حقوق ژرمنی تحت تأثیر حقوق رومی نرفته بود قوانین وعادات ژرمنها ازدو نکته که نتیجه مستقیم این اصل است حکایت میکرده یکی اینکه ارث بموجب وصیت‌را اجازه نمیدادند بلکه میراث فقط برطبق نظر قانون وقانون گذار تقسیم میشده ودیگر آنکه قانون هم جز بکسانی که همخون متوفی بودند سهم الارث نمیداد درنتیجه عیال متوفی بااینکه ازلحاظ انس وعلاقه ازهمه خویشان بهمسر خود نزدیکتر بوده چون درخون باو شرکتی نداشت از میراث شوهر سهمی نمیبرد، وبعلاوه متوفی نمیتوانست تمایل قلبی خودرا بوسیله وصیت اجرا وسهمی ازماترك خود بهمسرش تخصیص دهد. بعداً که حقوق رومی درعادات ژرمنی نفوذ یافت ارث بموجب وصیت واحترام اراده متوفی برژرمنها تحمیل گردید ولی درعین حال آداب اولیه ژرمنی درقوانین فرانسه وبلژیك وهلند نفوذ یافته بطوریکه دراین سه کشور متوفی نمیتواند باوصیت تمام دارائی خودرا بهرکس میل دارد وا گذار کند بلکه اگر میخواهد باید درحیوة خود ببخشد وگرنه بیش ازمقدار معینی باوصیت نمیتواند انتقال دهد. مقداری راکه میتواند بنام مقدار قابل تصرف [۲] وآنچه حتماً برای ورثه قانونی باید بماند مقدار ذخیره یا غیرقابل تصرف [۳] مینامند.

اصل دوم عبارت ازاینست که باید اراده ومیل متوفی وعلاقه قلبی

---

۱ - Succession abintestat

۲ - Quotité disponible    ۳ - Quotité reserve

اورا نسبت باشخاص محترم شمرد وچون مالك مال اواست همینطورکه درایام حیوة هرگونه تصرفی دراموال خودمیتواند بکند حق‌دارد وصیت کند تمام دارائی اورا پس از مرگ بهرکس میخواهد بدهند . این اصل که‌بنام میراث وصیتی [1] نامیده میشود ومبنای آن محبت متوفی نسبت به وراث‌وعلاقه متقابل ایشان‌نسبت باواست درحقوق رم‌بطور اطلاق‌رعایت میشده وبهمین مناسبت برای اولین‌بار درحقوق رم دیده میشود که‌زن و شوهر درصورت نبودن ورثه همخون از یکدیگر ارث میبرند . میراث وصیتی بیش از همه جا در قوانین کشور های امریکای جنوبی - ایتالیا اسپانیا - پرتقال - اتریش و آلمان نفوذکرده‌است .درانگلستان‌فقط نسبت باموال منقول رعایت میشود .

برای اینکه مأخذ ومنبع پیدایش دو اصل فوق‌الذکر را از نظر تاریخی جستجو کنیم باید به‌نحوهٔ مالکیت و طرز تفکر ملل مختلفه در خصوص اصل مالکیت دراعصار گذشته مراجعه کنیم :

باقطع نظر ازحقوق رومی میتوان گفت میراث وصیتی در حقوق اقوام متمدن خیلی تازه وبی سابقه است وقریب ۲۵ قرن تقسیم میراث فقط تابع نظر قانون وقانون گزار بوده ومتوفی نمیتوانسته است از مال خود باوصیت بکسی چیزی بدهد . امروزه مالکیت در قوانین حقوقی کلیه ملل راقیه مالکیت فردی و شخصی شناخته میشود لکن در قرون متمادیه گذشته اینطورنبوده افراد خانواده بیك اعتبار مالك چیزی‌نبوده اند ودار و ندار خانواده رسماً بپدر ورئیس خانواده تعلق داشته است ولی درحقیقت اموال خانواده اختصاص بپدر نداشته بلکه واقعاً و عملا مالك جمیع افراد و مورد استفاده یکا یك آنها بوده است . از این نظر

[1] Succession testamentaire

چون افراد خانواده رسما مالك چیزی نبوده اند قهراً حق نداشته اند نسبت بآن اموال وصیت کنند وچون در عین حال اموال مزبور حقیقتا وعملا خاص پدر هم نبوده وبلکه بکلیه افراد خانواده تعلق داشته پدر نیز نمیتوانسته آنهارا مورد وصیت قراردهد فقطقانون کهمالکیتجمعی را برسمیت میشناخته واموال هر خانواده را ملك مشترك همهٔ افراد آن خانواده میدانسته میتوانسته با رعایت اصل همخونی و قرابت بامرکز مالکیت یعنی کانون خانواده آنهارا بین‌اقربای متوفی تقسیم کند. امروزه کهمالکیت امر فردیوشخصی تلقی میشود هرکس میتواند نسبتباموال خودهرگونه وصیت کند ولی مع‌الوصف هنوز بقایای مالکیت خانوادگی دربیشتر قوانین تأثیر خودرا ازدست نداده علت اینکه درقانون اسلام و اغلب قوانین‌اروپائی ازآنجمله قانون فرانسه وهلندوبلریك وصیت نسبت به‌بیش ازثلث ترکه جز باامضاء ورضای ورثه نافذ نیست همین موضوع است. درهر حال باید برای افراد خانواده ازاموال خانوادهچیزی باقی بماند. سراینکه در بیشتر قوانین سابقه دختران ازارث محروم بوده‌اند همین نکته بوده کهدختر باشوهر کردن بمرد بیگانه دارائی خانواده اصلی وپدری خودرا بخارج نبرد.

درقانون سابق فرانسه (قبل از قانون مدنی ناپلئون) برای تقسیم میراث نوع وطبیعت اموال را مورد نظر قرار میدادند. ترکه متوفی مرکب بوده ازاموال عالی [1] ودانی [2] هریك از این دو نوع مال احکام جداگانهداشتند. دراموال عالی دواصل رعایت میشد اولا دختران‌مطلقاً ازاین قسمت از ترکه محروم بودند ثانیاً در فرزندان ذکور هم همه یا قسمت عمده متعلق به ارشد آنها بود. منطق این طرز تقسیم همان

۱ - Biens Nobles ۲ - Biens Rotouriers

مالکیت جمعی ولزوم بقای اموال هرخانواده درآن وتمرکز اختیارات مالکانه درشخص رئیس خانواده بوده است مضافاً باینکه درقرون گذشته حکومت ملوك الطوایفی مقتضی بود که اربابها (سنیور) در قلمرو خود از بین رعایا افراد جنگجو بتعداد کافی حاضر داشته باشند. اموال عالی اموالی بود که مرتبط بشرافت و نجابت خانوادگی وبرای افراد جنگی لازم بود. بدیهی است اینگونه اموال بایستی بافرادی اختصاص داده شود که وجودشان برای تأمین منظور ارباب لازم است اینست که قهراً دختران وصغار ازفرزندان ذکور ازاین نوع ترکه محروم میشدند. راجع باموال دانی مقررات دیگری وجود داشته که باز برگشت آنها باینست که حتی المقدور هستی هیچ خانواده بخارج از آن محیط انتقال نیابد. این اموال نیز بردو قسم بوده میراثی [3] واکتسابی [4] اموالی که بوسیلهٔ ارث ازخانواده پدری یامادری بمتوفی رسیده بایستی بهمان خانواده برمیگشت و اموالی که متوفی شخصا در ایام زندگانی بدست بین فرزندانش بتساوی تقسیم میشد.

باتوجه بآنچه گفته شد میتوان اینطور نتیجه گرفت که قوانین کشورهائی که بمالکیت جمعی معتقد بوده‌اند چون اموال پدر خانواده رامتعلق بکلیهٔ افراد خانواده میدانسته‌اند میراث وصیتی را اجازه نداده اند وبعلاوه چون ملاك تقسیم ارث را فقط قرابت نسبی بامتوفی میدانسته وعلقه ومحبت رامیزان قرار نمیداده اند در مقررات خود برای زن و شوهر (چون ازلحاظ خون ازیکدیگر دور ومتعلق به دو خانواده اند) وبرای دختر (چون بخانواده دیگری منتقل خواهد شد) سهمی قائل نمیشدند. بعکس قوانین مللی که مالکیت راامر فردی وشخصی تلقی

---

Aqcuêts – ٤ Propres – ٣

کرده اند درعین اینکه متابعت ازاصل همخونی ورعایت قرابت نسبی‌را لازم شمرده اند اراده وعلقه قلبی متوفی نسبت باشخاص را نیز احترام کرده اند :

درمالکیت فردی چون مالك اسمی ورسمی وحقیقی‌ترکه شخص متوفی را میدانند علی الاصول باوحق میدهند بهرنحو نسبت بمال خود وصیت کند در رعایت اصل همخونی هم سعی کرده اند حتی الامکان مقررات قانونی باعواطف قلبیه متوفی تطبیق نماید یعنی در عین حال که قانون فرزندان طبقه اول را بر هر وارثی مقدم داشته و در طبقه بندی ورثه رعایت قرابت نسبی را کرده است علاقی قلبی متوفی را نیز تأمین وتوصیه نموده زیرا فرض میکند که انسان فرزندان بلاواسطه خود را ازهمه بیشتر دوست دارد وهمینطور مقدار محبت بنسبتی که‌قرابت دور وضعیف‌میشود تخفیف خواهدیافت پس هم خون وهم اراده فرضی‌متوفی هردو رعایت شده‌است حال اگر کسی برخلاف این‌حدس وفرضیه‌بیگانه رابیش ازخویشان خوددوست داشت میتواند منظورخودرا بوسیله‌وصیت تأمین نماید . همچنین برای اینکه رعایت اصل همخونی با اراده خاص متوفی برخورد فاحش وکسی مجبور نشود بر خلاف میل برای دشمن خود ولو فرزندش باشد ارث بگذارد دراغلب قوانین مواردی که‌فورت مورث درنتیجه سوء قصد وجنایت مستقیم یا غیر مستقیم وارث واقع شود یاوارث باعلم از کیفیت جنایت آنرا اخفاء و از اظهار اطلاع خود داری کند یااینکه مورث رابجرمی متهم کرده وبعداً بی‌اساسی اتهام ثابت‌شده باشد از سهم الارث قانونی خود محروم میشود پس میبینیم میل و اراده متوفی چه‌صریح باشد چه‌ضمنی وفرضی در این قبیل قوانین رعایت شده منتها یك نکته قابل توجه است وآن اینکه در بعضی موارد قانون بنام

حفظ مصالح مجتمع مداخله واز اعمال اراده افراد جلوگیری میکند مثلا با اینکه برطبق اصل کلی هرکس در اموال خود مختار است هر گونه تصرفی بخواهد بکند مع الوصف قانون صغار ورشکستگان و دیوانه ها را ازمداخله دراموال خود منع کرده قانون مدنی فرانسه از زن وشوهر دار صلاحیت تصرف در اموال بدون اجازه شوهر را سلب نموده دراین موارد نه فقط مصلحت جامعه مقتضی بوده قانون ازسلطه اشخاص نسبت بمال خودشان جلوگیری کند بلکه تأمین منابع و حفظ مصالح همین اشخاص هم اینگونه ممانعت ها را ایجاب مینماید . درموضوع ارث هم قانون فرض کرده منویات قلبی متوفی معمولا با سنت عمومی آفرینش تطبیق مینماید. یعنی محبت وعلاقه او باشخاص بنسبت قرابت وانتسابی است که درخون باو دارند وبنا براین طبقه بندی که قانون دروراثه و سهم الارث آنها کرده منظور مورث هم تأمین گردیده است . حال اگر کسی برخلاف قاعده طبیعی اقربا واشخاص دور را بر نزدیک ترجیح داد میتواند تاحدی که بمصالح جامعه برخورد نکند بوسیله وصیت قسمتی ازاموال خود وحصه ورثه قانونی را باشخص دیگر دهد . لیکن این آزادی واختیار نباید تاحدی باشد که بمصالح جامعه و انتظامات عمومی لطمه وارد سازد . دیانت اسلام و قانون مدنی فرانسه وصیت را نسبت ببیش ازثلث ترکه نافذ ندانسته اند وسایر قوانین هم کم وبیش حدی برای آن قائل شده اند . که هر قانونی اجازه داده برخلاف قواعد طبیعی متوفی تمام اراده خودرا اعمال و تمامه دارائی خود را به بیگانگان تخصیص داده ورثه قانونی را بکلی محروم سازد درهر حال چنانکه میدانیم درعصر حاضر درعموم قوانین مالکیت فردی [illegible] مالکیت جمعی گردیده و بهمین مناسبت میراث نسبی اجازه داده [illegible] اضافه درمیراث قانونی

هم باحترام میل وعلاقه قلبی متوفی برای عیالش که گرچه همخون او نیست وبه خانواده اصلی خود برخواهد گشت ولی از نظر همسری و مؤانست مورد تعلق خاطر اواست حقوق‌میراثی قائل شده‌اند وهمچنین برای دخترش که گرچه با شوهر کردن بمرد بیگانه عضو خانواده دیگری خواهد شد لکن پارهٔ تن[۱] محبوبه پدر است سهم الارث قرار داده اند •

دراین بهبودی که درحقوق زنان‌ودختران ازلحاظ مواریث‌صورت گرفته غیر از آنچه راجع بمالکیت فردی و جمعی گفته شد عامل مهم دیگری هم مداخله داشته و آن عبارت است از رشد و رقاء موقعیت و حیثیت اجتماعی زن که‌چنانچه درفصول گذشته‌مشروحا دیدیم پیشرفت تمدن متدرجا امتیازاتی را که‌نقص تربیت وبی توجهی جامعه بین مردو زن گذاشته بود لغو وزن را باعطاء استقلال وشخصیت حقوقی مفتخر و باستیفاء واستنفاذ کلیه حقوق خود نائل ساخته است .

پس ازفراغ ازاین مقدمات بمطالعه سه موضوعی که در ابتدای فصل دیدیم میپردازیم :

۱ وصیت

شریعت اسلام ازجمله اصلاحاتی که‌نسبت باوضاع و احوال زنان امت خود کرد این بود که‌زن را مالك بالاستقلال دارائی خود شناخته ومرد (پدر — شوهر — پسر وبرادر) را هیچگونه حق دخالتی در امور مالی زن نداده است بنا براین حون زن درکلیه معاملات حقوقی ازعقود وایقاعات مختار وآزاداست دروصیت هم‌اختیار کامل‌دارد که بهر نحوی که‌میل داشته باشد اموال خودرا بارعایت حدود ومقررات عمومی مورد وصیت قرار دهد.

قانون مدنی فرانسه هم باینکه زن را از نظر معاملات مالی تابع شوهر و نیازمند اجازه او قرار داده استثنائاً در امر وصیت او را آزاد گذاشته وهمان حقوق و اختیاراتی را که مرد در امر وصیت دارد بزن اعطاء کرده است منطق این استثناء چون درفصل دهم توضیح داده شده اینجا ازذکر آن صرفنظر میشود . بعکس دربیشتر کشورهای امریکای شمالی (اتازونی) زن شوهردار حق ندارد نسبت باموال خود وصیت کند مگر شوهر اجازه دهد یا در عقد زناشوئی این حق را برای او شناخته باشد . در پانسیلوانی وتیوجرزی وماری لندزن نسبت بسهم‌الارث منقول شوهر خود حق ندارد. در ماساژوست اگر فرزند نباشد شوهـر نصف دارائی‌زن راارث میبرد وصیت‌زن نسبت باین‌نصف نافذ نیست . درکشور های اروپای جنوبی ومخصوصا مراکز مذهب کاتولیك بطور کلی حقوق زن ومرد ازلحاظ آزادی درامر وصیت متفاوت است .

## ۳ — میراث مادر وزن

### الف میراث مادر

درقانون مدنی فرانسه ازلحاظ نسب چهارطبقه وارث وجوددارد که هرطبقه طبقهٔ بعد ازخود را ازمیراث محروم میسازد ودر هرطبقه هم هردرجه درجهٔ بعد از خود را منع میکنند . طبقهٔ اول فرزندانند که با بودن آنهاطبقات دیگر ارث نمیرسد . طبقهٔدوم که‌طبقهٔ متوسطخوانده میشوند پدر ومادر وبرادر وخواهرند . یك‌ربع ترکه متعلق بپدر ویك ربع بمادر ونصف دیگر بین خواهران وبرادران تقسیم میشود . خواهر وبرادر مثل بسر ودختر متساویاً ارث میبرند . چنانچه میدانیم ترجیح ذکور براناث وارشد وغیر ارشد که درقانون سابق وجود داشته بوسیلهٔ قانون‌مدنی ناپلئون حذف‌وملغی شده‌است . اگربین‌برادران وخواهران

بعضی با متوفی از یك پدر ومادر و بعضی دیگر فقط از یك پدریایك مادر باشند سهم الارث آنهارا دوقسمت میکنند آنهاکه از یك پدرند بالتساوی از یك قسمت وآنها که از یك مادرند بالتساوی ازقسمت دیگر وآنها که با متوفی ازیك پدر ومادرند ازهر دوقسمت ارث میبرند .اگر ورثه عبارت باشند ازپدر وبرادران یامادر وبرادران یکربع سهم پدر یامادر که حیوة ندارد بسهمیهٔ برادران اضافه میشود همچنین اگر هیچیك حیوة نداشته باشند تمام ترکه متعلق ببرادران و خواهران خواهد بود . طبقه سوم اجداد وطبقهٔ چهارم اعمام واخوال وفرزندان آنهایند . منتها اینجانسبت بقاعدهٔ تالی یك استثناء وجود دارد و آن اینست که در نتیجهٔ سوابق تاریخی که قبلا راجع باموال دانی متذکر شدیم طبقهٔ سوم وچهارم باهم شریك میشوند باین توضیح که بنام قاعده فانت [1] ترکه را بدو قسمت متساوی تقسیم میکنند یکی متعلق بورثه پدری و دیگری مختص بورثهٔ مادری . درهر یك ازدوخط وارثی که ازحیث درجه نزدیکتر استتمام نصف را ارث میبرد بنا بر این جد یا جدهٔ پدری سایر خویشان پدری متوفی را که ازلحاظ طبقه یادرجه دورترند محروم وتمام نصف را ارث میبرند ولی نسبت بنصف مادری تأثیری ندارند مثلا جد یا جده پدری با خالهزاده متوفی یا اولاد خاله زاده یا اولاد اولاد او در تمام سهم الارث شریك میشود [2] همچنین جد یاجدهٔمادری بایکی ازعموزاده های متوفی شریك میشود البته درصورتیکه درهر دو خط جد یا جده وجود داشته

---

۱ - Fente

۲ - تا سال ۱۹۱۷ بر طبق قانون مدنی فرانسه عموزاده ها وخاله زاده ها تادرجه دوازدهم ازمتوفی ارث میبردند وپس از آن ترکه بدولت تعلق میيافت - درتاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۷ برطبق پیشنهاددولت وتصویب مجلس نمایندگان امکان ارث بردن را تادرجه چهارم محدود کردند مجلس سنا این اصلاح نامه را تعدیل وبدرجه ششم محدود ساخت .

باشد دیگر اعمام واخوال وفرزندان آنها ارث نمیبرند . باید دانست که یك جزء ازوراث طبقه دوم نیز باوارث طبقه چهارم ممکن است شریك شوند یعنی پدر ومادر بااعمام واخوال متوفی شرکت نمایند مثلا پدر با خالهزاده یامادر باعمو زاده . این موضوع باز متکی بقاعدهٔ فائت است منتها اینجا مادهٔ ٧٥٤ قانون مدنی باز مزیتی برای پدر ومادر قائل شده است باین تعبیر کهپدر یامادر نصف ترکهرا میبرد و نصف دیگر متعلق به عموزاده یاخاله زاده خواهد بود باضافه پدر یامادر مادامالعمر مالك ثلث منافع سهم الارث عموزاده یا خاله زاده نیز میباشد :

بالجمله درقانون مدنی فرانسه مادر در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد هیچ ارث نمیبرد ودر صورتیکه برادر یاخواهر داشته باشد ربع ترکه را میبرد و در صورتیکه فقط پدر یا خویش پدری دیگری داشته باشد نصف و اگر مطلقا خویش پدری نداشته باشد تمام ترکه باو تعلق میگیرد .

درقانون اسلام مادر با وجود فرزند هم ارث میبرد و این نتیجه تعظیم مقام مادر و تعبیر کامل اصل همخونی است درصورتیکه متوفی فرزند نداشته باشد یك ثلث از ترکه متعلق بمادر وبقیه مخصوص پدر خواهد بود و اگر فرزند داشته باشد هر یك از ابوین سدس میبرند . همچنین اگر متوفی برادر وخواهر داشته باشد گرچهآنها ارث نمیبرند ولی درتقلیل سهم الارث مادر موثرند مادر در این صورت سدس بیشتر نمیبرد و بقیه متعلق بپدر میشود . شاید علت این تقلیل چنانچه بعداً راجع بسهمالارث دختر خواهیمدید اینست که دراسلام پدر فقطمسئول معاش فرزندان است ازاین جهت پنج ششم ترکه سهماو خواهدبود . در صورتیکه ورثه متوفی عبارت ازفرزند و مادر باشد باز مادر یك سدس

میبرد واگر فرزند وپدر هیچکدام وجود نداشته باشند تمام ترکه بمادر تعلق خواهد یافت . درهرحال در شریعت اسلام مادر جزو طبقهٔ اول از وارث محسوب شده ودر هر صورت ازترکه فرزند نصیب دارد [۱]

ب ـ میراث زوجه.

درقانون سابق فرانسه بین مناطقی که تحت تأثیر قوانین رومی قرار گرفته بوده‌اند بانقاطی که‌مورد نفوذ آداب‌ژرمنی واقع شده‌بودند تفاوت‌بود . درمناطق رومی بزن حق‌میدادند ازمنافع ترکه شوهرمتوفی استفاده کنند نواحی ژرمنی مطلقا برای‌زوجه متوفی حقی قائل نبودند مگر در «پیمان مالی زناشوئی» برای اوسهمی معین شده باشد . قانون مدنی ناپلئون زوجه را درعداد وراث قرار داد لکن فقط در صورتی که هیچیك از چهار طبقه ورثه نسبی تا دوازدهمین درجه وجود نداشته باشند . وچون زمان تدوین قانون مدنی خویشان تادرجه دوازدهم ارث میبردند بنا براین کمتر موردی اتفاق میافتاد که زن از ترکه شوهر ارث ببرد .

این بی اعتنائی بحقوق زن بااصلی که‌قانون گزاران فرانسوی در ۱۸۰۴ نسبت بموضوع مواریث درنظر گرفته بودند تباین کلی داشت زیرا تقسیم ارث درقانون مدنی فرانسه بیش ازهر جا تابع اصل محبت

۱ — درفقه اسلامی ورثه برسه قسمند : اول وراثی که‌بفرض ارث میبرند دوم آنهائی که بخویشاوندی میبرند . سوم اشخاصی که هم بفرض وهم بقرابت ازترکه سهم دارند . ورثه فرضی خویشانی هستند که درقرآن مجید سهمشان‌معین شده وآنها دوطبقه اند . درخویشان نسبی مادر ودراقوام سببی‌زن‌وشوهر. وراثی که‌هم بفرض و هم بقرابت ارث میبرند عبارتند از : پدر — دختر — دختران خواهر — خواهران — خویشان مادری — بقیه ورثه‌فقط بوسیله قرابت ارث‌میبرند مثلا پسر ازاین قبیل است زیرا درقرآن مجید سهم معینی برای پسر ذکر نشده وفقط بطریق اجمال ذیحق بودن او وفزونی سهم الارثش بر سهمیهٔ دختر تصریح گردیده است .

علاقه باطنی متوفی نسبت بورثه بوده و از همین نظر چون زن وشوهر درایام حیوة بیش ازهر یك ازسایر خویشاوندان بایکدیگر تماس نزدیك ومؤانست کامل دارند درشورای دولتی موقع طرح وتنظیم قانون یکی از افراد شوری مال ویل [1] پیشنهاد کرد برای زن در صورت فقر و ناتوانی ودر موردی که نظر بوجود سایر ورثه مطلقاً از ترکه محروم است حقی نسبت بمنافع ترکه قائل شوند. تریل هارد [2] عضو دیگر شوری جواب داد درمادهٔ ۵۵ یك ثلث ازمنافع برای زوجه پیش بینی شده این جواب همه وحتی شخص مال‌ویل رامتقاعد کرد درصورتیکه حقیقت نداشت وتریل‌هارداین‌موضوع راباموضوع حقی که نسبت بمنافع ثلث ترکه‌برای‌پدرومادرمتوفی درصورت وجوداعمام واخوال‌قائل شده بودند اشتباه کرده بود و این اشتباه مورد توجه هیچیك از هیئت دولت ونمایندگان پارلمان وسنا واقع نشد و موضوع بهمین حال باقی ماند تا سال ۱۸۹۱ که برای زن سهم‌الارث نسبتاً بیشتری تعیین کردند ضمنا در خلال این سالها بعضی اصلاحات جزئی در این خصوص بعمل آمده مثلا قانون ۱۴ ژوئیه۱۸۶۶ برای زن‌حق‌منفعت نسبت بآن‌قسمت ازدارائی‌شوهر که ازدسترنج خود تحصیل کرده قائل شده‌است همچنین قانون‌مورخه ۲۵ مارس ۱۸۷۳ مقرر میدارد زوجه اشخاصی که درمستعمرهٔ کالدونی جدید بسر میبرند اگر شوهرشان بدون اولاد بمیرد مالك نصف آنچهٔ شوهر درمستعمره بدست آورده میشوند واگر اولاد از او باقی مانده باشد مالك ثلث منافع آن مال خواهد گردید. فرمان مورخه ۳۱ اوت ۱۸۷۸ وفرمان مورخه ۱۸ ژانویه ۱۸۹۵ بزوجه اشخاص مزبور حق میدهد که نصف یا تمام منافع املاکی را که دولت بنام امتیاز بآنها

---

۱ - Maleville ۲ - Treil hard

واگذاشته ارث ببرند نصف درصورتیکه شوهرشان فرزند داشته باشد و تمام دروقتی که بدون فرزند فوت کند ․

قانون مورخهٔ نهم مارس ۱۸۹۱ میراث ثابتی برای زوجه متوفی پیش بینی کرده که در هرصورت زن ازمیراث شوهر محروم نشود لکن چون مأخذاین میراث انس وعلاقه زن وشوهر بیکدیگراست ارث بردن زن مشروط باینست که زن وشوهر درحین وفات درحال تفریق جسمانی نباشندراسه است که تفریق جسمانی ازلحاظ حقوقی باطلاق تفاوت دارد درطلاق دیگر علقهٔ زوجیت بین مرد وزن وجود ندارد تازن بعنوان زوجیت ارث ببرد بعکس در تفریق جسمانی هنوز رابطه زناشوئی گسیخته نشده ومرد و زن از قید تعهداتی که نسبت بهم داشته اند آزاد نشده اند و هیچکدام نمیتوانند مجدداً ازدواج کنند بنابراین باید برحسب قواعد کلی چنین زنی ازترکه شوهر ارث ببرد ولی ازآنجائی که ملاك و میزان توارث مهر طرفین بیکدیگر است ووضعیت تفریق جسمانی ازکدورت خاطر وبی علاقگی زوجین حکایت میکند قانون چنین زن وشوهری را از ترکه یکدیگر محروم کرده است . برطبق قانون مصوب سال ۱۸۹۱ درصورتیکه شوهر بدون داشتن فرزند یا وراث نسبی دیگری فوت کند تمام ترکه اصلا و منفعةمتعلق بزن خواهد بود ودرصورتیکه وارث نسبی دربین باشد زن فقط از منافع یك قسمت ازترکه ارث میبرد . میزان سهم الارث زن بنسبت معکوس تابع شدت وضعف قرابت ورثه بامتوفی است :

۱ — درصورتیکه متوفی فرزند داشته باشد زن منافع یکربع از ترکه را بارث میبرد .

۲ ـ درصورتیکه فرزندان متوفی ازمادر دیگری غیر از زوجه فعلی باشد زن معادل منافع سهم الارث یکی از فرزندان ارث میبرد ولی

درعین حال نباید این مقدار ازمنافع یك چهارم کلیهٔ ترکه بیشتر باشد مثلا اگر مردی باداشتن چهار فرزند که تمام یابعضی ازآنها ازعیال فعلی او نیستند وفات نماید عیال متوفی رابجای فرزند پنجمین فرض میکنند وچون فرزند پنجمین مانند هریك ازفرزندان یك پنجم ازترکه رامیبرد عیال متوفی هم بمنافع یك پنجم ترکه ذیحق خواهد بود اگر متوفی یك یا دوفرزند که هریك یاهر دو ازعیال دیگر هستند داشته باشد عیال او بجای فرزند دوم یاسوم فرض میشود وقاعدتاً بایستی منافع نصف یا ثلث ترکه راببرد لکن بیش ازمنافع یك چهارم باو داده نمیشود.

۳ ـ در صورتیکه ورثه متوفی عبارت باشد از فرزندان نامشروع یافرزندان مشروع فرزند نامشروع یابرادر وخواهر یاپدرومادر واجداد عیال متوفی منافع نصف ترکه‌را بارث میبرد.

٤ ـ قانون مورخه ۲۹ آوریل ۱۹۲۵ برای مزید بهبود وضعیت میراثی زن درتکمیل قانون سابق‌الذکر مقرر داشته که‌اگر ورثه غیر ازاشخاصی باشند که تاکنون ذکر شده‌اند (اعمام و اخوال و فرزندان آنها) زن نسبت بکلیه رقبات ترکه حق انتفاع دارد. چون استفاده از حقی که‌قانون راجع به منافع اصول ورقبات ترکه برای زن قائل شده ممکن است درعمل مواجه بااشکالات زیادی گردد زیرا چنین ملکی کمتر خریدار پیدا میکند وبنا براین مالك نخواهد توانست مادامی که زن حیات دارد آنرا بهیچ روی مورد استفاده قراردهد اینست که‌قانون بورثه اجازه داده اززن تقاضا وباو تحمیل نماید که بجای حق الانتفاع مادام الحیوة سالیانه مبلغ معینی دریافت دارند. درصورتی که ورثه در این موضوع متفق الکلمه باشند زن ناچار باید قبول کند واگر اختلافی داشتند دادگاه رسیدگی کرده بنحو مقتضی حکم میکند. همچنین

اگر راجع بمبلغ وکیفیات تأمین وتضمین پرداخت آن اختلافی بین طرفین روی دهد باز تعیین تکلیف بعهده دادگاه خواهدبود .

تاقبل از آوریل سال ۱۹۱۷ چنین مقرر بود که اگر زن شوهر کرد وورثه فرزند یافرزندان متوفی بودند حق‌الانتفاع اوملغی میگردید منطق این تصمیم این بوده که اولا زن پس ازشوهرکردن دیگرچندان ازلحاظ مخارج ضروری زندگی درمضیقه نبوده ودر نتیجه بحق الانتفاع سابق نیازمند نیست وثانیا نمیخواسته‌اند زن ثروت خانواده شوهرسابق را بابودن فرزندان بخانه شوهر جدید ببرد واین امر بازیکی ازمظاهر اعتقاد به مالکیت جمعی ولزوم ابقای ثروت هر خانواده میباشد.

درسال ۱۹۱۷ درنتیجه فشار جنك واحتیاج شدید به تکثیر نفوس وتسهیل توالد وتناسل متوجه این نکته شدند که این تصمیم زنان بیوه را ازشوهر کردن‌ومردان را اززن گرفتن (چون حقوق ومقررات‌میراثی برای زن وشوهر یکسان است) بازخواهد داشت لذا قانون مورخه‌سوم آوریل ۱۹۱۷ مقررات سابق نسبت بالغاء حق الانتفاع زن رانسخ و در هرحال این حق را برای زن تثبیت نمود .

باید دانست که محدودیتی که برای مورث در خصوص وصیت سابقاً ذکر شد استثنائا در مورد توارث زن و شوهر در قانون فرانسه وجود ندارد باین تعبیر که شوهر میتواند نسبت بتمام سهم الارث زوجه خود بنفع غیر وصیت کند [1] در صورتیکه در مورد سایر ورثه چنانچه دیدیم ناچار مقداری ازترکه بنام مقدار ذخیره باید ازوصیت معاف باشد

---

۱ — احکامی که نسبت بمیراث زن گفته میشود عینا نسبت بمیراث شوهر هم وجود دارد و بطورکلی سهم‌الارث زن و شوهر متساوی و حدود آن یکسان است منتهی چون منظور فقط ذکرحقوق میراثی‌زن بوده از تفصیل حقوق شوهر خودداری شده است .

ممکن‌است شوهر بدون اینکه ترکه خودرا بنفع شخص بخصوصی مورد وصیت قرار دهد فقط زن را از ارث محروم دارد [۱] تنها رعایتی که از چنین زنی‌شده اینست که‌اگرزن هیچگونه تمول ومکنتی نداشت و برای مصارف ضروری زندگی نیازمند مساعدت دیگران بود قانون باو حق داده معادل احتیاجات روزانه از منافع ترکـه استفاده و بـدینوسیلـه ارتزاق نماید.

درشریعت اسلام زن درهرصورت ازترکه شوهر ارث میبرد اگر متوفی فرزند داشته‌باشد یك‌هشتم واگر نداشته باشد یك‌چهارم ترکـه متعلق باو است ودرصورتیکه هیچگونه‌وارث دیگری‌وجود نداشته‌باشد برطبق نظر بیشتر فقها بقیهٔ ترکه نیز بعنوان ردبزوجه تعلق خواهدیافت درمورد طلاق اگررجعی باشد وشوهر درایام عـده‌وفات کنـد زن ارث میبرد درغیر اینصورت چون دیگر علاقهٔزوجیت وجود ندارد از یکدیگر ارث نمیبرند . اگرزن ازمتوفی فرزند داشته باشد نسبت بتمام رقبات و اقلام ترکه حق ارث دارد واگر ازاو فرزند نداشته باشند بعضی معتقدند که ازاعیان غیرمنقول ارث نمیبرد فقط ازاموال منقول وعرصه غیر منقول حق‌دارد باین توضیح که‌عمارات واشجار راتقویم‌کرده ازقیمت آن‌حصه زن‌را میپردازند بعضی دیگر ازفقها برآنند که‌فقط درمورد خانهٔ از عین زمین محروم است ونسبت باملاك مزروعی بادیگران تفاوتی ندارد سید مرتضی فقیه ودانشمند بزرك شیعی معتقداست که هر گونه زمین (خانه ملك ـ معدن وغیره) رابابد تقویم کرده سهم زن‌را ازقیمت بپردازند.

---

۱ — این خصوصیت آزادی ومحدود نبودن در وصیت زن وشوهر نسبت بسهم‌الارث یکدیگر بازناشی ازاینست‌که قوانین ارثی فرانسه بیش‌ازهمه‌جا براصل محبت متقابل متوفی وورثه مبتنی است

## ۳ - میراث دختر

درقانون مدنی فرانسه و بیشتر کشورهای مغرب‌زمین میراث دختر وپسر متساوی است لکن بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم در قرون سابق اینطور نبوده بلکه دربسیاری از قوانین مطلقاً بدختر سهم الارث نمیداده اند هنوزهم حتی دربعضی نقاط متمدن گیتی این رویه معمول است . درفرانسه تاقبل از تدوین کدناپلئون یعنی تاآخر قرن ۱۸ پسر بر دختر وارشد برغیرارشد ازلحاظ ارث برتری قابل ملاحظه داشته دختر جز ازیك قسمت [1] ازاموال «بیقدر وقیمت» یا «دانی» [2] پدر ارث نمیبرد اموال عالی [3] و اموال موروثی [4] پدر متعلق بارشد فرزندان ذکور بود آداب ورسوم قدیم فرانسه درناحیه لاند وپیرنه دختررا مطلقاً از ترکهٔ پدر محروم میکرد . میراث پدر مخصوص پسران بود ترکه مادر را بین پسران ودختران بتساوی قسمت میکردند.

درقانون مدنی ژاپن هنوزهم سهم الارث دختر خیلی ناچیز است کدژاپن درمادهٔ ۹۷۰ بین اموالی که‌متوفی از طریق ارث بکف آورده یا آنچه شخصاً در ایام زندگانی تحصیل کرده تفاوت گذاشته است . اموال موروثی خاص پسران و در غیاب آنها متعلق بپسران درجهٔ دوم (نواده) خواهد بود ودر صورتیکه فرزند ذکور از هیچ درجه وجود نداشته باشد بخویشان ذکور ازطبقات دوم وسوم تعلق خواهد گرفت. اموال اکتسابی نیزمتعلق بپسران متوفی‌است لکن درغیاب آنهابدختران میرسد . مادهٔ ۷۸۸ همان که مقرر میدارد : دختری که‌شوهر کردجزو خانوادهٔ شوهر محسوب است ودیگر بخانواده اصلی خود بر نمیگردد

---

۱ — قسمتی که متوفی درزمان حیوة بدست آورده. Acquêts
۲ — Rotouriers ۳ — Nobles ۴ — propre

جز باطلاق و بالنتیجه این قبیل دختران تا در خانهٔ شوهر هستند از میراث خویشان نسبی خود محروم خواهند بود.

درچین دختران فقط موقع شوهر کردن مقداری اثاثیه بنام جهیز ازپدر یا مادر میگیرند و از میراث آنها محرومند. در ارمنستان قدیم فقط بموجب وصیت ممکن بود چیزی بدختر بدهند ژوستی نین درسال ۵۳۵ امر کرد مانند روم وضعیت دختر و پسر را یکسان کردند. در صربستان قراطاغ - ملداوی ویونان قبل ازجنگ بین المللی گذشته دختر ارث نمیبرد جز با نبودن پسر آنهم از آنچه متوفی شخصاً تحصیل کرده است. درروسیه تزاری هم دختر را نسبت باموال پدر باوجود پسر محروم میکردند. درمجارستان ربع ترکه را بین دختران هر چند نفر باشند تقسیم میکنند وسه ربع متعلق بفرزندان ذکور است. در کشور های اسکاندیناوی: سوئد - نروژ ودانمارك بدختر بجای سهم الارث فقط موقع زناشوئی جهاز میدادند وامکان ازدواج فقط به رأی دهنده جهیزیه پدر یامادر یابرادر یا نزدیکترین خویشان ذکور وبا نبودن این اشخاص قیم منوط بود. در ۱۲٦۲ برای دختر سهم الارثی معادل ثلث سهم پسر قائل شدند. درسال ۱۸۷۲ سهم الارث پسر ودختر مساوی شد. در بیشتر از نواحی سویس (کانتونها) پسر بیش ازدختر ارث میبرد. درلیوسرن وزولك ازترکه پدری پسر ۵ ودختر ٤ سهم میبرد لکن سهم پسر ودختر نسبت بترکهٔ مادری مساوی است. درتورگوبن پسران همیشه درغیر منقول ۱۵ صدم ودر منقول ۵ صدم بیش ازدختران میبرند. در فریبورك پسران یك پنجم ترکه خالص را (پس ازادای دیون ومخارج ترکه) قبلا میبرند بعد بقیه بطور تساوی بین پسران ودختران تقسیم میشود. درزوریخ تا سال ۱۸۵۵ دختر ازترکهٔ پدری نصف پسر ارث میبرده درسال مزبور اکثریت

ملت با ۲۵۲۵۱ رأی درمقابل ۱۶۲۳۶ رأی خواستار تساوی شدند. در کانتن مزبور کتابخانه وساعت وزنجیر ساعت و انگشتری وتمام جواهر آلات و آنچه مربوط بتزئین شخص متوفی بوده به ارشد پسران تعلق میباید (مانند حبوه در اسلام) بشرطی که قیمت کلیهٔ آنها از ۵ درصد ترکه تجاوز نکند اگر تجاوز کرد قیمت آنچه تجاوز کرده رابابد بترکه رد کند . درانگلستان تمام ورثه‌ذکور نسبت باموال غیر منقول بر اناث ورثه مقدمند ولی باقید ارشدیت یعنی پسر ارشد سایر پسران را هم محروم میکند حتی اگر پسر ارشد فوت کرده‌باشدفرزند ارشد او برهمه‌ورثه حتی برپسران بلاواسطه متوفی مقدم است . این مقررات ازنهایت علاقهٔ قانون گزار ببقای املاك واراضی موروثی هرخانواده وتمرکز شخصیت واختیارات درفرزند ارشد آن خانواده که درهمه شئون زندگی سمت ریاست دارد حکایت مینماید . در مذهب یهود دختر با بودن پسر مطلقاً ازارث محروم است .

درشریعت اسلام اصولا میراث دختر معادل نصف سهم الارث پسر است ودر صورتیکه جزیك دختر ازطبقه اول نباشد تمام ترکه متعلق باو است (نصف بصورت فرض ونصف دیگر بصورت رد) و اگر وارث منحصر بدودختر یابیشتر باشد بازتمام ترکه بالتساوی بین آنها تقسیم میشود (دوثلث بصورت فرض بقیه بعنوان رد) درصورتیکه پدر و مادر یایکی ازآنها بادختر یادختران درمیراث شرکت داشته باشند یك ششم بصورت فرض بهریك ازابوین تعلق میگیرد نصف یادوثلث (بسته باین‌است که‌یك دختر باشد یابیشتر) هم متعلق بدختر یادختران است بقیه که‌بر حسب اختلاف موارد ممکن‌است یك‌ششم یا دوششم باشد (ونیز ممکن است چیزی‌باقی نماند وآن درصورتی است که‌ابوین هردوحیوة داشته

باشند ودختر هم بیش ازیکنفر باشد دراین صورت ابوین دو ششم یعنی یك‌ثلث ودختران هم دوثلث میبرند وبرای ردچیزی باقی نمیماند) بین والدین ودختران بنسبت فرض اولیه ارباعاً یااخماساً تقسیم‌میشود .لکن اگر شرکای پدر و مادر فرزندان ذکور متوفی باشند دیگر رد موضوع ندارد بلکه پس از تسلیم فرض هر یك ازوالدین - یك ششم - بقیه بین فرزندان متوفی تقسیم میشود - اگرهمه ذکورباشند بالتساوی واگر مختلط باشند پسر دوبرابر دختر سهم میبرد .

درهر صورت اسلام سهم الارث دختر را نصف پسر وسهم زن را نصف شوهر وحق خواهر رانصف برادر معین کرده است منطق نقصان میراث دختران وزنان اینست که در شریعت اسلام بار گران زندگی و کفالت‌مصارف ضروری خانواده منحصراً بدوش‌مرد تحمیل‌شده وبطوری که سابقاً گفتیم برخلاف قوانین اروپائی زن‌را بهیچ روی درامور مادی‌و مشکلات مالی زندگانی سهم و وظیفهٔ نیست مسئولیت زن در زندگی خانوادگی فقط ناظر بامور معنوی وخانه‌داری وتربیتی بوده و بهیچوجه مستلزم تمکن مالی نمیباشد در عین حال رعایت‌اصل طبیعی همخونی ومراعات‌حیثیت وموقعیت‌اجتماعی وحقوقی زن که همواره درتمام‌شئون حیوتی وجهه همت تعلیمات اسلام بوده اقتضا داشته که برای دختر از ترکه پدر وبرای‌زن ازماترك شوهر سهم‌الارث قائل‌شده واوضاع‌جاهلیت را که‌زن ازنظر ناچیزی مطلقاً درمواریث حقی نداشت برهم زده‌باشند ظاهراً این فکر که ازانتقال ثروت خانواده‌ها بوسیله‌شوهر کردن‌دختران وبردن سهم الارث خود بخانهٔ شوهری جلوگیری شده باشد در قوانین میرانی اسلام مداخله نداشته است زیرا اصولا مبانی تعلیمات اسلامی از این‌قبیل افکارفارغ بوده وتشکیلات امم واقوام اسلامی‌را بانظربلندتری مورد مطالعه قرار داده است .

# فصل هفدهم

## سنجش ارزش و کیفیات روحی زن ومرد

بعد ازفراغت ازتشریح حقوق‌زنان درشرایع وقوانین مختلفه‌برای
ینکه‌ارزش واقعی اجتماعی زن ومردرا درمقابل یکدیگر نیز موردنظر
رار داده و بسنجیده باشیم درپایان کتاب این فصل را باین موضوع مهم
ختصاص‌میدهیم*

دراین‌باب دونکته دقیق قابل توجه‌است یکی‌اینکه آیا بامراجعه
سوابق تاریخی وبررسی اوضاع دنیای فعلی میتوان معتقد بود که زن
طور کلی‌همیشه کوچکتروضعیفتر‌ازمردبوده وهمواره تحت تأثیرونفوذ
وقرار گرفته است یانه ؟ دیگر اینکه درصورت ضعیف تر بودن آیااین
ضعف طبیعی ولاعلاج است یا مربوط بنقص تربیت وتعلیمی است که‌طی
هزاران سال درباره آنهامعمول گردیده وبالنتیجه میتوان‌بااصلاح ورفع
نقیصهٔ مزبور میزان‌قوای فکری وعقلی وجسمی زن رابحدی بالا برد که
زهر حیث بامرد همدوش وبرابر گردد .

راجع بموضوع اول گمان میکنم ضعف زن نسبت بمرد محتاج
بحث وقابل تردید نیست البته منظور اکثریت زنان ومردان است.چند
فر زن بخصوص بطور استثناء اگر ازیك عده مردان در زمان و مکان
معینی خوش فهم‌تر وخوش فکرتر ولایقتر وتواناتر بوده یاهستند اصل
کلی مارا نمیتواند نقض نماید .

بطور کلی درجمیع امور مرد ها قویتر از زنها هستند وبخوبی
میتوانند زنهارا زیر نفوذ فکر داراده خودنگاهدارند . بامراجعه بتاریخ

عمومی دنیا معلوم میشود که همیشه وهمه جا در همه امور سیاسی مذهبی ـ اقتصادی ـ اجتماعی ـ علمی ـ ادبی ـ صنعتی و فنی مرد بر زن تفوق داشته وبطور کلی قیادت وراهبری بااو بوده است.

درخصوص موضوع دوم که ازنظر اجتماعی حائز کمال اهمیت است عده زیادی ازمتفکرین معتقدند کهضعف ونقص زن وبرتری مرد امری است فطری وطبیعی وبهیچ وسیله نمیتوان آنرا جبران کرد. از جمله دلائلی که براین مدعاد ارند یکی اینست که ازبدو آفرینش انسان چهشد کهمرد بر زن تفوق وبرتری پیداکرد؟ اگر امتیاز وتفاوتطبیعی غلبه وفعالیت را بمرد نمیداد قبل ازاینکه درسنخ تربیت زن ومردفرقی پیدا شود درایامی کهاین دو جنس هردوآزادی عمل داشتند ویکسان میتوانستند درصحنه نبرد وآزمایش گیتی برای احراز سیادت و برتری بکارومبارزه بپردازند چهشد ریاست خانواده ومشاغل اجتماعی وسیاسی بمرد واگذار شده چرا زن از همان روز اول که مرد و زن هردو با تجهیزات طبیعی متساوی پا بعرصهٔ نبرد و معرکه تنازع گذاشتند ناچار شد ازمرد متابعت وفرمانبرداری کند پس این غلبه امری است طبیعی و تغییر ناپذیر.

دیگر اینکه درتمام انواع مختلفه حیوانات مشهود است کهغلبه وبرتری باجنس مذکر بوده وهمیشه نر بر ماده حکومت میکند باضافه مطابق تحقیقات علمی وفنی بطور قطع وزن دماغ وحجم قلب زن بنسبت قابل توجهی کمتر ازمرد است.

بعکس آنچه ذکر شد عده دیگری از محققین و علمای اجتماعی تصور میکنند همانطوری کهزن ومرد درعنوان اولیه انسانیت و بشریت همشریکند ودر اطلاق این مفهوم برآنها تفاوتی نیست درکمیت وکیفیت

انسانیت هم بایکدیگر امتیازی ندارند وتفاوتی که‌درلیاقت وفعالیت‌این دوطبقه بنظرمیرسد فقط معلول امتیازاتی است که‌قرنهای ممتد ومتوالی درسنخ تربیت وتعلیم زن ومرد وجود داشته است. بهمین دلیل میبینیم هرچه بیشتر بتربیت این طایفه همت گماشته شده موجبات رشد وترقی آنها بیشتر فراهم شده درامور اجتماعی وعلمی ودیگر شئون حیوتی بیشتر ترقی وپیشرفت کرده‌اند. الان درکشورهای متمدنه زنان‌متصدی مشاغل عالیه سیاسی واجتماعی شده حتی بنمایندگی درجلسات جامعه ملل هم انتخاب گشته‌اند [۱] ونزدیك‌است درتمام امور وشئون زندگانی بامردان همدوش بشوند.

اینست دوعقیده متباین که دراین‌باب اظهار شده نویسنده راعقیدهٔ ثالثی است متفاوت با هر دو نظر که شرح آن مستلزم ذکر مقدمه مختصری است:

درساختمان بدن انسان چندین عضو رئیسه وجوددارد که هریك درحد خود ضامن بقاء زندگانی است و در صورت اختلال هریك حیوة مختل خواهد شد وبااینکه قلب یادماغ مثلا حائز کمال اهمیت ووجود آن دردرجه اول لزوم است درعین حال نمیتوان گفت ازکبد یا ریه یا کلیه یامعده مهمتر یا لازمتر است زیرا بانبودن وکار نکردن هر یك از این اعضاء ادامه زندگانی غیر ممکن است پس همه اعضاء رئیسه درحد خود مهم ودر جای خود لازم هستند بدون اینکه از لحاظ اهمیت بتوان برای آنها طبقه‌بندی قائل شد. همینطور درامور اجتماعی نمیتوان گفت بین آهنگر ـ مسگر ـ نساج ـ خیاط ـ کفاش ـ نقاش ـ مجسمه ساز — موسیقی دان ـ نویسنده وبالاخره شاعر کدام مهمتر ووجودشان لازمتر

---

۱ — اخیرا سفیر کبیر دولت اتازونی درنروژ یکی از خانمهای آمریکائی بود.

است زیرا هر کدام عهده‌دار انجام یك سلسله ازحوائج ضروری زندگی میباشند . اصلا مقایسه بین این مشاغل واصناف بی مورد است حتی در زندگانی عادی اجتماعی تشخیص مهمتر ولازم ترهم صحیح نیست زیرا همه درحدخود بیك درجه لازم ومفیدند .

بلی درمواقع بحرانی وغیر عادی مواردی پیش می آید که وجود بعضی ازاصناف ازقبیل نانوا وقصاب وآهنگر لازم تر از دیگران است ولی برای زندگی عادی انسان تمام این احتیاجات بیکسان باید مرتفع شود . وقتی جمیع حوائج مادی رفع ومایلزم زندگی ازقبیل خوراك و پوشاك وسکنی وغیر آن تأمین گردید انسان احساس میکند باز خاطرش ناراضی است وهنوز برای ارضاء عواطف درونی خود احتیاج بتماشای مناظر بدیع طبیعت ومظاهر زیبای خلقت دارد . پس از دیدن این جمال جمیل نیازمند طبع سلیم وتوانای گوینده است که بنام شاعر یا نویسنده این همه زیبائی وجمال را برای اوتوصیف و تعریف کند یا بعنوان نقاش آن صور بدیعه را برای حظ چشم و روح او ترسیم نمایدپس وجود جمیع ارباب حرف وصنایع مختلفه در جای خود نهایت لزوم واهمیت را حائز است .

ازطرف دیگر میدانیم که طبیعت شاعروحکیم بهر کس وسیلهٔ که برای اظهار وجود وحفظ حیوة اولازم بوده عطا کرده است - بهر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد - اگر به کارگر یا سرباز جسد قوی و بازوی توانا داده و بشاعر و نویسنده هم قلب حساس وفکر نقاد عنایت کرده است ورشد و موفقیت هر کس هم موقوف باین است که قوای طبیعی وذوق فطری خودرا تقویت وتعقیب نماید .

بابیان این مقدمه میخواهیم بگوئیم زن ومرد دو خلقت متفاوت

بوده وهر یك برای کار معین و مخصوصی ساخته شده اند . مراجعه به مختصات طبیعی این دوجنس وامتیازاتی که بین ساختمان فکر و عقل و بدن و احساسات و عواطف زن و مرد مشهود است مدعای فوق را ثابت میکند .

تمام کسانی که تصور می کنند زن و مرد از لحاظ خاصیت سنخ واحد و برای منظور واحدی آفریده شده‌اند دراشتباهند چه آنهائی که زن ومرد را بالفطره درقوت وضعف وقدرت و توانائی برابر وضعف فعلی زن رانتیجه سوابق تاریخی وتربیتی میدانند وچه اشخاصی که زن رابالذات ضعیف تر وکوچك تر ازمرد میشناسند هردو خطا رفته‌اند حتی کسانی هم که میخواهند میزان ومبلغ ارزش واهمیت این جنس را ازیك ترازو بفهمند اشتباه میکنند .

ساختمان جسمی وعقلی ـ مادی ومعنوی این دوطبقه و ماموریت ووظیفه وخاصیت آنها درگیتی بکلی ازیکدیگر متفاوت ومتخالف است زنان باخاصیت های مخصوص و برای منظور ومقصود خاصی ساخته شده مرد برای وظیفۀ دیگر وبطرز وطور دیگری آفریده شده است

مرد برای مبارزه ومقاومت بامشکلات وموانع خارجی ـ فعالیت حیوة استقلالی ـ تشکیل خانواده ـ تحصیل مواد معیشت ـ پدر شدن و حمایت کردن اززن آفریده شده بعکس زن برای قبول فعالیت (انفعال) ابراز شفقت ودلجوئی ـ اظهار حب وعاطفه ـ دوست داشتن و محبوب بودن ـ مهر ورزیدن ـ دلبری وطنازی ـ مادر شدن ـ بچه آوردن ـ بچه پروردن ـ خانه داری ـ از خودگذشتگی وفداکاری ساخته شده است .
ازاین نظر است که زن ومرد ازحیث خلقیات وخاصیت دو موجود کاملا متمایز ومتفاوت میباشند .

مرد برای اینکه بتواند فعال ـ موجد ثروت و نمونه زندگی و پدر خانواده باشد عاقل ـ مدبر خشن ـ بطی‌التأثر ومنفعت جو آفریده شده. مأموریت تحصیل‌معاش خانواده بعهدهٔ‌اواست تحصیل معاش‌مستلزم اینست که درمیدان پرکشمکش حیوة وصحنه‌تزاحم وتهاجم بامشکلات طبیعی وموانع اجتماعی نبرد کند.

لزوم این مبارزه طبیعت را بر آن داشته که مرد را بصلاح عقل ومتانت ـ تدبیر وتفکر وقدرت تصمیم طوری مجهز سازد که کمتر تحت تأثیر احساسات وهیجان عواطف قرار گیرد. حب ذات و خودخواهی و منفعت جوئی را درنهاد اوبحدی قوت بخشد که تمام اقدامات روزانه خودرا برمدار تأمین احتیاجات خود وعائله‌اش قراردهد تابتواندمعیشت خانواده را کفالت نماید.

درصورتی که حیوة زن ومأموریت او درخلقت چیز دیگری‌است وبهمین جهت باتجهیزات دیگری مجهز شده است.

زن برای‌اینکه مادرباشد وزحمت حمل و وضع‌حمل وپرورش نوزادضعیفی راکه مدتها به حفظ وحمایت ومهروعنایت موجودی قوی‌تر ازخود نیازمند است عهده‌دار گردد ـ حمول ـ صبور ـ بردبار ـ فداکار واز خود گذشته ساخته شده برای اینکه بتواند رنج بچه پروردن و مشقات مادری را تحمل کند دارای روحی‌است که از شادی و آسایش دیگران بیش ازلذت خودشاد واز رنج آنها بیش از آلام خود دردمند میگردد. بجای خود خواهی و خود پرستی نوع دوست و نوع پرور است برای اینکه دوست دارد و دوست داشته شود سریع التأثر و عاطفی است.

بالاخره‌چون منظور آفرینش ازساختمان زن این‌بوده که باایجاد

زوج وهمسری برای مرد بقاء نوع و تولید مثل را تضمین کرده باشد خاصیتهای مختلفی باین دوجنس عطا کرده که‌اولاهریك وظیفۀاختصاصی خودرا انجام وثانیاً مانند جریان مثبت ومنفی برق بایکدیگر جفت‌وجور شوند . اگر هر دو واجد یك سنخ احساس و عاطفه و اخلاق بودند هیچوقت مقدورشان نبود عمری با هم بسر برده وظائف جدا گانه را انجام نمایند .

درابتدای آفرینش وقبل از هرگونه سابقه تربیتی وتاریخی زن‌و مرد با آزادی عمل وبا شرائط متساوی پا بعرصه حیوة گذاشتند تفاوت خاصیت ووظیفه وضعیت آنها را ازهم متمایز کرد . خانه نشینی زنان و مهجور ماندن آنها ازامور اجتماعی وسیاسی بطوری کـه بعضی تصـور کرده اند نتیجۀ بی‌عدالتی وبیداد گری جامعه و بی اعتنائی بحقوق زنان نیست بلکه معلول متابعت ازسنت خلقت ورعایت صلاح حال زن ومرد و لازمه تضمین بقاء نوع است . بر هم زدن این اختلاف موقعیت تصنعی و خلاف طبیعت وموجب اختلال نظم جامعه خواهد بود .

گمان نمیکنم کسی مدعی باشد زن قوی تر و نیرومند تر از مرد ساخته شده وظائف‌او درزندگی باید بیشتر ومشکلتر ازتکالیف مردباشد فوق آنچه بعضی ازمتفکرین معتقدند تساوی زن ومرد از حیث توانائی وتکلیف است‌اگر بگوئیم زن‌میتواند وباید دروظائف سنگین مردشرکت ومانند او بامشکلات وحوادث خارجی زندگی مبارزه کند یعنی بامور بازرگانی ـ کشاورزی ـ و کارگری بپـردازد ناچار باید زن را قویتر و تواناترازمرد فرض کرده‌باشیم زیرا موضوع آبستنی ـ زایش ـ شیردادن کودکان ـ خانه داری وپرورش اولیه نوزادان از وظایف خاصه زن‌است وبهیچوجه مرد نمیتواند دراین باره زن را یاری کرده باری از دوش

او بردارد آنوقت درصورتی که درامور اختصاصی مرد هم برای زن تکلیف قائل بشویم پس بالنتیجه باید زن‌را قوی‌تر ازمرد بدانیم درصورتی که قطعاً اینطور نیست .

ازآنچه گفته شد دونتیجه میگیریم :

یکی اینکه سنخ ساختمان زن ومرد درهمه چیز باهم متفاوت‌است واصلا سنجش این‌دوطبقه ازلحاظ قوت وضعف بزرگی وکوچکی مورد ندارد ووجود هریك درحد خود دارای کمال لزوم واهمیت است عیناً مانند دونفر تاجر وشاعر که درتماشای یك جنگل هرکدام از جهت مخصوصی بدرختهای قوی هیکل توجه میکنند ولی فقط متوجه منافعی است که ازنظر صنعت وتجارت ممکن است بدست آورد و دومی جز جمال زیبای طبیعت و منظر دلربای درختان سبز و خرم چیزی نمی بیند وجز باتناسب اندام این موجود زیبا و ظریف سر و کار ندارد مرد تاجر فکر می‌کند چگونه چوب درختان مزبورازنظر فنی وصنعتی میتواند مورد استفاده قرار گیرد ولی شاعرفقط متوجه این‌است که‌بچه ترتیب میتوان از منظره خرم و سایه راحت افزای درختان لذت برد همینطور اعصاب وعضلات دماغ‌وقلب مردبرای فعالیت ونبرد بامشکلات ومبارزه باعوامل طبیعت ساخته شده بعکس‌جسم وروح زن برای‌زیبائی ودلربائی ـ رقت‌قلب ـ ملایمت ـ خانه‌داری ـ وضع‌حمل وپرورش‌فرزند آفریده شده . مرد توانا وفعال که‌تمام روزرا کار کرده است وهرگونه مشقت وسختی راتحمل نموده درسرما و گرما فرسوده شده شب بخانه برمیگردد اینجا محل امن وامان است ـ جایگاه راحت وآسایش روح وجسم اواست همه ناملایمات وملالتها اینجا فراموش وزنك هرغمی از خاطر مرد زدوده میشود . درون خانه کعبهٔ آمال مرد است زن خانه

خدای این کعبه است نوباوکان معصوم فرشتگانی هستند که‌درون خانه گرد کانون مهر وصفا طواف میکنند . زن موجود عجیبی‌است ساختمان این جنس لطیف وظریف نهفتن وتعبیه این احساسات‌متضاد درقلب نازك زن ازشاهکار های بی‌نظیر خلقت است . ستارگان آسمان نظر انسان را ازدو جهت بخود جلب مینمایند یکی‌اینکه روشنند وهر روشنی‌چشم را بخود متوجه میسازددیگر اینکه مرموزند کیفیت وجود وچگونگی خلقتشان برهمه پوشیده است وهر مرموزی جلب توجه میکند.

درروی زمین ستارگانی هستند روشن تر ومرموزتر از کواکب فلکی وآنها زنانند . چگونگی خلقت‌این روح پرمعما ومرموز برمردان پوشیده است معلوم نیست دراین روح ظریف وخاطر نازك چه‌عواطف و احساسات متضادی بودیعه گذاشته شده . رأفت — ملایمت ـ بردباری دلجوئی ـ مهربانی ـ وفا داری ـ صدق ـ خلوص ـ بغض ـ کینه ـ انتقام جوئی ـ نفاق ـ تزویر ـ حسد ـ کبر ونخوت خودخواهی وخودپسندی مختصری است ازآنچه دراین معجون مرموز و اعجوبهٔ آفرینش تعبیه شده است . مردان بزرك وقوی‌النفس عالم‌باهمه عظمت وکبریا دربرابر این موجود زیبا وکوچك زانو زده وتسلیم شده‌اند ـ مرد عظیمی مانند محمد (ص) بزن اظهار تعلق وتعشق میکرد . کلینی واشغلینی یا حمیرا میگفت . جهانگشا وجنگجوئی چون ناپلئون در مقابل زن زانوی عجز زمین میزد وسر تسلیم فرو میآورد.

پس نتیجه اول این شد که وجود زن درحد خودلازم ومهم‌است و چون برای انجام وظائف مخصوصی ساخته شده مقایسه او با مرد در بزرگی و کوچکی مورد ندارد و مانند سنجش اهمیت شیشه و آهن است .

نتیجه دوم که از بیانات فوق میگیریم اینست که چنانچه درمشاغل اجتماعی باید هر کس رابکار مخصوصی که برای آن متناسب است گماشت وموضوع تخصص را که اخیراً عامل مهم موفقیت بشمار میرود هیچگاه از نظر دور نداشت راجع بزن ومرد هم باید هر یك را بانجام وظیفه مخصوص خود واداشت . انکار نمیکنم که اصولا زن میتواند درکارهای مرد شرکت کند ولی اولا رشد ونبوغ لازم درکار های مردان نصیب او نمیشود وثانیاً ازوظیفه مهم واختصاصی خود باز خواهد ماند :

همانطور که گفته شد مرد نمیتواند دروظیفه طبیعی ومشکل زن باو کمکی بکندزن هم نمیتواند هم وظیفه خودرا انجام دهدوهم درکار مرد شرکت نمایدنتیجه این میشود که دستگاه ایجاد و تربیت نسل جدید تعطیل خواهدشد.

نویسنده معتقداست که اگر زنان یك کشور بجای اشتغال بسیاست تجارت — فلاحت ـ صناعت وکارگری بکار بپردازند ودرفن خانه داری وبچه داری با رعایت مصالح اقتصادی صحی و تربیتی خانواده ماهر و متخصص شوند وبا تشکیل خانواده های متقن وبا اساس برای اداره کار های مختلفه کشور فرزندان رشید وقوی بنیه وصالح تربیت کنندهزاران بار بیشتر به پیشرفت امور اقتصادی و نظامی و صناعی کشور کمك کرده اند .

درخاتمه تکرار میکنم که مشقت زن درایام حمل ووضع حمل و نگهداری وپرورش کودکان خردسال بهیچوجه اززحمت مردانی که در پرواز ازفراز اقیانوسهای عظیم و بریدن کوههای آسمان خراش و پیش رفتن در زیر آتش بانواع مشکلات و مخاطرات مواجه میشوند کمتر نیست •

# غلطنامه

خواهشمند است قبل ازمطالعه اغلاط چاپی را تصحیح فرمائید

## الف

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| مقدمه | | | |
| الف | ۹ | حیواتی | حیوانی |
| ج | ۳ | محققین | محققین |
| و | ۲ | مقامت | مقاومت |
| ٤ | ۱۰ | حقوقی | حقوق |
| ٤ | ۱۲ | مدسنن | مدستن |
| ٦ | ۱۲ | در | دو |
| ۱۲ | ٤ | مخصوصی | مخصوص |
| ۲۲ | ۲۱ | لتورنر | لتورنو |
| ۳۱ | ۱۱ | شی | شیئی |
| ۳۸ | ۷ | میل | میل مرد |
| ٤۱ | ۳ | خلاس | خلاص |
| ٤۸ | ۲۲ | چاپاریان | چارپایان |
| ۵۱ | ۱۵ | تأئیر | تأثیر |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۷۳ | ۷ | بی‌رحمتی | بی رحمی |
| ۷۳ | ۱٤ | علیهده | علیحده |
| ۷۷ | ۹ | بلی | ولی |
| ۸۵ | ٦ | مقضی | مقتضی |
| ۸٦ | ٤ | بکل | بکلی |
| ۸۹ | ۲۳ | نا | زائد است. |
| ۸۹ | ۱۱ | خود و | خودرا |
| ۹۰ | ۱۲ | بنا را | بنا |
| ۱۰٤ | ۱٦ | تحکم | تحکیم |
| ۱۱۰ | ۱٤ | باکی | باکی |
| ۱۱۳ | ۷ | مجمع | مجتمع |
| ۱۱۵ | ۲۰ | صبحا ٤ نه | صبحانه ٤ |
| ۱۱٦ | ٤ | اسنجاره | استجازه |
| ۱۳۵ | ۱۱ | مأموریتی | مأموریتی |
| ۱٤۰ | ۲۳ | الی | مالی |
| ۱۵۱ | ۲ | انجام داد | انجام آن |
| ۱۵۱ | ۵ | مور | مورد |
| ۱۵۱ | ۱۱ | اصولا تغیر | اصول تغییر ناپذیر |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۵۲ | ۲۱ | ازشوهر | وبزن حق داده ازشوهر |
| ۱۵٤ | ۲۲ | اشغال | اشتغال |
| ۱۵۳ | ۲۳ | ولامام | والامام |
| ۱۵۵ | ۱۸ | نظافت | لطافت |
| ۱۵۸ | ۲۲ | ازدواج | ازواج |
| ۱۸۱ | ۱۷ | تمهداتی | تعهداتی |
| ۱۸۷ | ۱۹ | مملك | تملك |
| ۱۸۸ | ۱۸ | بلی | ولی |
| ۱۹۷ | ۳ | تملق | تعلق |
| ۱۹۷ | ۲۲ | تقتیل | تقلیل |
| ۱۹۸ | ۱٤ | مردان باشد | مردان نباشد |
| ۱۹۸ | ۲۲ | درصورت | درهرصورت |
| ۲۰٦ | ۲ | سهلا انگاری | سهل انگاری |
| ۲۱٤ | ۱۵ | لومزامبورك | لوکزامبورك |
| ۲۱٦ | ٤ | لگه | لکه |
| ۲۱٦ | ۱۳ | باضاه | باضافه |
| ۲۲۹ | ٤ | مرد..... | مردرا درصحنه نبرد |
| ۲۳۱ | ۱۹ | زن آشوئی | زناشوئی |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲۳۲ | ۱٦ | رقیای | رقبای |
| ۲۳٦ | ۲۱ | Consanguinité | Consanguinité |
| ۲٤۱ | ۹ | علاقی | علاقه |
| ۲٤۱ | ۱۷ | فورن | فوت |
| ۲٤۲ | ٤ | زن وشوهر | زن شوهر |
| ۲٤۲ | ۱٥ | قانونی را با | قانونی‌را باو |
| ۲٤٤ | ۸ | تیوجرزی | نیوجرزی |
| ۲٥٥ | ٥ | ممول | معمول |
| ۲٥۸ | ۱۱ | نبر | نبرد |
| ۲٦۲ | ۱ | نونه | مئونه |
| ۲٦۳ | | | آنها |